



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

بنگاه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران

مطلوبه گمشده درس صیغه

ا. هاشمی
نایب
مؤلف

دوره چهارم

قرائت‌های وحدت‌الاسما در سال‌های اخیر

و تجدید نظر و احسان‌الاسما

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مظلومی گمشده در سقیفه

نویسنده:

علی لباف

ناشر چاپی:

منیر

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۰	مظلومی گمشده در سقیفه جلد ۱
۱۰	مشخصات کتاب
۱۱	اشاره
۲۲	مقدمه
۲۶	پیش گفتار
۲۶	اشاره
۲۶	مقدمه یکم
۳۰	مقدمه دوم
۳۶	مقدمه سوم
۳۸	آغاز بحث
۴۲	گفتار یکم : گفتار یکم سکوت نمودن و نهی از کاوش های علمی اختلاف برانگیز
۴۲	مقدمه
۴۵	نقد و بررسی
۶۳	دعوت به سکوت در قالب دلسوزی
۶۵	دعوت به سکوت در قالب سر نگهداری
۶۸	گفتار دوم : اخذ مشترکات و ترک اختلافات میان مذاهب اسلامی
۶۸	مقدمه
۶۹	نقد و بررسی
۷۴	گفتار سوم : کم رنگ ساختن و سطحی جلوه دادن اختلاف میان عقاید دو مکتب
۷۴	مقدمه
۷۹	نقد و بررسی
۸۷	تحریف در معنای اصول و فروع دین
۸۷	مقدمه

۸۸	نقد و بررسی
۹۳	جمع بندی
۹۵	نتیجه گیری
۹۷	تذکر
۹۸	تبعات انحرافی این شبهه
۹۸	نخستین نتیجه غلط
۱۰۰	دومین نتیجه غلط
۱۰۲	سومین نتیجه غلط
۱۰۴	چهارمین نتیجه غلط
۱۰۶	گفتار چهارم : معذور دانستن روی برتافتگان از امامت و مکتب اهل بیت علیهم السلام
۱۰۶	مقدمه
۱۱۶	نقد و بررسی
۱۲۹	نقد و بررسی دیگر
۱۳۲	گفتار پنجم : ایجاد تحریف و تغییر در عقاید مذهب تشیع جعفری اثناعشری
۱۳۲	اشاره
۱۳۳	تحریف اول
۱۳۳	اشاره
۱۳۳	مقدمه
۱۳۵	دسته اول
۱۳۵	اشاره
۱۳۵	شبهه مقدماتی
۱۳۵	اشاره
۱۳۵	نوع الف)
۱۳۷	نوع ب)
۱۳۷	اشاره
۱۴۰	تبعات انحرافی این شبهه

- ۱۴۰ نخستین نتیجه غلط
- ۱۴۴ دومین نتیجه غلط
- ۱۴۶ سومین نتیجه غلط
- ۱۴۷ نوع ج)
- ۱۴۷ اشاره
- ۱۵۰ ویژگی های این کژاندیشی جدید درباره خلافت عظاما
- ۱۵۰ ویژگی یکم
- ۱۵۰ ویژگی دوم
- ۱۵۰ ویژگی سوم
- ۱۵۲ تبعات انحرافی این شبهه
- ۱۵۲ نخستین نتیجه غلط
- ۱۵۳ دومین نتیجه غلط
- ۱۵۳ سومین نتیجه غلط
- ۱۵۴ یادآوری
- ۱۵۶ نقد و نظر
- ۱۵۶ اشاره
- ۱۶۰ تذکر
- ۱۶۴ نقدی دیگر
- ۱۶۶ نتیجه گیری
- ۱۶۹ دسته دوم
- ۱۶۹ اشاره
- ۱۶۹ مقدمه
- ۱۷۱ نقد و بررسی
- ۱۷۴ تحریف دوم
- ۱۷۴ اشاره
- ۱۷۴ مقدمه

- ۱۷۸ نقد و بررسی
- ۱۸۲ تحریف سوم
- ۱۸۲ اشاره
- ۱۸۲ مقدمه
- ۱۸۲ اشاره
- ۱۸۵ الف) «استفاده از تفکر انحرافی سکوت به بهانه رعایت ادب اسلامی»؟!
- ۱۸۶ ب) «دوستانه جلوه دادن اختلافات امیرالمؤمنین علیه السلام و خلفا»؟!
- ۱۸۶ ج) «نفی دشمنی به معنای مذموم آن، جهت صمیمانه جلوه دادن روابط میان امیرالمؤمنین علیه السلام و خلفا»؟!
- ۱۸۷ د) «بی ارزش جلوه دادن حکومت از نظر امیرالمؤمنین علیه السلام»؟!
- ۱۸۷ □) «اصلاح شیوه تبلیغ تشیع»؟!
- ۱۸۸ یادآوری پایانی
- ۱۹۰ گفتار ششم : تحریف در معنای خلافت منصوبه علوی
- ۱۹۰ مقدمه
- ۱۹۲ نقد و بررسی
- ۱۹۲ شبهه یکم) امامت و ولایت در اسلام فقط به معنای حکومت است!
- ۱۹۳ شبهه دوم) حکومت در اسلام منصبی انتخابی است!
- ۱۹۴ چگونگی به کارگیری این شبهات برای ایجاد تحریف در معنای خلافت منصوبه علوی
- ۱۹۴ اشاره
- ۱۹۵ شبهه الف) تحریف در معنای ولایت از طریق تفکیک میان امامت و حکومت
- ۱۹۶ شبهه ب) تحریف در معنای نصّ به دنبال ایجاد تحریف در معنای امامت
- ۱۹۶ اشاره
- ۱۹۸ نتیجه این تحریف
- ۱۹۹ تبعات انحرافی این شبهات
- ۱۹۹ نخستین نتیجه غلط
- ۲۰۰ دومین نتیجه غلط
- ۲۰۱ سومین نتیجه غلط

- ۲۰۱ چهارمین نتیجه غلط
- ۲۰۲ هشدار: ترویج این شبهات به نام روشنفکری
- ۲۰۳ رابطه امامت و خلافت از دیدگاه شیعه
- ۲۰۸ گفتار هفتم : انکار وجود اختلافات اساسی میان امیرالمؤمنین علیه السلام و خلفا
- ۲۰۸ مقدمه
- ۲۱۹ نقد و بررسی
- ۲۲۱ تاریخ چه می گوید؟
- ۲۲۵ نتیجه گیری
- ۲۲۵ تذکر
- ۲۲۷ یادداشت
- ۲۲۹ تحریف در انتقادات امیرالمؤمنین علیه السلام از خلفا
- ۲۲۹ مقدمه
- ۲۳۱ نقد و بررسی
- ۲۳۶ گفتار هشتم : قائل شدن به مشروعیت حکومت خلفا
- ۲۳۶ اشاره
- ۲۳۶ مقدمه
- ۲۳۸ نقد و بررسی
- ۲۴۲ پرسش های بی پاسخ
- ۲۴۵ پیوست
- ۲۵۴ خاتمه
- ۲۵۶ درباره مرکز

مشخصات کتاب

سرشناسه : لباف، علی، 1353 -

عنوان و نام پدیدآور : مظلومی گمشده در سقیفه / مولف علی لباف؛ با مقدمه محمد ضیاءآبادی؛ به سفارش شورای عالی حوزه علمیه قم، مرکز مدیریت حوزه های علمیه خاوران.

وضعیت ویراست : [ویراست 2؟].

مشخصات نشر : تهران : منیر، 1385-

مشخصات ظاهری : ج.

شابک : 99000 ریال (دوره) ؛ 25000 ریال: ج. 1. 9789645601858 ؛ 34000 ریال: ج. 2، چاپ چهارم: 978-964-5601-99-1 ؛ 20000 ریال : ج. 3، چاپ چهارم: 978-964-7965-15-6 ؛ 20000 ریال: ج. 4، چاپ سوم 978-964-7965-32-3 ؛ 3

وضعیت فهرست نویسی : برون سپاری.

یادداشت : چاپ چهارم.

یادداشت : ج. 2 (چاپ چهارم: 1385).

یادداشت : ج. 3 (چاپ چهارم: 1385).

یادداشت : ج. 4 (چاپ سوم: 1385).

یادداشت : جلد اول تا پنجم این کتاب در سال های 1385-1397 تجدید چاپ شده است.

یادداشت : کتابنامه.

مندرجات : ج. 1. قرائت های وحدت اسلامی در سال های اخیر. - ج. 3. سیزده سال زمامداری خلفا پس از سقیفه. - ج. 4. بیعت امیرالمومنین علیه السلام با خلفا نفوذ انحراف در عقیده شیعه به امامت.

موضوع : علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، 23 قبل از هجرت - 40ق -- اثبات خلافت

موضوع : سقیفه بنی ساعده

شناسه افزوده : ضیاء آبادی، سید محمد، 1309-1399، مقدمه نویسنده

شناسه افزوده : حوزه علمیه قم. مرکز مدیریت حوزه های علمیه خاوران

رده بندی کنگره : 1385 6 م2 ل/BP223/54

رده بندی دیویی : 297/452

شماره کتابشناسی ملی : 1194315

اطلاعات رکورد کتابشناسی : رکورد کامل

با مقدمه استاد

سید محمد ضیاء آبادی

مظلومی گمشده در سقیفه

جلد یکم

با تجدید نظر و اضافات کلی

قرائت های وحدت اسلامی در سال های اخیر

به اهتمام: علی لباف

ص: 1

اشاره

لباف، علی، 1353

مظلومی گمشده در سقیفه _ جلد یکم / به اهتمام علی لباف تهران: مرکز

فرهنگی انتشاراتی منیر، 1383.

ISBN:964_5601_85_1_1. 244ص.

فهرستویسی براساس اطلاعات فیپا.

کتابنامه به صورت زیرنویس.

1. علی بن ابی طالب علیه السلام، امام اول، 23 قبل از هجرت _ 30 ق. اثبات خلافت.

2. سقیفه بنی ساعده. الف. عنوان، ب، عنوان مظلومی گمشده در سقیفه.

9 ر 2/5/223 BP 452/297

کتابخانه ملی ایران 82_25005م

به سفارش:

شورای عالی حوزه علمیه قم

مرکز مدیریت حوزه های علمیه خاوران

شابک 964_5601_85_1 964_5601_85_1_1

مظلومی گمشده در سقیفه _ جلد یکم

مؤلف: علی لباف

ناشر: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر

حروفچینی و صفحه آرایی: شبیر

لیتوگرافی: کیان

نوبت چاپ: چهارم / 1385

شمارگان: 1000 نسخه

چاپ: کیان گرافیک

وب سایت: <http://www.monir.com>

پست الکترونیک: info@monir.com

تهران، خیابان مجاهدین، چهارراه ایسردار، ساختمان پزشکان، واحد 9_ تلفن و فاکس: 77521836 (4 خط)

دیگر مراکز پخش: نشر نیک معارف: 66950010* نمایشگاه کتاب اعراف: 22208529

نشر رایحه: 88976198* بخش آینه: 33930496

2500 تومان

قیمت دوره چهار جلدی 9900 تومان

ص: 2

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

تقدیم به

حضرت زهرا سلام الله علیها

که تا لحظه شهادتش ،

بیشترین رنج ها را از سقیفه کشید.

گروه طرح و تحقیق فاطمیّه

*نام این مجموعه برگرفته از اثری به همین نام، تألیف شهید دکتر پاک نژاد می باشد، به امید آن که شاهد تجدید چاپ

دوباره آن پس از سالها نایابی باشیم.

ص: 3

مقدمه استاد سید محمد ضیاء‌آبادی بر چاپ اول و دوم کتاب بسمه تعالی شأنه این تألیف شریف را با دقت مطالعه کردم و آن را مجموعه ای یافتیم که به انگیزه‌ی اعتقاد متقن به اساس مکتب تشیع که تنها جلوه‌گاه روشن اسلام است گردآوری شده و با تتبع و تحقیق بسیار قابل تقدیر توأم با صدق و اخلاص و صفا به نقد و بررسی شبهات پرداخته و با شور و عشق و محبت شدید به دفاع از حریم ولایت اهل بیت رسول علیهم الصلوة والسلام برخاسته است.

آنچه که شدیداً مایه تأسف است این است که مشاهده می‌شود افرادی که یک عمر از سفره‌ی گسترده‌ی اهل بیت اطهار علیهم السلام ارتزاق کرده‌اند و به حکم عقل و شرع، موظف به تحکیم اساس مکتب آن انوار مقدس عرشی می‌باشند، مع الاسف، نمک شناسی کرده و با قیافه‌ای حق به جانب و با حربهی مودیانه و غلط انداز دفاع از حریم

«وحدت اسلامی!» دست به کار تضعیف و بلکه تخریب ارکان مذهب حق تشیع گردیده و یکی از دو رکن اصیل مذهب راکه «تبری» یعنی بیزاری جستن و اظهار تنفر از دشمنان

اهل بیت علیهم السلام است زیر سؤال برده و آن را مخالف قرآن و سنت! قلمداد می‌کنند.

گاهی منصب امامت را جدا و مستقل از منصب خلافت ارائه می‌نمایند و گاهی در

اصول اعتقادی نیز اعتقاد اصلی و فرعی ساخته و اعتقاد به امامت را یک اعتقاد فرعی اجتهادپذیر معرفی می کنند که منکر آن نیز مجتهد معذور است و در نزد خدا مأجوب!! و احیاناً رفتار و گفتار امام امیر المؤمنین علی علیه السلام را در برخورد با خلفا توجیه افتراآمیز کرده و آن حضرت را کاملاً راضی از خلافت آنها نشان می دهند! گوئی فریادهای آن امام مظلوم را که از قلب دردناکش برخاسته است نشنیده اند که می فرماید: ... حَتَّى إِذَا قَبِضَ اللَّهُ رَسُولَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَجَعَ قَوْمٌ عَلَى الْأَعْقَابِ وَغَالَتْهُمْ السُّبُلُ وَاتَّكَلُوا عَلَى الْوَلَائِحِ وَوَصَّ لُمُوا غَيْرَ الرَّحِمِ وَهَجَرُوا السَّبَبَ الَّذِي أُمِرُوا بِمَوَدَّتِهِ وَنَقَلُوا الْبِنَاءَ عَنْ رِصِّ أَسَاسِهِ فَنَبَوْهُ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ مَعَادِنُ كُلِّ خَطِيئَةٍ وَأَبْوَابُ كُلِّ ضَارِبٍ فِي غَمْرَةٍ قَدْ مَارُوا فِي الْحَيْرَةِ وَذَهَلُوا فِي السَّكْرَةِ عَلَى سَنَةِ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ مِنْ مُنْقَطِعِ إِلَى الدُّنْيَا رَاكِنٍ أَوْ مُفَارِقِ لِلدِّينِ مُبَايِنٍ (نهج البلاغه فیض، خطبه 150 پایان قسمت دوم).

تا هنگامی که خداوند، رسول خود_صلی الله علیه وآله_ را قبض روح فرمود، گروهی به قهقرا برگشتند و راهها(ی گمراهی) آنان را به هلاک انداخت، بر آراء و افکار نادرست خویش اعتماد نمودند و از غیر رَحِم و خویشاوند (رسول اکرم) متابعت کردند (امام به حق را خانه نشین کرده و دیگران را که شایستگی خلافت نداشتند روی کار آوردند) و از سبب (وسیله ی هدایت یعنی اهل بیت رسول) که مأمور به دوستی او بودند، دوری کردند و ساختمان (دین و ایمان) را از بنیاد استوارش انتقال داده و آن را در جایی که سزاوار نبود بنا کردند؛ آنان معدن های همهی گناهان و درهای ورود به هرگونه جهالت و حیرتند.

با سرگردانی و حیرت در رفت و آمد بودند و در بیهوشی (نادانی) به روش پیروان فرعون (از عذاب اخروی) غافل بودند. گروهی از آخرت

چشم

ص: 12

پوشیده به دنیا متوجه شدند و گروه دیگر از دین دست کشیده (از هدایت) جداگشته‌اند».

توجه به این نکته بسیار لازم است که مسئله‌ی تحقیق درباره‌ی مذهب حقّ که ضروری‌ترین عامل حیاتی برای جامعه‌ی اسلامی است و ارائه مدارک صحّت و اصالت آسمانی آن مذهب به مردم و روشن نمودن فکر نسل جوان نسبت به اصول و مبانی آن و دفاع از حریم مقدّسات آن، غیر از مسئله‌ی ایجاد اختلاف و تولید تشّت در افکار و فتنه‌انگیزی بین گروه‌ها است که متأسفانه افرادی به بهانه‌ی حفظ وحدت و اتّحاد، از بحث درباره‌ی حقائق مذهبی و تجزیه و تحلیل مسائل مربوط به معتقدات و معارف، سخت می‌گریزند و احیاناً بحث‌کنندگان در این گونه مطالب را هم متّهم به فتنه‌انگیزی و تفریق کلمه‌ی امت و ایجاد رخنه و شکاف در حصار جمعیت می‌نمایند.

گوئی این حقیقت را نادیده می‌گیرند که اتّحادی که عقلاً و شرعاً ممدوح و مقدّس است، اتّحادی است که بر مرکز حقّ تشکیل گردد و بر محور حقّ بچرخد و گرنه اتّحاد بر باطل به فرض تحقّق (اتّحاد نامقدّسی خواهد بود و نتیجه‌ای جز زیان و تباهی و پوچی نخواهد داشت).

و طبیعی است که اول باید حقّ را شناخت و سپس مردم را دعوت به اتّحاد بر محور حقّ کرد و این، نیاز به بحث و تحقیق همه‌جانبه‌ای در مذهب دارد تا معلوم شود که: «فَمَاذَا بَعَدَ الْحَقَّ إِلَّا الضَّلَالُ»⁽¹⁾: آیا پس از حقّ جز ضلالت و گمراهی چیزی هست؟ حال، مجموعه‌ی حاضر که حاصل زحمات یک ساله‌ی جمعی از جوانان فاضل مؤمن متعهد می‌باشد از روی حقّ و انصاف باید گفت: نشأت‌گرفته‌ی از ایمان و حبّ شدید نسبت به مقام اقدس ولایت و امامت امام امیرالمؤمنین علی و اهل بیت رسول علیهم الصّلاة و السلام است.

زیرا کسانی که با کار تألیف و تصنیف آشنائی دارند می‌دانند تتبع در گفتارها و نوشتارهای پراکنده‌ی مشککان و گردآوری انحاء شبهات از لابه‌لای گفته‌ها و

ص: 13

نوشته های آنان و سپس تنظیم و ترتیب و دسته بندی و منسجم ساختن آنها و آنگاه ارائه ی پی آمدهای فاسدی که بر آن شبهات اعتقادی مترتب می گردد و پس از آن به پاسخ گوئی آن شبهات پرداختن و در این قسمت از کتابهای بزرگان و اساتید علم و دین استفاده کردن، انصافاً کاری بسیار پر زحمت است و جدّاً نیاز به نیروی معنوی از عشق و علاقه ی شدید به دفاع از مذهب حقّ دارد.

و لذا از عموم علاقمندان به مذهب حقّ تشیع و به ویژه از ج-وان-ان عزیز انتظار می رود این مجموعه را به دقت مطالعه فرمایند تا از چگونگی القاء شبهات آگاه گشته و پاسخ مناسب آنها را به دست آورند.

در پایان از خداوند مَنَّان مسئلت داریم که در هر دو سرا به مؤلف محترم و همکاران صدیقش سعادت و عزّت عنایت فرماید و بر توفیقاتشان در راه خدمت به دین بیفزاید ان شاء الله.

80/ 10/1_ هفتم شوال 1422 سید محمد ضیاء آبادی به توفیق خداوند مَنَّان کتاب ارزشمند (مظلومی گمشده در سقیفه) برای بار دوم با تجدیدنظر و تکمیل آن با افزودن مطالب تازه ای به برخی از قسمت های متن اول به زیور طبع آراسته گردید و اینجانب پس از مطالعه ی اضافات متن دوم پی بردم که افزودن آنها بر متن اول لازم بوده و حقّاً مکمل آن واقع شده است.

توفیق ادامه اینچنین خدمات عالیه دینی را برای مؤلف محترم از خداوند متعال مسئلت می نمائیم.

83/8/12_ هجدهم ماه مبارک رمضان 1425 سید محمد ضیاء آبادی

مبانی بررسی و نقد قرائت‌های وحدت‌اسلامی

مقدمه یکم

خاستگاه اندیشه وحدت‌اسلامی سیری در مکاتب فکری اندیشه اسلامی در صد ساله اخیر، ما را به سوی نوع خاصی از تفکر دینی رهنمون می‌سازد که بر آن نام «احیاگری» نهاده اند.

احیاگری، واژه‌ای است که امروزه بر بسیاری از آراء و نظرات متفکران مسلمان اطلاق می‌گردد.

اغلب ما با این نام آشنایی داریم، بدون آن که شناخت شفافی از آن داشته باشیم.

اگر بخواهیم بر اساس نوشته‌های موجود در این زمینه، تعریفی ساده از این اصطلاح ارائه دهیم، باید بگوییم که اندیشه‌های احیاگرانه به آن دسته از گرایش‌های فکری معاصر در میان مسلمانان گفته می‌شود که برنامه مهم و اصلی خود را بازسازی نظام دینی در یکی از دو زمینه

احیاگران، هدف خود از این بازسازی را حفظ دین در دنیای جدید دانسته اند و بر این باوراند کہ این فرایند، برای حفظ دین در این دوران لازم و ضروری است .

بنابراین می توان گفت ہمہ احیاگرانِ دینی در ابتدا بر مبنای این اعتقاد بہ تکاپوی فکری پرداختہ اند کہ دین در جامعہ و عصر حاضر کارساز است و امروز ہم می تواند پاسخگوی مشکلاتِ اصلی و عمیق بشر در ابعاد مختلف باشد و درست بہ همین جهت هنوز ہم می توان بدان محتاج و مشتاق بود.

اما چگونه؟! پرسشی کہ بلافاصلہ مطرح می شود این است کہ چگونه می توان این لیاقت و شایستگی را بہ ظہور رساند و در عمل آن را اثبات نمود؟ از این مرحلہ بہ بعد است کہ مسألہ اصلی برای این طیف از نواندیشان دینی، جواب بہ این پرسش خواهد بود کہ: چگونه می توان دین را کہ در این روزگار رقابیی در میان افکار بشری پیدا کردہ، دوبارہ مطرح نمود؛ آن ہم بہ نحوی کہ از توانایی و سرافرازی کافی در تقابل با مکاتب دیگر برخوردار بودہ و برای تمامی مقولاتِ مهمّ و پرارزشی کہ امروزہ تبیین و پاسخ دہی بہ آنها مورد نیاز است، تحلیلی کار آمد ارائه دہد؟ لذا بہ جا است کہ بگوییم مهمّ ترین اقدامِ نواندیشِ مذہبی، در این امر خلاصہ می شود کہ در عصر حاضر، دینِ نوپردازی شدہ از جانب خود را بہ منزلہ یک مکتب توانا و نیرومند بہ صحنہٗ اجتماع بازگرداند.

بر اساس آن چه به اختصار درباره بسترهای تکاپوی احیاگران بیان نمودیم، می توان فهمید که اندیشه «وحدت اسلامی» به خانواده اندیشه های احیاگرانه تعلق دارد.

از این رو، همواره مورد توجه کسانی قرار داشته است که خواسته اند در مسیر احیا گام بردارند؛ به گونه ای که می توان نوعی فربهی و تنوع دیدگاه را در این زمینه مشاهده نمود.

اگر چه این گروه از احیاگران بیش از هر چیز به میزان تأثیر و نقش عملی دین در حیات فردی و جمعی توجه دارند، و مشاهده نزاع و ستیز اهل دین و بروز تفرقه و چند دستگی میان مسلمانان موجب گردیده تا در مسیر «وحدت اسلامی» حرکت کنند، اما این احیای عملی، متضمن نوعی تجدید نظر در مبانی فکری مسلمانی و یا دیدگاه های نظری اسلام، برای ایجاد تحوّل در روابط اجتماعی مسلمین می باشد.

البته بر حسب این که احیاگر چه نوع فعالیتی را جهت تحقق عملی «وحدت اسلامی» تعقیب می کند (حرکت اجتماعی یا حرکت فرهنگی) مبانی نظری آن متفاوت خواهد بود.

در حالت نخست احیاگر یک فعال سیاسی - اجتماعی است، ولی در حالت دوم احیاگر یک فعال فکری - فرهنگی است و تمام حیات احیاگرانه او به تغییر دادن مبانی عقیدتی افراد جامعه از طریق ارائه مباحث نظری و نشر و تبلیغ آن در افکار عمومی منحصر می گردد.

البته یک وحدت طلب می تواند در مواضع مختلف این طیف قرار بگیرد و هم زمان با فعالیت تبلیغی به تکاپوهای اجتماعی نیز پردازد.

معیارهای ارزیابی کارنامه اندیشه وحدت اسلامی سیری در قرائت های مختلف از وحدت اسلامی، نشانگر آن است که حامیان این نظریه، از روش های مختلفی جهت تحقق بخشیدن به آن بهره جسته اند و کارنامه عملکرد احیاگران شیوه های متعدد و گاه متضادی را در خود گنجانده است.

شناخت دقیق هر یک از این روش ها از اهمیت زیادی برخوردار است؛ زیرا آن چه از کلیت وحدت طلبی مهم تر و در جهت دهی عقیدتی افراد، کارآمدتر می باشد، نحوه و چگونگی پیاده نمودن آن در رفتار و عمل است.

همان طور که گفتیم اندیشه «وحدت اسلامی» از مصادیق تفکر احیاگرانه به شمار آمده و به همین دلیل، از ضوابط کلی حاکم بر آن پیروی می کند.

از این رو طبیعی می نماید که ما نیز به عنوان یک تحلیلگر شیعه، وحدت اسلامی را تابع اصول و قوانین مربوط به احیاء و

معیارهای نقد و ارزیابی آن بدانیم و بتوانیم آن را بر اساس این موازین ارزش یابی نماییم.

در نقد و بررسی اندیشه «وحدت اسلامی» بایستی هر قرائتی را در این زمینه، مستقل از دیگری و با استفاده از ملاکهای ارزیابی کارنامه احیاگری سنجید و مورد نقد و ارزیابی قرار داد.

از این پس سعی داریم تا به طور مختصر درباره این معیارها سخن بگوییم و موضع خویش را در این باره ترسیم نماییم.

بنا به اذعان تحلیل گرانی که به مقوله «احیا» پرداخته و درباره آن سخن گفته اند، می بایست در تلاش های فکری احیاگران دو ضابطه مهم و اساسی رعایت گردد و احیاگر در روند فعالیت های خود ملزم به پاسخ گویی درباره رعایت و به کارگیری دو ملاک می باشد، که عبارت اند از: ضابطه اول: توانمندی و پویایی.

ضابطه دوم: اصالت و خلوص.

هر چند که این دو ضابطه، کلی بوده و در معیارهای تحقق آن به واسطه همین کلیت، اختلاف نظر یافت می شود و روند نقد را با مشکل مواجه می سازد، ولی می توان گفت که از دیدگاه شیعه نیز تمام تاریخ احیاگری در ضمن همین دو ملاک اصلی قابل نقد و تبیین است و احیاگر نمی تواند از کنار نگاه نقاد جامعه تشیع و پرسش درباره میزان رعایت ضابطه اصالت، به سادگی بگذرد.

زیرا هر متفکر دینی، لااقل در مقام ادعا علاقمند است که اندیشه دینی، ناب و مستند به تعالیم اصـلـیـن و پیراسته از التقاط و

در آمیختگی با اندیشه های غیر دینی باشد و از سوی دیگر توانا بوده و بتواند به گونه ای به مسائل و مشکلات پاسخ گوید که دیانت قامتی سرفراز در میان سایر مکاتب یافته و با نیرومندی تمام بایستد.

لذا است که در فرایند احیاگری، می بایست وجود این دو شاخص را باهم بطلبیم و دنبال نماییم.

آن چه در این بررسی ها به عنوان معیار و شاخص ما شیعیان جهت سنجش میزان اصالت و خلوص به کار می رود، مطابقت یا عدم تطابق و سازگاری اندیشه های احیاگرانه در زمینه وحدت اسلامی با تعالیم قرآن و عترت علیهم السلام، یعنی عقاید مطرح شده در مکتب تشیع می باشد؛ زیرا اسلام واقعی تنها در تعالیم این مکتب منعکس است.

ما شیعیان بر اساس تعالیم نبوی صلی الله علیه و آله معتقدیم: هر که خواستار دست یابی به معارف دینی و شناخت تعالیم هدایتی اسلام است، بایستی پس از پیامبر صلی الله علیه و آله فقط به اهل بیت علیهم السلام رجوع نماید، چرا که حقیقت نورانی این دین را از هیچ منبع و مأخذ و راه و روش دیگری جز با مراجعه مستقیم به تعالیم عترت علیهم السلام و نمی توان به دست آورد.

هر معرفت و شناختی به نام دین اسلام و به طور کلی هر اندیشه ای که مستند به تعالیم اهل بیت علیهم السلام نباشد و از آن مکتب کسب نشده باشد، سرانجامش انحراف از حقیق و ضلالت و گمراهی است.

لذا شک نیست که تنها راه دریافت واقعی و شناخت صحیح از دین اسلام و سنجش دینی بودن هر فکر و نظری، رجوع به اهل بیت علیهم السلام و مطابقت آن

نظریات با تعالیم برخاسته از مکتب تشیع می باشد؛ (1) چرا که این راه، یگانه راهی است که می توان علم دین را که علم هدایت است، از آن طلب کرد و به صحت افکار و اندیشه های مطرح شده به نام دین، اعتماد نمود.

بدون تردید ریشه معارف حقه دینی، فقط در تعالیم عتر علیهم السلام نهفته است، به طوری که اگر شناختی به نام دین اسلام با آن تعالیم تطبیق نکند، به طور قطع، باطل و بیهوده خواهد بود.

بنابراین اگر از قرائت های وحدت اسلامی سخن گفته می شود، به اعتقاد ما شیعیان مبانی این اندیشه باید مبتنی بر دین و برگرفته از تعالیم آموزگاران واقعی آن یعنی اهل بیت علیهم السلام باشد و تا این مرحله طی نگردد و تکلیف ضابطه خلوص و معیار تحقق آن روشن نشود، ورود به مقوله ارزیابی کارنامه احیاگری بی فایده است.

در این نقد و بررسی ها، معیار حقیقت از نظر ما، تطبیق محض و مطلق اندیشه ها، آن هم بدون کمترین مسامحه های با تشیع و عقاید مندرج در این مکتب یکپارچه حق می باشد.

وقوع کوچک ترین لغزش و یا تساهلی در مطابقت اندیشه های وحدت طلبانه با مبانی فکری تشیع جعفری اثنا عشری، موجبات نقض ضابطه اصالت و خلوص را فراهم آورده و اندیشه را غیر دینی و غیر مستند به اسلام می سازد، چه رسد به تحریف و تغییر و تخطی از مبانی این مکتب! در مسیر این بررسی ها، علیرغم احترامی که برای صاحبان رأی و

ص: 22

1- منظور از مکتب تشیع همان تعالیم قرآن و عترت و فهم خالص و ناب از آن است و لزوماً شامل افکار و نظریات فیر اندیشمندی شیعه ای نمی باشد.

اندیشه قائل هستیم و نیز پابندی ای که به رعایت اخلاق در نقد و تحلیل تفکرات داریم؛ اما تحت هیچ شرایطی تسامح و تساهل در تحلیل و نقد و کوتاه آمدن از حق را جایز نمی‌شماریم، زیرا معتقدیم این حق، از آن ما نیست که بتوانیم جهت مصلحت اندیشی ذره ای از آن را کسر نماییم و یا بتوانیم قدری از آن را به دیگران ببخشیم تا به توافقی دست یابیم.

حقانیت محض، تنها از آن مکتب اهل بیت علیهم السلام است و پذیرفتن هر نوع اندیشه ای تحت عنوان تفکر دینی، اگر ذره ای با مبانی این مکتب نخواند، زیر پا نهادن حقی است که صاحبان اصلی آن، عترت طال اند.

شیعیان در مواجهه با احیای مسلمانی، هم اصالت و خلوص اندیشه احیاگرانه را طالب اند و هم توانایی آن را؛ زیرا معتقداند هر کدام را فدای دیگری کنیم، به طور حتم نه تنها چیزی کسر آورده، بلکه به اندیشه ای ناقص، انتقاد پذیر و غیر دینی، جهت احیای عملی پناه برده ایم.

از آن جایی که شیعیان تنها به توانایی نمی اندیشند، بلکه به خلوص اندیشه دینی نیز توجه دارند، همواره نگران اند که مبادا شیفتگی بیش از حد به ابراز و اثبات توانایی، که از سوی نواندیشان پیگیری می گردد، از دغدغه خلوص و نابی آن بکاهد و نواندیش مذهبی جهت ایجاد توانایی، به آراستن اسلام به آن چه از اسلام واقعی نیست و پیراستنش از آن چه اسلام واقعی است پردازد؛ و یا گرایش بی محابا و بی پروا نسبت به توانمند نمودن پیکر مکتب اسلام، وی را وا دارد تا هر نوع تغذیه ای را برای آن جایز بشمارد و در نهایت مکتب را به نام احیاگری از هویت اصیل و واقعی خویش بگرداند و حتی در این زمینه به

تحریر مبنای اعتقادی پردازد.

دغدغه ایجاد توانمندی، متهای توجه به لزوم خلوص و نابی، نه تنها در بحث «وحدت اسلامی» بلکه در مواجهه با همه اقسام احیاء، به وضوح مشاهده می شود و جریان دارد.

آن چه از سوی احیاءگران تولید می شود، می باید دین باشد، نه این که به بهانه احیاء، اندیشه دیگری را به جای دین بنشانند.

در احیاءگری قبل از هر چیز، اصالت و خلوص می بایست محفوظ بماند، لذا مشکل اساسی در مواجهه با هر نوع تفکر احیاءگرانه، نحوه استناد این اندیشه ها به دین است؛ یعنی هر کدام از این رویکردهای مختلف تا چه اندازه می توانند آن چه را که بدان رسیده اند، به دین واقعی نسبت دهند.

به عبارت دیگر، باید دید این دیدگاهها تا چه میزان توانسته اند محورها و پایه های اصلی دین را حفظ نمایند؛ به نحوی که از منشأ دینی برخوردار بوده و شیعیان بتوانند آنها را جزء ارزش های دینی محسوب نمایند و نام اندیشه دینی بر آنها نهند.

هر چند احیاءگران معاصر در مقام توانمندی و بالندگی قدم های بلندی برداشته اند، ولی متأسفانه از حیث تضمین خلوص و اصالت اندیشه دینی، با سؤالات بسیار جدی مواجه اند که پاسخی شایسته می طلبد.

در این میان اندیشه «وحدت اسلامی» نیز از این قاعده مستثنی نمی باشد.

ص: 24

مقدمه سوم: آشنایی با قرائت های اندیشه وحدت اسلامی در هنگام مطالعه آثار و افکار طرفداران نظریه «وحدت اسلامی» به راحتی می توان فهمید که علیرغم تکثر و تنوعی که در این زمینه یافت می شود، کمتر به تقسیم بندی و جداسازی علمی آنها از یکدیگر پرداخته شده است.

شاید یکی از دلایلی که نقد و بررسی مبانی نظری این دیدگاه ها را با مشکل مواجه می کند و موجب می گردد که افراد به اشتباه تصور کنند که منتقد، خواهان زیر سؤال بردن اجرای معنای صحیح آن است، عدم طبقه بندی و تفکیک میان این دیدگاه ها می باشد.

دست یابی به یک تحلیل صحیح درباره «وحدت اسلامی» مستلزم در اختیار داشتن دو دسته از معلومات است که عبارت اند از: الف) آشنایی با معیارهای ارزیابی کارنامه احیاگری و تعیین موضع در این زمینه.

ب) شناخت دقیق قرائت های مختلف از وحدت اسلامی

هنگامی که در جستجوی یافتن دیدگاه‌های نظری مربوط به اجرای اندیشه «وحدت اسلامی» در بستر زندگی اجتماعی، صفحات تاریخ تفکر معاصر را ورق می‌زدیم، متوجه شدیم که شاید بتوان در قدم اول، از دو مشی کلی به منظور دستیابی به «وحدت اسلامی» سخن گفت.

به عبارت دیگر، اگر وجه مشترک «غالب» در تمامی رویکردهای مطرح شده در این موضوع را استخراج نماییم، به دو خط سیر کلی در جهت تحقق آرمان «وحدت اسلامی» دست خواهیم یافت که عبارت اند از: یکم: حرکت سیاسی - اجتماعی.

دوم: حرکت فکری - عقیدتی .

همان طور که قبلاً بیان نمودیم هردوی این حرکت‌ها، برخوردار از یک سری مبانی نظری منحصر به خود می‌باشند که سعی داریم تا بر اساس همین دسته بندی، درباره انواع و جزئیات مبانی «وحدت اسلامی» در شاخه فکری - عقیدتی سخن بگوییم.

ص: 26

آشنایی با مبانی حرکت فکری - تحقیقی جهت ایجاد وحدت اسلامی نقطه آغاز این حرکت را در سالهای اخیر می توان تأسیس «دار التقرب» به اهتمام شیخ محمد تقی قمی در کشور مصر دانست. (1) با تعقیب حرکت های فکری، علمی و تحقیقی که از آن زمان به بعد، جهت ایجاد وحدت اسلامی صورت پذیرفته است، شاهد ارائه دیدگاه هایی کاملاً ناهمگون و متضاد در این مسیر می باشیم؛ که البته از حیث میزان رعایت اصالت و خلوص در اندیشه دینی، به دو گرایش و بخش کلی قابل تقسیم اند.

ص: 27

1- فکر تقرب و دعوت به آن با پیشگامی شیخ محمد تقی قمی در مصر عنوان شد که با حمایت گسترده علمای طراز اول الأزهر و نیز مراجع معظم شیعه به ویژه حضرت آیه الله العظمی بروجردی توانست طی مدت کوتاهی نویسندگان بسیاری را جذب و جلب نماید .

دیدگاه‌هایی که به شوق ایجاد توانمندی و نیل به وحدت اسلامی، از رعایت ضابطه اصالت و خلوص غفلت ورزیده و معتقداند که: «در صدد نباشیم که بگوییم این حق است و آن باطل و به اصطلاح (در اثنای دعوا نرخ تعیین نکنیم) بلکه در صدد باشیم این اختلافات را کنترل کنیم، حدودش را مشخص کنیم...»! (1) «ما نمی‌گوییم، این حق است و آن باطل، ما در این صدد نیستیم...»! (2) «به نظر طبیعی می‌رسد که مُنادی وحدت بین مذاهب نباید بر حق و

باطل و صحّت و سقم آنها کار داشته باشد، مگر انحرافی بر خلاف ضرورت اسلام در آنها باشد. این همان روش حکیمانۀ رجال نامداری امثال سید جمال الدین و برخی شاگردان و همفکرانش بوده است.

اوج این دعوت با این شیوه، در دعوت «جماعة التقريب بين المذاهب الاسلاميه» به چشم می‌خورد... یادآور می‌شویم که این دو وظیفه مهم، یعنی دعوت به وحدت و حمایت از مذهب را نباید با هم یکجا جمع کرد... اما غالباً کتابها و مقالاتی که به نام وحدت اسلامی نوشته می‌شود به حق و باطل مذاهب و احیاناً گل آلود کردن آب برای سد وحدت و اثبات مذهب خود و ابطال مذهب طرف کار دارند...! (3) و نیز بر این باوراند که: «تقریب مطلوبیتی ذاتی دارد... یعنی همواره باید این شاخص را در مقابل خود قرار دهند تا مبادا از کسی فتوایی صادر شود که با این رکن

ص: 28

1- محمد واعظ زاده خراسانی: ندای وحدت، ص 121

2- همو: ندای وحدت، ص 123

3- همو: مقاله عناصر وحدت اسلامی و مواقع آن، مندرج در «کتاب وحدت»، ص 25 و ص 52_53.

مخالف باشد... و در همه فعالیت های فرهنگی و علمی و در کلام، فلسفه، فقه، حدیث و رجال باید این شاخص بر همه حاکم باشد.»! (1) لذا اساس تفکر پیشگامان این گرایش بر این پایه استوار است که: حقیقت، قربانی همیشگی وحدت است!

گرایش دوم

دیدگاه هایی که در عین ایجاد توانمندی و اعتقاد و پایبندی به لزوم وحدت اسلامی، به رعایت ضابطه اصالت و خلوص و رعایت اصل حق طلبی و حقیقت جویی نیز کمال توجه را نموده اند.

با توجه به این دو گرایش می توان گفت: «وحدت اسلامی، از دو معنای درست و غلط برخوردار است.

«وحدت اسلامی» در معنای صحیح آن در واقع به معنای ایجاد یک اتحاد سیاسی در مقابل دشمن مشترک و پرهیز از نزاع، جنگ و خونریزی به بهانه اختلاف در عقاید مذهبی میان مسلمانان می باشد.

البته هیچ تعارضی میان این گونه از وحدت اسلامی که نام صحیح آن اتحاد اسلامی است، با طرح مباحث عقیدتی شیعه وجود ندارد و لذا نه تنها مرز حق و باطل را برای تحقق آن نمی توان بر هم ریخت، بلکه شایسته است که قبل از ایجاد آن، مرز حق و باطل به طور کامل مشخص و ترسیم گردد.

این مرزبندی دو فایده دارد: اولاً: اتحاد از مرز سیاست و مصلحت می گذرد و واقعی می گردد.

ثانیاً: در آینده، مصلحت اندیشی جهت حفظ این اتحاد سیاسی،

ص: 29

1- همو: مصاحبه با فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی 9 و 10، بهار و تابستان و 80، ص 10-11.

موجب فراموشی حق و باطل و تحریف عقاید حقه شیعه نگردیده و وحدت صحیح اسلامی (اتحاد)، تبدیل به معنای غلط آن یعنی ذوب شدن در عقاید اهل سنت (1) نخواهد شد.

آشنایی با مصادیق این دو گرایش به شیوه نقل و نقد در ذیل این عنوان می‌خواهیم از قرائت‌هایی یاد کنیم که هر چند با هدف ایجاد وحدت اسلامی مطرح شده‌اند، اما با توجه به معیارهای ارزیابی کارنامه احیاءگری، با انتقادات جدی مواجه می‌باشند (2)، به گونه‌ای که نمی‌توان برای آنها منشأ دینی قائل شد و نام اندیشه دینی بر آنها نهاد، هر چند که شاید در مقطعی خاص، توانمندی خوبی نیز در جهت ایجاد وحدت اسلامی از خود نشان داده‌اند.

به دنبال معرفی هر یک از این قرائت‌ها، به نقل تحلیل‌های ارائه شده از سوی اندیشمندان مذهبی متعلق به گرایش دوم خواهیم پرداخت.

این تحلیل‌ها به منظور نقد و بررسی قرائت‌های ناخالص و ارائه دیدگاه‌های صحیح گردآوری شده است.

ص: 30

1- تذویب

2- از آن جایی که هدف ما در این نوشتار شناخت خطوط کلی و اصلی انواع شبهات و هشدار درباره آنها می‌باشد، به ارائه متن شبهات پرداخته‌ایم تا امکان شناسایی و ردیابی این اسنخ تفکرات را برای شما فراهم آوریم؛ در ضمن تذکر به این نکته را مناسب می‌دانیم که قائل شدن به هر یک از مصادیق مطرح شده، به نوعی در ارتباط با قبول و پذیرش مصادیق دیگر بوده و از ارتباط و تأثیرگذاری هر یک از شبهات در شکل‌گیری دیگری نباید غفلت ورزید. (ترتیب، نقد و بررسی‌های این شبهات نیز با توجه به همین ارتباط تنظیم شده است.)

شاید یکی از ساده ترین و در عین حال ناخالص ترین شیوه ها جهت ایجاد وحدت اسلامی که کاملاً مبتنی بر نقلهای مطرح شده در گرایش اول می باشد، دعوت به پرهیز از تحلیلهای اختلاف برانگیز و التزام به سکوت و اکنون در مرحله ای جدیدتر توصیه به نگفتن اسرار باشد! چنانچه اظهار شده: «حال اگر همان طور که می گویند، اینها اسرار آل محمد است پس باید آنها را مکتوم نگه داشت و فاش نکرد.»!

(1)

ص: 31

1- محمد واعظ زاده خراسانی: مقاله مندرج در کتاب «مجموعه مقالات کنگره بین المللی امام علی علیه السلام» (چاپ اول 1381)، ج 2، ص 29.

بدیهی است وحدتی که بر اساس تسامح علمی حاصل شود، وحدنی خیالی می باشد، چه رسد به این که سعی داشته باشیم تا با اظهاراتی از قبیل موارد زیر، در مسیر وحدت اسلامی قدم برداریم! برخی نمونه ها عبارت اند از: «در مسائل اختلافی از دیدگاه تقریب، از تو نظر بیفکنیم و بکوشیم راههای وفاق تازه بیابیم و از طرح اختلافات جدید، خودداری نماییم...»! (1) بسیاری از اختلافات در عصر ما بی مورد و سالیه به انتقای موضوع است، و باید بسیاری از مسایل را به دست فراموشی سپرد و در روش بحث و مناظره و طرح مسایل مورد اختلاف تجدید نظر کرد.»! (2) «ما نباید در این زمان نش قبر کنیم و مسائل اختلافی مرده را زنده کنیم و مطرح سازیم.»! (3) «در مجالسی که به عنوان وحدت تشکیل می گردد، یا مقالاتی که به این عنوان نوشته می شود، نباید مسائل اختلافی زیاد باز شود و تشریح گردد.»! (4) «خلاصه و نتیجه سخن ما در این مقال این است که... مسلمین نباید از اختلافات سران خود در چهارده قرن پیش سخن بمیان آورند، تا چه رسد به اختلافاتی که بعدا در میان آنها پیدا شده است.»! (5) «نقل هر گونه مطلبی که برادران سنی ما را بیازارد، حرام است.»! (6)

ص: 32

1- محمد واعظ زاده خراسانی: پیام وحدت، ص 135.

2- همو: پیام وحدت، ص 305.

3- سید جواد مصطفوی: مقاله وحدت در نهج البازغد مندرج در «کتاب وحلت»، ص 127.

4- همو: وحدت در نهج البلاغه، ص 138.

5- همو: وحدت در نهج البلاغه، ص 144.

6- محمد جواد حجّتی کرمان: روزنامه اطلاعات، مورّخ 29 خرداد 1379.

«... اگر بخواهیم که تقریب یا وحدت یا ائتلاف... انجام پذیرد باید صدا و سیما، رسانه های جمعی، روزنامه ها، گویندگان و نویسندگان ما در نوشته ها و اظهاراتشان رعایت بعضی مسائل را بکنند. در روضه خوانی ها (مخصوصاً در ایام فاطمیّه)، آن چه که احساسات اهل سنت را جریحه دار می کند... در مجامع عمومی گفته نشود و این رویه را از... مجامع رسمی مان حذف کنیم... بنده ادعا و اثبات میکنم که آن چه که بوسیله صدا و سیما، روزنامه ها، کتابها یا منبرها باعث جریحه دار شدن احساسات دینی اهل سنت می شود، حرام! است.»!

(1) «ما مسلمانها مجاز نیستیم برای حمایت از یک قومیت یا یک مذهب، ولو مذهب اهل بیت، به گونه ای عمل کنیم که وحدت امت را مخدوش سازد.»! (2) «از لحاظ وظیفه شرعی هر امری که به وحدت اسلامی صدمه میزند و وسیله ضعف اسلام و قوت کفر باشد حرام است و مسلم است که با این قبیل سخنان، وحدتی در جبهه اسلامی باقی نخواهد ماند و این جبهه در برابر جبهه کفر ناتوان خواهد شد.»!

(3)

ص: 33

-
- 1- همو: مصاحبه مندرج در مجله ندای اسلام، شماره 4، زمستان 79، ص 63_64.
 - 2- محمد واعظ زاده خراسانی، مصاحبه با فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی 9 و 10، بهار و تابستان 80، ص 11.
 - 3- همو: پیام وحدت، ص 274.

استاد علی عراقچی همدانی در کتاب «صد درس از بحث امامت» مطالب مبسوطی را در این زمینه ارائه نموده اند که خلاصه آن با حفظ اصل جملات ایشان، چنین است: «قبل از شروع بحث امامت، ممکن است مطلبی به ذهن بیاید... و آن شبهه این است که آیا در این زمان که مسلمین گرفتار دشمنان سرسختی هستند...، این بحث صلاح است یا نه؟ زیرا لازمه بحث امامت، دامن زدن به آتش های اختلافی است که بعد از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله دامنگیر جامعه مسلمین شده و چه دشمنی ها و خونریزی ها که در اثر این مسئله ثله در داخله مسلمین رخ داده... و این اختلافات باعث این می شود که فرق مسلمین غافل از دشمن گردند... چون اتحاد مسلمین موضوع قابل اهمیتی است و بحثهای امامت موجب تفرقه است، برای حفظ وحدت، سکوت صلاح است... { زیرا } ضررش از تفرقه و جدایی که پایگاه نفوذ اجانب گردد، کمتر است.» (1) در پاسخ به این شبهه، این سؤال اساسی مطرح می گردد که: «آیا اتحاد و هماهنگی در هر چیزی و هر موضوعی مفید است، یا این که موضوعات از این نظر مختلف است. شکی نیست هر موضوعی که برای جمعیت و ملتی فایده خوب و عقلایی داشته باشد، همکاری و همفکری برای تحصیل آن لازم و مفید است؛ در مقابل اگر موضوعی مفید نباشد، اتحاد و هماهنگی برای به دست

ص: 34

1- علی عراقی همدانی: صد درس از بحث امامت، ص 9 و ص 12 .

آوردن آن گذشته از این که لازم نیست، ضرر هم دارد... بنابراین نباید کلمه زیبای اتحاد ما را گول بزنند، بلکه باید قبل از اتحاد «هدف» را در نظر بگیریم... گذشته از حکم عقل، قرآن هم اتحاد در راه حق را مقید و در راه باطل را مضر معرفی فرموده... اتحاد در راه خدا و همگامی در راه حق را دستور فرموده، نه در راه غیر خدا و باطل.»(1)

نتیجه این که به حکم عقل و قرآن هر انسانی وظیفه دارد قبل از این که دست اتحاد به کسی با جمعیتی بدهد موضوع را بررسی کند، اگر حق است، همکاری و اگر باطل است، جدایی نماید... پس اتحاد و یگانگی لازم و صحیح است، ولی باید قبل از صورت گرفتن اتحاد، هدف روشن باشد تا اتحاد زیر سایه حق و حقیقت قرار گیرد و به دست آوردن حق، جز با بحث و کنجکاوی البته در محیط دوستانه انجام پذیر نیست.»(2) اگر بخواهیم اختلافی که بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله که در داخله مسلمین پدید آمد را از میان ببریم، باید علت آن را بیابیم و ریشه کن سازیم.

«ما باید بدانیم چه حوادث یا چه افرادی بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله علت اختلاف شده و با به دست آوردن آن ها و جدا کردنشان از اسلام، حقیقت اسلام را دریافت نماییم و بعد برای حفظ این حقیقت متحد شویم ناگفته پیداست، مسئله ای که بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله پیش آمد و

ص: 35

1- همان منبع، ص 12-13

2- همان منبع، ص 14

موجب اختلاف شد، مسئله امامت و زمامداری بود و عده ای بعداً از پیغمبر مدعی این مقام شدند و اختلاف پدید آمد.

پس قبل از اتحاد لازم است در این موضوع بحث کنیم و حق را به دست آوریم تا اتحاد، متکی بر حق و حقیقت گردد و در غیر این صورت اتحاد نه ممکن است و نه مفید.» (1) «حالا- این شبهه پیش می آید که آیا گفتن حق در هر مورد و هر زمان خوب و صلاح است یا نه، ممکن است گفته شود در موردی که گفتن حق و بیان حقیقت دارای مفسده زیادی باشد، عقلاً باید سکوت کرد تا به این وسیله از بروز مفسد جلوگیری شود و شرعاً هم ائمه اطهار علیهم السلام تقیه را در مواردی که اظهار حق مفسده ای داشته باشد واجب فرموده اند...» (2) پس بهتر این است که ما برای حفظ حق و حقیقت راهی را طی کنیم که حق را به کلی فدا نسازیم و موجودیت و کیان مسلمین را به باد فنا ندهیم و به جای این گونه مباحث، بکوشیم هر چه بیشتر صفوف مسلمین را فشرده تر کنیم و از این حقیقت برای حفظ حقیقت بزرگتر صرفنظر نماییم.» (3) در پاسخ به این شبهه می گوییم: «باید موضوعات و موارد را بررسی کرد و در هر موردی که حق گویی مفید باشد، صلاح و اگر مضر باشد، صلاح نیست (4) {و باید سکوت کرد؛

ص: 36

1- همان منبع، ص 15.

2- همان منبع، ص 15_16

3- همان منبع، ص 18.

4- همان منبع، ص 18

ولی باید توجه داشت { بحث امامت از این موارد نیست و دارای فوائد زیادی است و هیچگونه ضرری و مفسده ای هم بر آن مترتب نمی شود، البته اگر طوری عنوان شود که مستلزم فحش و بدگویی نباشد. » (1) هنگامی که «انسان در بحث هدفی جز روشن شدن حق و حقیقت ندارد، پیداست که در این صورت مرجع بحث، دلیل و برهان است نه بدگویی و لجاجت... این گونه بحث کردن هیچ گونه ضرر و فساد ندارد و فواید زیادی هم دارا است. » (2) نتیجه این که بحث امامت در محیط خالی از غرض و فحش و اهانت و تعصب های کودکانه در هر زمان مفید و در این زمان هم صلاح است. » (3) «بعضی کوه فکراں چنین تصوّر میکنند که مثلاً چون شیعه معتقد به خلافت بلافصل علی علیه السلام و سنی ها معتقد به خلافت بلافصل ابوبکر هستند و امثال اینها، این تفرقه و جدایی بین آنها حکمفرماست که اگر روزی شیعه اسمی از خلافت به حق علی علیه السلام نبرد و نسبت به خلفای ثلاثه اظهار عقیده و محبت کند، اختلاف ریشه کن خواهد شد و ملت اسلام همه دست در دست هم، قدرت بزرگی به دست می آورند! اینها نمی دانند اگر فرضاً شیعه این کار را انجام دهد، دشمنان از راههای دیگری آتش اختلاف را روشن می کنند.

شاهد بر این معنا این که شما جمعیت شیعه را که دارای این عقیده

ص: 37

1- همان منبع، ص 19.

2- همان منبع، ص 20_21.

3- با اقتباس از همان منبع، ص 21.

هستند از مسلمین جدا کنید، بعد ملاحظه کنید سایر فرق مسلمین که از نظر عقیده به خلافت مثل هم هستند، آیا اتحاد و اتّفاقی دارند و دولت های آنها با هم برادر و متّحد و پشتیبان یکدیگرند و ملتّهای آنها زیر پرچم [اسلام] صف واحدی دارند؟ خواهید دید نه.»(1) «در حقیقت، مانع بزرگ و ریشه دار برای اتحاد و همبستگی

اجتماعات، استعمارگران و استثمار کنندگان هستند که در هر دوران و زمانی بوده و می باشند و فتنه ها و تفرقه ها به راه می اندازند.»(2) «آیا این دردها با سکوت کردن درباره حقّ علی علیه السّلام و فرزندانش در مان پذیر است تا ما سکوت کنیم؟ با این که این همه تفرقه ها و فتنه ها و خونریزی ها به واسطه این است که جمعیت شیعه نسبت به حقّ اهل بیت پیغمبر صلّی اللّهُ علیه وآله وفادار هستند و نسبت به غاصبین حقوق آنها بی مهر و عقیده! (بی انصافی تا چه حد و جهالت تا چه اندازه) پیکره اسلام و مسلمین در اثر کم خونی ضعیف شده، خونی که مایه حیات است در دنیا و آخرت، و خدا و پیغمبر معرفی کردند و همه فرق مسلمین نقل نموده اند، پیروی همه جانبه از علی و اولاد معصومین اوست.

برای تقویت اسلام و مسلمین باید هر چه زودتر دست به دامان آنها شویم نه این که مثل بعضی روشنفکرانها این مقدار خون کمی هم که در رگهای شیعه هست بیرون کشیم و فاتحه اسلام را بخوانیم، به خیال ایجاد وحدت و به دست آوردن قدرت و شوکت!»(3)

ص: 38

1- همان منبع، ص 22_23.

2- همان منبع، ص 22.

3- همان منبع، ص 24.

غافل از این که اگر وحدت طلبان روی مصلحت اندیشی های ظاهری وقت بخواهند که شیعیان از عقاید خاصه خود صرف نظر کنند.

دشمن با بهانه دیگری ایجاد اختلاف می کند.

«در هر صورت بحث امامت اگر متکی به برهان و دلیل باشد و خالی از تعصبات قدیمی و جدیدی و جدای از این مکان و آن مکان، لازم و موجب اتحاد است نه تفرقه.» (1) «زیرا در این بحث، عقاید خاصه طرفین مورد گفتگو قرار می گیرد و با مراجعه به مدارک اصیل اسلامی یعنی قرآن و احادیث صحیح و کنار زدن مطالبی که از ناحیه دشمن دانا و دوست نادان چهره زیبای حقیقت را پوشانیده، حق بی پرده خودنمایی می کند و ریسمان نجات الهی پدیدار می گردد و همه با هم... دست وحدت زیر سایه حق به هم می دهند و با یگانگی و فدا کاری، مجد و عظمت از دست رفته را با سرکوبی دشمنان خارجی و مزدوران آنها به دست آورند؛ زیرا چنین وحدتی، وحدت ریشه دار و زنده

است و اثر حیاتی دارد.» (2) این گونه بحث علمی موجب می شود: «با بررسی کامل، اسباب اختلاف را به دست آرند و حق و باطل را از هم جدا کنند و دشمنانی که با تردستی و لباسهای مختلف خرافات و باطل هایی را داخل حق نموده اند، بشناسند و از اجتماع خود کنار زنند و اسلام بی پیرایه و پاکی را که پیغمبر آورده بیابند.

ص: 39

1- همان منبع، ص 27 - 28.

2- همان منبع، ص 26 - 27.

این اجتماع، اجتماع با علم و معرفتی می شود و اتحاد در این زمینه، عالمانه و پرثمر است برای داخله مسلمین؛ و کمرشکن است نسبت به اجانب و دشمنان.

در اینصورت بهانه اختلاف عقاید از دست دشمن رفته و بهانه های دیگر هم اثری ندارد.

زیرا اساساً دشمن از جهل مردم استفاده میکند و بر آنها مسلط میشود و تفرقه می اندازد، علم و معرفت، سدّ محکمی است برای جلوگیری از نفوذ دشمن و بحث امامت سبب علم و معرفت و کشف حق و حقیقت است.»⁽¹⁾ بحث درباره امامت و خلافت موجب می شود: «اختلاف عقاید برطرف گردد و مسلمین همدیگر را بشناسند و

اتحادی که کمر دشمن را بشکند، تولید می گردد.»⁽²⁾ «برای جبران این نواقص لازم است مردم مسلمان از شیعه و سنی بپاخیزند و با تأسیس مجالس و محافل درسی و بحثی و اصلاح مجالس تبلیغی... نور اسلام و قرآن را در اعماق وجود مسلمین وارد کنند و ما باید بدانیم یک قسمت از مطالب اساسی و حیاتی که همه مسلمین باید بیاموزند، مربوط به بحث امامت است، زیرا موضوع رهبری در اسلام از ارکان است.»⁽³⁾ «اگر مسلمین نسبت به معارف اصیل اسلام آشنا شوند، فرق

مسلمین به هم نزدیک می گردند و اتحادی که از روی بیداری و

ص: 40

1- همان منبع، ص 29 .

2- همان منبع، ص 28

3- همان منبع، ص 31 - 32

علم و معرفت است، پدید می آید و این طور اتحاد، قدرت آفرین است و جلو نفوذ اجانب را میگیرد و چنین علم و معرفتی جز با تأسیس و تکمیل مجالس درسی و بحثی صورت پذیر نیست.»(1) استاد جعفر سبحانی ضمن ریشه یابی این نوع گرایش، به تحلیل آن پرداخته و می نویسد: گاه دیده می شود که برخی از جوانان ساده لوح و احیاناً فریب خورده، موضوع وحدت اسلامی را پیراهن عثمان کرده و کوششهای علمی حقیقت طلبان را به باد انتقاد می گیرند و می گویند: بحث دربارهٔ خلافت ابوبکر و علی علیه السلام و این که جانشینی از آن کدام بوده است، از بحثهای غیر مفید و بی ثمر می باشد... (2) دارندگان این اندیشه از نتایج درخشان این بحث غفلت ورزیده، و لذا آن را یک نوع بحث غیر مهم و احیاناً بی فایده و یا خاری بر سر راه وحدت اسلامی اندیشیده اند. ولی ما فکر می کنیم که این اندیشه جز غفلت از فلسفه امام شناسی، ریشه دیگری ندارد و از یک نوع «سنّی زدگی» یا «وهابی مآبی» سرچشمه می گیرد.

... این اشکال زمانی وارد است که چونان دانشمندان اهل تسنن، امامت و خلافت اسلامی را یک نوع مقام و منصب عرفی بدانیم که وظیفه او در حفظ مرزهای اسلامی و تقویت نیروهای دفاعی و... خلاصه می گردد... ولی از دید شیعه که امامت را امتداد رسالت و دنباله همان فیض معنوی نبوت می داند، وجود چنین

ص: 41

1- همان منبع، ص 32

2- [دربارهٔ این شبهه در همین کتاب بیشتر خواهیم نگاشت.]

بحثی لازم و ضروری است. زیرا در این صورت وظایف امام در امور یاد شده خلاصه نمی‌گردد، بلکه علاوه بر آن‌ها، وی مبین احکام الهی و مفسر معضلات قرآن و مرجع حلال و حرام پس از درگذشت رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز هست...

این جاست که می‌بینیم بحث درباره‌ی جانشین علمی رسول خدا صلی الله علیه و آله رنگ ضرورت به خود گرفته و به صورت یک مسئله کاملاً حیاتی و زنده در می‌آید.

زیرا در این فرض، امام راهنمای امت در معارف و اصول و احکام و فروع است و تا چنین مقامی با دلایل قطعی شناخته نشود، هرگز به نتیجه مطلوب نمی‌توان رسید.

حتی اگر ما (1) مسئله خلافت را هم کنار بگذاریم و از موضوع زمامداری مسلمانان پس از پیامبر صلی الله علیه و آله، که از آن امام معصوم است چشم‌پوشیم، تنها بررسی این مسئله که مرجع دینی و علمی پس از درگذشت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کیست، از جهاتی حائز اهمیت بوده و با سعادت و خوشبختی و سرنوشت مسلمانان کاملاً ارتباط دارد. (2) ایشان همچنین می‌نویسند: «گروهی از تندروها که به تشکیل حکومت واحد اسلامی در سرزمینهای متعلق به مسلمانان علاقه شدیدی دارند، بحث و گفتگو در مسائل اختلافی را تحریم کرده و آن را مایه اختلاف و تشّت و گاهی در راه عقب‌گرد به دوران جنگهای خونین خلفای

ص: 42

1- [در مقام معاشات در بحث، نه به عنوان یک اعتقاد.]

2- استاد جعفر سبحانی: رهبری امت، ص 12-14.

باید به این گروه یادآور شد که مسأله به این تند و تیزی و داغی نیست که آنان می‌انگارند، زیرا بحثی داریم تا بحثی، هر نوع بحثی که با واقع بینی خاصی، دور از تعصب های کور و کر، متکی بر مدارک اصیل اسلامی که مورد اتفاق طرفین است، انجام گیرد و افق های تاریک از عقائد اسلامی و حدیث و فقه را روشن سازد، نهایت آرمان اسلامی است که قرآن ما را به آن دعوت می‌کند.

مگر قرآن ما را به تدبّر در آیات و بهره گیری از عقل و خرد دعوت نمی‌کند؟ گروهی که بحث در مسائل اختلافی را تحریم می‌کنند و نویسندگان این مسائل را عوامل اختلاف انداز و شکاف آفرین قلمداد می‌نمایند، باید متوجه گردند که پیروی از چنین تر، سبب می‌شود که قسمتی از آیات قرآن و احادیث پیامبر و بخش اعظم تاریخ اسلام به دست فراموشی سپرده شود، نه کسی آنها را تفسیر کند، نه درباره آن بررسی به عمل آورد، نه در بسیاری از حوادث اسلامی، پرده ها بالا برود.

چه بهتر به جای حربه تحریم و ترور فکر و اندیشه، حربه اصلاح و پند به دست بگیریم و به نویسندگان اسلامی سفارش کنیم که در چنین وضع آشفته جهان اسلام و مسلمانان... در بحث و بررسی های خود، وضع مسلمانان را در نظر آورند، سپس قلم به دست بگیرند و هر نوع مسأله ای را با کمال بی طرفی بدون تعصب

ص: 43

کور، بی آن که در تجزیه و تحلیل مسأله، عواطف گروه دیگر را جریحه دار سازند، مورد بررسی قرار دهند و بدانند قضاوتها و داوریها و نوشته های آنان، در روز رستاخیز جزء پرونده اعمال آنها خواهد بود .

خلاصه: از دو نظر باید مسائل عقیدتی که بنیاد فکری هر مذهبی را تشکیل می دهد، مطرح گردند.

1_ اتحاد و وحدت، فرع شناسایی قدر مشترکها و موارد اختلاف است، و وحدت های کورکورانه بدون شناسایی چنین موارد، یک اتحاد سطحی بوده و دیری نمی پاید.

2_ از آن جا که به صحت و استواری مکتب خود عقیده مندیم، فرزندان ما باید با خصوصیات این مکتب آشنا گردند و آن را با دلیل و منطق فراگیرند و از تقلید در عقاید بپرهیزند، در این صورت برای فراگرفتن این افراد هم که باشد، باید مسائل مورد اختلاف را طرح و بررسی کنیم و مکتب خود را به اخلاف و جانشینان خود بیاموزیم وگرنه مکتب به دست فراموشی سپرده می شود و جز نام بی مسماایی از آن باقی نمی ماند.

هر نوع بحث به گونه یاد شده، نه تنها زیانبخش و اختلاف آفرین نخواهد بود، بلکه گامی در راه وحدت اسلامی و یکپارچگی جامعه مسلمانان محسوب خواهد شد، هر گاه اندیشمندان هر گروهی، مسائل اختلافی را دور از هر نوع مجامله و عوامفریبی تشریح کنند، بسیاری از تهمت‌ها و دروغها، سوءظن‌ها و بدگمانیها، فرو ریخته و سیمای حقیقت با روشنی خاصی، خود را نشان می دهد.

... ما در طول زندگی خود دیده ایم هر کتابی که بر اساس واقع بینی با الهام از وجدان، مستند بر قرآن و حدیث، دور از ریاکاری و... نوشته شود، نه تنها مایهٔ اختلاف نبوده، بلکه دو گروه را به هم نزدیک ساخته و شجرهٔ اتحاد را زودتر به ثمر رسانده است.

... نباید از خاطر بُرد که این گونه پیشرفتها (1)، معلول دفاع راستین و منطقی شیعه از عقاید و اصول و فروع احکام خود می باشد، و اگر بنا بود به بهانهٔ حفظ وحدت اسلامی، شیعه دور این گونه مسائل را خط بکشد، نه حقیقتی روشن می گردید و نه شیعه آبرویی و حیثیتی تازه کسب می کرد.

بنابراین بحث منطقی و علمی، همراه با بیش صحیح اسلامی، دور از تعصب و گزافه گویی، پیراسته از تعصّب‌بهای کور، و اعمال الفاظ رکیک و دور از نزاکت، نه تنها اشکال ندارد، بلکه می تواند دو گروه از امت را به هم نزدیک سازد.» (2)

ص: 45

1- [اشاره به صدور فتوای شیخ شلتوت در جوار پیروی از مذهب شیعهٔ امامیه.]

2- استاد جعفر سبحانی پیشوایی از نظر اسلام، س 8 - 16.

لذا نمی توان هر گونه بحث و نقل هر گونه مطلبی را تنها به بهانه وحدت اسلامی ممنوع دانست.

علامه عسکری در این باره در ضمن مقاله ای می نگارند: «اگر گذشتگان به نام حفظ قرآن، از نوشتن حدیث پیغمبر و نشر آن منع نمودند، امروز به نام حفظ وحدت اسلامی از بحث در سیره و حدیث پیغمبر و تاریخ صحابه منع می نمایند... امروز نیز چنان اقتضا می کند که به نام حفظ وحدت اسلامی، خواهان بستن در بحث و تحقیق گردند. آری، پیروی از آن سیاست اقتضا می کند که در علم و تحقیق را ببندند، اما دین اقتضا می کند که در علم و تحقیق باز باشد .

بحث نکنید! شگفتا! جمله زیان آوری است. آیا بحث نکنید، برابر با در پی علم نباشید نیست! در سیره و حدیث و تاریخ بحث نکنید، یعنی در پی علم آنها نباشید! زیان آور است که به اسم دین می گویند بحث نکنید! برای چه ترک بحث و تحقیق کنیم؟ برای حفظ وحدت مسلمانان؟! آیا با ترک بررسی و تحقیق، آن همه اختلافات بین مسلمانان در آراء و افکار و احکام بر طرف می شود، یا به جا می ماند؟ آن همه اختلافاتی که ناشی از انتشار احادیث مجعوله و تاریخ مجعول بوده است؟ آیا باید بحث و بررسی را ترک کرد و در علم را بست؟ یا آن که با نرمی و ملایمت به قصد فهمیدن و فهمانیدن عقاید اسلام و احکام قرآن، در سیره و حدیث پیغمبر و تاریخ اسلام بحث نمود؟

حقّ این است که برای رسیدن به حقّ، و نشر حقیقت باید رسیدگی و بحث کرد.

علمای شیعه پس از امامان خود، این راه را پیموده اند و در نشر علوم و معارف اسلامی در قرون متمادی جان بر کف نهاده و بحث کرده اند، تا حقایق اسلامی را در دسترس مسلمانان نگاه دارند.»⁽¹⁾

ص: 47

1- سید مرتضی عسکری: جماسه عذیر (مجموعه مقالات)، ص 506_507 .

دعوت به سکوت و عدم تحلیل و بررسی های تاریخی، حتی در شکل و قالب روشنفکری نیز مطرح گردیده، همچون این بیان که: «پس اختلاف فعلی شیعه و سنی بر سر چیست؟ بر سر مسائل تاریخی است و انتخاباتی!»⁽¹⁾ که در 1380 سال پیش انجام گرفته است، آن را چنان بررسی می کنند که به کار دنیای من و تو نمی خورد، به درد آخرت من

می خورد. یعنی اگر ما حبّ علی را که در سقیفه حَقّش را پایمال کردند _ در دل داشته باشیم بعد از مرگ به بهشت می رویم و آنها که طرفدار کاندیداهای دیگرند به جهنّم می روند!⁽²⁾... یکباره تشیع را به صورت حبّ و بغضهای تاریخی درآوردند... بی آن که برای زندگی امروز و فردا مان ارزشی یا بر بینشمان تأثیری داشته باشد.»⁽³⁾

ص: 48

-
- 1- [منظور از انتخابات، اجتماع در سقیفه بنی ساعده و منظور از کاندیداهای دیگر، خلفا می باشند! گویا اساس پر انتخاب بوده و تنها در گزینش فرد الأیق تر استیاء شده است!]
 - 2- [درباره جایگاه والای اعتقاد صحیح به امامت و تأثیر آن در رستگاری و سعادت اخروی، به کتاب «در جستجوی علم دین» تألیف: استاد سیّد محمّد ضیاء آبادی (ص 131 - 161) رجوع فرمایید.]
 - 3- دکتر علی شریعتی: تاریخ و شناخت ادیان (مجموعه آثار 15)، ج 2، ص 26 - 27.

به نظر می‌رسد که این قبیل اظهار نظرها برگرفته از نوعی نگاه انحرافی به امامت می‌باشد (1) که ولایت را به حکومت تأویل کرده و همه مباحث مرتبط با امامت را در همین فضا تفسیر می‌کند.

چنانچه ابراز شده: غصب خلافت پس از رحلت حضرت ختمی مرتبت (ص) بکیفیتی که انجام گرفت ظلم فاحشی بود که به حق و حقیقت وارد شد و نفس پیامبر از تصدی امر حکومت ممنوع و اسلام از برکات آن محروم ماند و هرچه بود، شد و گذشت و دیگر اعاده آن حق به من له الحق، محال و گفتگو از آن قیل و قال! است. (2) این اشکال زمانی وارد است که چونان دانشمندان اهل تسنن باشیم و امامت و خلافت اسلامی را یک نوع مقام و منصب عرفی بدانیم و یا

همچون بعضی دیگر باشیم که: «فقط قائل به امامت به همان معنی رهبری اجتماعیند.

می‌گویند پیغمبر صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام را تعیین کرده بود برای رهبری بعد از خود و ابوبکر و عمر و عثمان بیجا آمدند.

همین مقدار شیعه هستند و در آن دو مسئله دیگر [یعنی مرجعیت مطلقه دینی و ولایت کلیه الهی] با اعتقاد ندارند و با سکوت می‌کنند. بعضی دیگر، مرحله دوم را هم قائل هستند ولی به مرحله سوم نمی‌رسند. (3)

ص: 49

1- ر.ک: علی لبّاف: مظلومی گمشده در سقیفه، ج 4، فصل دوم.

2- حیدر علی قلمداران: حکومت در اسلام، ج 1، ص 141.

3- استاد مرتضی مطهری: امامت و رهبری، ص 57.

پاسخ استاد جعفر سبحانی: «هرگاه بحث پیرامون مسئله امامت و پیشوایی مسلمانان در همین حدود باشد که مثلاً بدانیم چه شخصی منصب اجتماعی و سیاسی اسلام را پس از پیامبر اداره نمود و تعیین این شخص به چه صورت بود... در این صورت بحث صرفاً جنبه تاریخی به خود گرفته و پس از چهارده قرن، بحث درباره آن برای نسل حاضر چندان آموزنده و سازنده نخواهد بود هر چند شناسایی همین افراد، برای مردم آن عصر، از مسائل ضروری و حتمی به شمار می رفت.

ولی اگر شکل بحث دگرگون گردد و گفته شود، موضوع بحث تنها رهبری سیاسی و اجتماعی جامعه اسلامی پس از درگذشت آن حضرت نیست، بلکه پیامبر علاوه بر این منصب، منصب دیگری [به نام] «مرجعیت در اصول و فروع» داشت و سخن در این جاست که پس از درگذشت پیامبر صلی الله علیه و آله رهبری این مکتب بر عهده کیست؟ و چه اشخاصی باید مرجع بیان حلال و حرام و امر و نهی الهی باشند، تا گفتار و نظر آنان درباره حقایق اسلام برای بشر تا روز رستاخیز حجت باشد؟ در این صورت شناسایی امام و بحث در باب امامت و پیشوایی دینی در متن زندگی هر مسلمانی قرار می گیرد و هیچ فردی بی نیاز از شناسایی آنها نخواهد بود.»⁽¹⁾ «از دید شیعه، که امامت را امتداد رسالت و دنباله همان فیض معنوی نبوت می داند، وجود چنین بحثی لازم و ضروری است... و

ص: 50

1- استاد جعفر سبحانی: رهبری امت، ص 7_8.

به صورت یک مسئله کاملاً حیاتی و زنده در می آید؛ زیرا در این فرض ... تا چنین مقامی با دلایل قطعی شناخته نشود، هرگز به نتیجه مطلوب نمی توان رسید...»⁽¹⁾

ص: 51

1- همان منبع، 13.

یکی دیگر از شبهه‌هایی که در حاشیه همین گرایش مطرح می‌گردد و در نهایت، نتیجه‌ای جز التزام به سکوت ندارد، عبارت است از این بیان که: «همین اشتغال به اختلافات، جوانان را از رسیدن به حقایق و اصول اساسی اسلام باز داشته، و روح ایمان را از مردم سلب کرده، تنها اسمی و رسمی از دین و دیانت در مردم بجای مانده است.»! [\(1\)](#) استاد مطهری در شرح و نقد این گونه دیدگاه‌ها می‌نویسند: «بحث در خلافت و امامت و حوادث ناگوار صدر اسلام و تکرار زیاد آن جریانهای نامطلوب - مخصوصاً در عصر حاضر که نسل جدید از نظر دینی دچار بحران روحی است - از ایمان و شور و علاقه آنها به اسلام می‌کاهد.

در گذشته ممکن بود که این بحثها اثر مطلوب داشته باشد و

ص: 52

1- عبدالکریم بی‌آزار شیرازی: اسلام آئین همبستگی، ص 13.

توجّهات را از یک شاخه اسلامی به سوی شاخه دیگر آن معطوف سازد، ولی در عصر حاضر بازگو کردن و ارائه دادن آن ها، افکار را نسبت به اصل و ریشه سست و متزلزل می کند.

چرا دیگران همواره در صدد کتمان زشتیهای تاریخ خویش می باشند و ما مسلمانان برعکس، همه سعی مان این است که آن ها را بازگو کنیم و احیاناً بزرگتر از آن چه بوده، جلوه دهیم؟! ما با نظر بالا نمی توانیم موافق باشیم.

تصدیق می کنیم که اگر نقد تاریخ تنها به صورت بازگو کردن و منعکس کردن حوادث نامطلوب آن باشد، اثرش همان است که در بالا گفته شد، ولی از آن طرف اگر تنها به ترسیم حوادث غرورآمیز قناعت شود و روی حوادث نامطلوب پوشیده شود، دیگر نقد تاریخ نیست، تحریف تاریخ است... گذشته از اینها فرضاً در موارد عادی چشم پوشی از زشتی های تاریخ روا باشد، در مواردی که با متن اسلام و اساسی ترین مسأله اسلام یعنی مسأله رهبری مربوط است و سرنوشت جامعه اسلامی وابسته به آن است، چون رواست؟ چشم پوشی و اغماض از چنین مسأله ای در حکم اغماض و چشم پوشی از سعادت مسلمین است.

به علاوه اگر پیشگاه تاریخ، حقوقی پایمال شده باشد، خصوصاً اگر صاحبان آن حقوق با فضیلت ترین افراد امت باشند، چشم پوشی از بیان حقایق تاریخ را جز همکاری زبان و قلم با شمشیرِ ستم نامی نمی توان نهاد.» (1)

ص: 53

اگر نقش و میزان تأثیرگذاری دعوت وحدت طلبان به سکوت و پرهیز از طرح مباحث اختلاف برانگیز را از خاطر نبریم و در عین حال به حجم زیاد نقدهای مطرح شده در این زمینه و تأکید بر لزوم طرح بحث‌های عقیدتی توجه کنیم، طبیعی می‌نماید که با یک تغییر شیوه در طرح این قبیل افکار مواجه شویم؛ قالب جدیدی که می‌تواند همان مبنای گذشته را ادامه دهد.

این تغییر موضع ظریف عبارت است از دعوت به عدم طرح مسائل مورد اختلاف، به ویژه در زمینه واقعه سقیفه و از جمله هجوم به بیت وحی، غصب فدک و شهادت حضرت زهرا علیها السلام، اما این بار تحت عنوان جدید و فریبنده «عدم افشای اسرار»! (1) که در نهایت به تحریف و انکار حقایق، آن هم به منظور طرح نشدن ابدی آن می‌انجامد!

ص: 54

1- ر.ک: محمد جواد حجّتی کرمانی: روزنامه جام جم، مورّخ 10 بهمن 1379.

دکتر محمد اسدی گرمارودی در پاسخ به این شبهه می نویسد: «اسرار آل محمد صلی الله علیه وآله دو گونه بوده است: یکی اسراری بوده است که خود آن بزرگواران اصرار بر پنهان کردن آنها داشتند و تنها برای اصحاب سر خود بیان می فرمودند. مُحَقَّق است که این مطالب نمی بایست گفته می شد، زیرا عموم طبقات، ظرفیت و تحمل آنها را نداشتند.

اما دیگری، اسراری بوده است که به جهت تقیه و با شرایط خاص زمانی و مکانی می باید پنهان می مانده است، نه برای همیشه تاریخ.

بنابراین، ناآگاهی نسبت به این حقایق_ که زمان پنهان کردنشان گذشته است - باعث دوری از بحث و محروم شدن از مواهب دین حق خواهد بود؛ همان گونه که خود حضرت زهرا علیها السلام در خطبه فدک، خطاب به سران مهاجر و انصار فرمودند، شما موظف به رساندن این حقایق به آیندگان هستید.» (1)

ص: 55

1- دکتر محمد اسدی گرمارودی: حقیقت سوخته (نقد مقالاتی درباره وحدت اسلامی از محمد جواد حجّتی کرمانی)، ص 63 - 64.

گفتار دوم : اخذ مشترکات و ترک اختلافات میان مذاهب اسلامی

مقدمه

یکی از برداشت های اشتباهی که از معنای وحدت اسلامی صورت گرفته دعوت به اخذ مشترکات و ترک اختلافات میان مذاهب اسلامی می باشد.

نکته ای که در این زمینه نباید از آن غفلت ورزید این است که اغلب این طرح، نه جهت ایجاد مذهبی واحد، بلکه به منظور جلوگیری از طرح مسائل اعتقادی شیعیان به کار می رود.

در این روش، ما با شیوه و صورتی جدید از همان ایدة التزام به سکوت! برخورد می نماییم که به سخن گفتن در مسائل مورد اشتراک دعوت می کند! لذا در این دیدگاه از بحث علمی و تحقیق استقبال زیادی

ص: 57

می شود، ولی نه در موضوعاتی همانند امامت، بلکه فقط در زمینه موضوعاتی که به ظاهر بین همه فرق اسلامی مشترک اند؛ و بدین ترتیب باز هم به بهانه وحدت، اساسی ترین ویژگی مکتب تشیع یعنی اعتقاد به امامت به فراموشی سپرده می شود.

چنانچه اظهار گردیده: «اما تمام کوششمان این است که مذاهب، خودشان را از ذهنیتهای گذشته، تهی کنند و در چهارچوب دلیل و برهان بحث کنند، حتی حساسترین مسایلی که ما داریم، یعنی مسأله خلافت و امامت... حتی در این مسأله به نحو منطقی و دور از احساسات، می توان بحث کرد، نه به انگیزه رفع اختلاف بلکه به انگیزه کنترل اختلاف و یک نوع صلح میان طرفین، تا لااقل هر دو طرف قانع شوند که در حال حاضر میدان داری در این بحث مورد نیاز مسلمین نیست، بلکه ضرر هم دارد.»⁽¹⁾

نقد و بررسی

استاد مرتضی مطهری در زمینه ارائه برداشت غلط از وحدت اسلامی می نویسد: «ایراد دوم این است که با طرح و بحث این مسائل تکلیف اتحاد اسلامی چه می شود؟ آن چه بر سر مسلمین آمد، شوکت آن ها را گرفت و آنها را زیر دست و توسری خور ملل غیر مسلمان قرار داد، همین اختلافات فرقه ای است.

استعمار، چه کهنه اش و چه نو،

ص: 58

بهترین ابزارش شعله ور ساختن این کینه های کهنه است.

پدر تمام کشورهای اسلامی، بلا استثناء دست افزارهای استعمار به نام دین و به نام دلسوزی ب-رای اسلام، دست اندرکار تفرقه میان مسلمین اند.

آیا آن چه تاکنون از این رهگذر کشیده و چشیده ایم کافی نیست که باز هم ادامه دهیم؟ آیا طرح این گونه بحثها کمک به هدفهای استعماری نیست؟ جواب این است که بدون شک نیاز مسلمین به اتحاد و اتفاق از مبرمترین نیازهاست و درد اساسی جهان اسلام همین کینه های کهنه میان مردم مسلمان است. دشمن هم همواره از همینها استفاده می کند.

اما به نظر می رسد که اعتراض کننده در مفهوم «اتحاد اسلامی» دچار اشتباه شده است.

مفهوم اتحاد اسلامی که در صد سال اخیر میان علماء و فضلاء مؤمن و روشنفکر اسلامی مطرح است این نیست که فرقه های اسلامی به خاطر اتحاد اسلامی از اصول اعتقادی و یا غیر اعتقادی خود صرفنظر کنند و به اصطلاح مشترکات همه فرق را بگیرند و مختصات همه را کنار بگذارند. چه این کار نه منطقی است و نه عملی.

چگونه ممکن است از پیروان یک مذهب تقاضا کرد که به خاطر مصلحت حفظ وحدت اسلام و مسلمین از فلان اصل اعتقادی یا عملی خود که به هر حال به نظر خود آن را جزء متن

اسلام می داند صرف نظر کند؟ در حکم این است که از او بخواهیم به نام اسلام از جزئی از اسلام چشم پوشد.

پابند کردن مردمی به یک اصل مذهبی و یا دلسرد کردن آنها از آن، راههای دیگر دارد و طبیعی ترین آنها منطق و برهان است.

با خواهش و تمنا و به نام مصلحت، نه می توان قومی را به اصلی مؤمن ساخت و نه می توان ایمان آنها را از آنها گرفت.

ما خود شیعه هستیم و افتخار پیروی اهل البیت علیهم السلام را داریم، کوچکترین چیزی حتی یک مستحبّ و یا مکروه کوچک را قابل مصالحه نمی دانیم، نه توقع کسی را در این زمینه می پذیریم و نه از دیگران انتظار داریم که به نام مصلحت و به خاطر اتحاد اسلامی از یک اصل از اصول خود دست بردارند... اخذ مشترکات اسلامی و طرد مختصّات هر فرقه ای نوعی خرق اجماع مرکّب است (1) و محصول آن چیزی است که قطعاً غیر از اسلام واقعی است.

زیرا بالاخره مختصّات یکی از فرق جزء متن اسلام است و اسلام مجرد از همه این مشخصّات و ممیّزات و مختصّات وجود ندارد... در اصطلاحات معمولی عرف، فرق است میان حزب

واحد و جبهه واحد.

وحدت حزبی ایجاب میکند که افراد از نظر فکر و ایدئولوژی و راه و روش و بالاخره همه خصوصیات فکری به استثناء مسائل شخصی یک رنگ و یک جهت باشند.

اما معنی وحدت جبهه اینست که احزاب و دسته جات مختلف در عین اختلاف در مسلک و ایدئولوژی و راه و روش، به واسطه مشترکاتی که میان آنها هست در مقابل دشمن مشترک در یک

ص: 60

1- [قول جدیدی غیر از آن چه بر آن اجماع وجود دارد. (ر.ک: لغتنامه دهخدا، ج 26، 450)]

صف جبهه بندی کنند.

و بدیهی است که صف واحد در برابر دشمن تشکیل دادن با اصرار در دفاع از مسلک خود و انتقاد از مسلکهای برادر و دعوت سایر برادران هم جبهه به مسلک خود به هیچ وجه منافات ندارد... به هر حال طرفداری از تر «اتحاد اسلامی، ایجاب نمی کند که در گفتن حقایق کوتاهی شود.

آن چه نباید صورت گیرد، کارهایی است که احساسات و تعصبات و کینه های مخالف را بر می انگیزد، اما بحث علمی سروکارش با عقل و منطق است، نه عواطف و احساسات. «(1)

ص: 61

1- استاد مرتضی مطهری: امامت و رهبری، ص 16_19.

یکی از ایده‌هایی که از آغاز گرایش‌های وحدت‌طلبانه مطرح گردیده و هم‌اکنون نیز کم و بیش می‌توان رگه‌های این نوع اندیشه را مشاهده نمود، کم‌رنگ ساختن و سطحی جلوه دادن اختلاف و شکاف میان اعتقادات مکتب اهل بیت علیهم‌السلام و مکتب خلفا می‌باشد.

بدیهی است هر چه میزان تفاوت و تناقض میان عقاید دو مکتب عمیق‌تر و شدیدتر باشد، نزدیک ساختن پیروان این دو مکتب به یکدیگر دشوارتر می‌نماید؛ بنابراین، مصلحت‌اندیشیِ وحدت‌طلبانه اقتضا می‌کند که در مقام ادعا، تا آنجا که ممکن است این تعارض‌ها ضعیف‌تر جلوه داده شود.

اگر فردی را به عنوان ناظرِ بی طرف در نظر بگیریم و از او بخواهیم مجموعه عقاید این دو مکتب را خواننده و سپس دربارهٔ وجوه اختلاف آنها قضاوت نماید، بی تردید به ما پاسخ خواهد داد که اختلافات موجود در عقاید تشیع و تسنن، به طور قطع بیش از میزانی است که منادیان وحدت اسلامی جلوه می دهند .

هر چند عنوان بسیاری از مباحث میان معتقدات دو مکتب مشترک است، ولی محتوای مطرح شده در ذیل آنها اختلاف های عمیق دارند و تردیدی نیست که تکیه بر اشتراک در عناوین، تنها وحدتی خیالی را به ارمغان می آورد، زیرا مباحث مطرح شده در ذیل همین عناوین مشترک، به طور کامل با همدیگر در تناقض و اختلاف می باشند.

نگاهی به کتاب های: «همراه با راستگویان»، «از آگاهان پرسیده» و دیگر آثار و نوشته های دکتر محمد تیجانی که پس از هدایت به تشیع تألیف نموده است، صحت این برداشت را به اثبات می رساند.

از این رو به نظر می رسد که این گرایش وحدت طلبانه، هر چند ممکن است در ابتدای راه، از توانمندی خوبی برخوردار باشد، ولی فاقد اصالت و خلوص و خالی از آن است؛ هر چند اظهار شود: «ما با دقت نظر در می یابیم که حدود هشتاد و پنج درصد بلکه نود درصد عناصر اعتقادی، فقهی و اخلاقی بین تمامی مذاهب مشترک است، ما بایستی بر این اصول مشترک که به وحدت مسلمانان می انجامد تأکید بورزیم.»⁽¹⁾

ص: 64

1- محمد واعظ زاده خراسانی: پیام و علت ص 151 .

واقعیتی وجود دارد و آن این که مذاهب در اصول مشترک اند.»! (1) «فرق اسلامی نقاط مشترک بسیاری در فقه، اصول، کلام، اخلاق، حدیث و فرهنگ اسلامی دارند.»! (2) «اصول و کلیات اعتقادات تقریباً قطعی و مشترک بین مذاهب است و مسائل جانبی و فرعی غالباً مورد اختلاف است و هر کدام نظری خاص دارند.»! (3) «... پیروان مذهبی که تقریباً از قرن دوم سابقه دارند، و دارای فقه و کلام و ملتزم به شریعت اند، در اصول با یکدیگر اختلاف ندارند، و اختلافشان تنها در فروع است.»! (4) «ما مسلمانان نیز در این عصر یک چنین داستانی داریم، همگی دارای یک خدا و یک پیغمبر و یک کتاب و یک قبله هستیم؛ نماز، روزه، حج و سایر ضروری های دینمان یکی است؛ ولی در اثر بی اطلاعی از یکدیگر تصوّرات بیهوده ای درباره یکدیگر داریم.»! (5) «اکنون هزار و سیصد و نود و اندی از آغاز دعوت اسلامی می گذرد و در سراسر جهان بیش از ششصد و پنجاه میلیون مسلمان در میان سه میلیارد سکنه روی زمین زندگی می کنند. با وجودی که عوامل تفرقه ظاهری ایشان را همواره از یکدیگر جدا نگهداشته ... باز می نگریم که در میان یک مسلمان چینی و اندونزی با یک مسلمان تاتار و سیاه پوست و ایرانی و عرب، ابدأ

ص: 65

-
- 1- همو: مصاحبه با فصلنامه هفت آسمان شماره پیاپی 9 و 10، بهار و تابستان 80، ص 13.
 - 2- همو: پیام وحدت، ص 235.
 - 3- همو: پیام وحدت، ص 270.
 - 4- همو: مصاحبه با فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی 9 و 10، بهار و تابستان 80، ص 12.
 - 5- عبدالکریم بی آزار شیرازی: اسلام آئین همبستگی، ص 11.

نقطهٔ اختلاف اساسی در دین و عقیده وجود ندارد....»! (1) «اگر اهل سنت به برادران شیعی خود آشنایی حاصل کنند و نیز شیعه درست برادران سنی خود را بشناسد، بر ایشان روشن می شود که اختلاف میان آنان، اختلاف اصولی و اساسی نیست و بسیاری از شبهه هایی که در افکار هر دسته ای نسبت به دسته دیگر پیدا شده جز افترا چیزی نیست.»! (2)

«شریعت اسلامی زائیدهٔ وهم و خیال نبوده بلکه دارای اصول ثابتی است که هیچ مسلمانی از هر فرقه ای که باشد بر سر آن اختلافی ندارد و اگر اختلافی باشد در شاخ و برگ این اصول است نه در اصول آن...»! (3) «مردمی که در خدا، دین، رسول، قبله و کتاب که سنگ بنیان عقیده آنهاست، توافق دارند... باید همواره به اصول و سنگهای بنیادین عقیده خود فکر کنند و آنها را عوامل خلل ناپذیر اتحاد و همبستگی و تعاضد خود بدانند.»! (4) اشاعهٔ چنین افکار ناسره ای بیشترین ضربه را به پیکرهٔ تشیع و مبانی اعتقادی آن وارد خواهد آورد که منجر به فراموشی معارف ناب مطرح شده در این مکتب می گردد.

بدین ترتیب اصل انحصارِ هدایت در پیروی از اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام شکسته شده و رکن مهمی از استوانه های تشیع فرو می ریزد.

ص: 66

-
- 1- محمد محیط طباطبائی: سید جمال الدین اسد آبادی و بیداری مشرق زمین، ص 168 .
 - 2- شیخ محمد تقی قمی: مقالهٔ مندرج در «همبستگی مذاهب اسلامی»، ص 138.
 - 3- محمد جواد مغنیه: مقالهٔ مندرج در «اسلام آئین همبستگی»، ص 103.
 - 4- سید جواد مصطفوی: مقالهٔ وحدت در نهج البلاغه، مندرج در «کتاب وحدت»، ص 120.

وقتی امروز به جهت مصلحت اندیشی های وحدت طلبانه، به گونه ای از عقاید دو فرقه سخن می گوئیم که در آن امامت اهل بیت علیهم السلام نادیده انگاشته می شود، معلوم است که چه نتایج نامطلوبی را از اشاعه این تفکرات مشاهده خواهیم نمود.

(1) جهت نقد و بررسی دیدگاههای مطرح شده، بایستی درباره امامت و جایگاه آن در دین اسلام سخن بگوئیم.

لذا در این موضوع به نقل دیدگاه های متفکرانی خواهیم پرداخت که خود از طرفداران وحدت اسلامی به معنای صحیح و خالص آن می باشند.

پس از مطالعه این تحلیل ها خواهید دانست که نه تنها میان عقاید دو مکتب در زمینه امامت فرق عمده ای وجود دارد، بلکه همین تفاوت موجب گردیده تا در سایر مباحث اعتقادی نیز میان تعالیم دو مکتب، اختلافات عمیق، جدی و واضحی ایجاد گردد.

بدیهی است، مکتبی که به امامت اهل بیت علیهم السلام اعتقاد دارد، تمامی عقاید و معارف دین را از ایشان دریافت می کند و در مقابل، مکتبی که هیچ اعتقادی به امامت اهل بیت علیهم السلام ندارد، در کسب معارف اسلامی نیز به آنان مراجعه ای نخواهد داشت.

لذا اختلاف در اعتقاد به امامت، خود می تواند دورنمایی از اختلافات موجود در سایر مباحث مذهبی (فقهی، عقیدتی و اخلاقی) میان مکتب خلفا و مکتب عترت علیهم السلام را ترسیم نماید.

ص: 67

1- ر.ک: دکتر عبدالکریم سروش: آئین شهریاری و دینداری، ص 169_183؛ متن تحریر شده سخنرانی وی در کنگره وحدت (1367)،

دانشگاه تهران

شیعه معتقد است: «امامت همان اصلی است که امتیاز خاص فرقه امامیه بوده و این فرقه به آن سبب از سایر فرق مسلمین ممتاز گردیده است، و این فرق جوهری و اصلی است.»⁽¹⁾ بر همین اساس استاد مرتضی مطهری در این باره می گویند: «در میان ما شیعیان مسئله امامت اهمّیت فوق العاده ای دارد و در میان سایر فرق اسلامی آنقدر برای این مسئله اهمّیت قائل نیستند.

سرّ مطلب اینست که مفهوم امامت در نزد شیعه با مفهوم امامت در نزد سایر فرق اسلامی متفاوت است.

البته جهات مشترکی⁽²⁾ در کار هست ولی یک جهات اختصاصی هم در معتقدات شیعه در باب امامت هست که به همین جهت مسئله امامت اهمّیت فوق العاده ای پیدا می کند.

مثلاً ما شیعیان وقتی که می خواهیم اصول دین را بر طبق مذهب شیعه بیان بکنیم می گوئیم اصول دین توحید است و نبوت و عدل و امامت و معاد.

امامت را جزء اصول دین می شماریم. اهل تسنن هم قائل به نوعی امامت هستند و اساساً منکر امامت به یک معنا نیستند، امامت

ص: 68

1- شیخ محمد حسین آل کاشف الغطاء: اصل الشیعة و أصولها، ص 107 .

2- «در بعضی از موارد اهل تسنن هم قائل به پیشوایی و امامت هستند ولی در کیفیت و شخصش با ما اختلاف دارند اما در بعضی از مفاهیم امامت از منکر چنین امامتی هستند نه این که قائل به آن هستند و در فردش با ما اختلاف دارند. امامتی که مورد قبول آن ها هم هست ولی در کیفیت و شکل و فرئش با ما اختلاف دارند امامت به معنی زعامت اجتماع است.» (استاد مرتضی مطهری: امامت و رهبری، ص 46_47)

را به شکل دیگری قائلند، ولی به آن شکلی که قائل هستند، از نظر آنها جزء اصول دین نیست بلکه جزء فروع دین است.

بالا-خره ما در مسئله امامت اختلاف داریم. آنها قائل به نوعی امامتند و ما قائل به نوعی دیگر. چطور شده است که شیعه امامت را جزء اصول دین می‌شمارد ولی اهل تسنن از فروع دین می‌شمارند؟ علتش همان است که عرض کردم: مفهوم امامت در شیعه با آن چه که در اهل تسنن هست، متفاوت است.⁽¹⁾ «اگر مسئله امامت در همین حدّ می‌بود یعنی سخن فقط در رهبر سیاسی مسلمین بعد از پیغمبر بود، انصافاً ما هم که شیعه هستیم امامت را جزء فروع دین قرار می‌دادیم نه اصول دین... اما شیعه که قائل به امامت است تنها به این حدّ اکتفا نمی‌کند که علی علیه السلام یکی از اصحاب پیغمبر، ابوبکر و عمر و عثمان و صدها نفر دیگر حتی سلمان و ابی ذر هم یکی از اصحاب پیغمبر بودند و علی علیه السلام از آنها برتر بوده، افضل، اعلم و اتقی و الیق از آنها بوده⁽²⁾ و پیغمبر هم او را معین کرده بود.

نه، شیعه در این حدّ واقف نیست، دو مسئله دیگر می‌گوید که اصلاً اهل تسنن به این دو مسئله در مورد احدی قائل نیستند، نه این که قائل هستند و از علی علیه السلام نفی می‌کنند.

یکی مسئله امامت به معنی مرجعیت دینی است.

گفتیم که پیغمبر

ص: 69

-
- 1- استاد مرتضی مطهری: امامت و رهبری، ص 45_46. «در واقع باید چنین گفت که در نظر شیعه مسئله ای به نام امامت مطرح است که اهل تسنن او اساس آن را قبول ندارند، به این که در شرائطش با آنها اختلاف دارند.» (همان منبع، ص 117 - 118)
 - 2- [اکتفا به این میزان _ که غفلت از انتصاب و نعمت الهی را به دنبال دارد. امروز هم مشاهده می‌شود.]

مردم وقتی می خواستند از متن اسلام بپرسند، از پیغمبر می پرسیدند.

آنچه را که در قرآن نبود از پیغمبر سؤال می کردند. مسئله اینست که آیا هر چه اسلام می خواسته از احکام و دستورات و معارف بیان کند، همان است که در قرآن آمده و خود پیغمبر هم به عموم مردم گفته است؟ یا نه، آن چه پیغمبر برای عموم مردم گفت قهراً زمان اجازه نمی داد که تمام دستورات اسلام باشد.

علی علیه السلام وصی پیغمبر بود و پیامبر، تمام... آن چه را که هست و باید گفته بشود، به علی علیه السلام گفت و او را به عنوان یک عالم فوق العاده تعلیم یافته از خود... که مثل خودش در گفته اش خطا و اشتباه نمی کند و ناگفته ای از جانب خدا نیست الا این که او میداند معرفی کرد و گفت: ایها الناس! بعد از من در مسائل دینی هر چه می خواهید سؤال بکنید، از وصی من و اوصیای من بپرسید. در واقع در این جا امامت، نوعی کارشناسی اسلام می شود... کارشناسی من جانب الله، (و ائمه علیهم السلام) یعنی افرادی که اسلام شناس هستند... افرادی که از یک طریق رمزی و غیبی که بر ما مجهول است، علوم اسلام را از پیغمبر گرفته اند، از پیغمبر صلی الله علیه و آله رسیده به علی علیه السلام و از علی علیه السلام رسیده به امامان بعد و در تمام ادوار ائمه، علم اسلام، یک علم معصوم غیر مُخطیء که هیچ خطا نمی کند، از هر امامی به امامان بعد رسیده است.»⁽¹⁾ «در مورد مسئله امامت، آن چه که در درجه اول اهمیت است،⁽²⁾

ص: 70

1- همان منبع، ص 50_52.

2- [البته پس از موضوعیت ولایت و امامت.]

مسئله‌ی جانشینی پیغمبر است در توضیح و تبیین و بیان دین منهای وحی، البته بدون شک کسی که به او وحی می‌شد. پیغمبر اکرم بود و بس و با رفتن ایشان مسئله‌ی وحی و رسالت به کلی قطع شد.

مسئله‌ی امامت اینست که آیا با رفتن پیغمبر، بیان آن تعلیمات آسمانی که دیگر در آنها اجتهاد و رأی شخصی وجود ندارد، در یک فرد متمرکز بود به طوری که مانند پیغمبر صلی الله علیه و آله مردم هر چه از او در مسائل دینی سؤال می‌کردند، میدانستند که پاسخ وی مَرِّ حَقِّ و حقیقت است و رأی و فکر شخصی نیست که ممکن است اشتباه کرده باشد و روز بعد آن را تصحیح کند؟ ما درباره‌ی پیغمبر این سخن را نمی‌گوییم و نمی‌توانیم بگوییم... آیا بعد از پیغمبر، انسانی وجود داشت که واقعاً مرجع احکام دین باشد آن طوری که ایشان مرجع و مبین و مفسر بودند؟... گفتیم وجود داشته است با این تفاوت که آن چه پیغمبر در این گونه مسائل میگوید مستند به وحی مستقیم است و آن چه ائمه علیهم السلام می‌گویند مستند به پیغمبر است؛ نه به این شکل که پیغمبر به آنها تعلیم کرد، بلکه به آن شکلی که می‌گوییم علی علیه السلام فرمود: پیغمبر صلی الله علیه و آله

بابی از علم به روی من باز کرد که از آن باب هزار باب دیگر باز شد.

ما نمی‌توانیم تفسیر کنیم که این چگونه بوده است، همان طور که وحی را نمی‌توانیم تفسیر کنیم که پیغمبر چگونه علم را از ناحیه‌ی خدا می‌گیرد، نمی‌توانیم تفسیر کنیم که چه نوع ارتباط معنوی میان پیغمبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام بود که پیامبر حقایق را... به علی آموخت و به غیر او نیاموخت.» (1)

ص: 71

«بنابراین آن روح اصلی امامت اینست که اسلام که دینی است جامع و کلی و پرفروغ، آیا بیان آن همان مقداری است که در قرآن اصول و کلیاتش ذکر شده و در کلمات پیغمبر اکرم که خود اهل تسنن هم روایت کرده اند، توضیحاتش بیان گردیده است؟ هر چه اسلام بود، همین بود؟ البتّه نازل شدن اسلام بر پیغمبر تمام شد ولی آیا اسلام بیان شده همان بود؟... یا این که بعد از پیغمبر صلی الله علیه وآله اسلام نازل شده بر ایشان که هنوز خیلی از مسائل آن از باب این که باید حاجت پیش بیاید، زمان بگذرد و تدریجاً بیان شود، بیان نشده بود، نزد علی علیه السلام بود که ایشان می بایست برای مردم بیان کند.» (1) «اهل تسنن برای هیچکس چنین مقامی قائل نیستند.

پس آنها در این گونه امامت، اصلاً قائل به وجود امام نیستند، قائل به امامت نیستند نه این که قائل به امامت هستند و میگویند علی علیه السلام امام نیست و ابوبکر چنین است.

برای ابوبکر و عمر و عثمان و به طور کلی برای هیچیک از صحابه چنین شأنی و مقامی قائل نیستند... ماهیّت بحث برمی گردد به این معنا که مسلماً وحی فقط به پیغمبر اکرم می شد. ما نمی گوئیم که به ائمه وحی می شود. اسلام را فقط پیغمبر صلی الله علیه وآله به بشر رساند و خداوند هم آن چه از اسلام را که باید گفته بشود به پیغمبر گفت. اینطور نیست که قسمتی از دستورات اسلام نگفته به پیغمبر مانده باشد.

ولی آیا از دستورات اسلام نگفته به عموم مردم باقی ماند یا نه؟ اهل تسنن حرفشان

ص: 72

اینست که دستورات اسلام هر چه بود همان بود که پیغمبر به صحابه اش گفت.

بعد در مسائلی که در مورد آنها از صحابه هم چیزی روایت نشده، گیر می کنند که چه کنیم؟ این جاست که مسئله قیاس وارد می شود و می گویند ما اینها را با قانون قیاس و مقایسه گرفتن تکمیل می کنیم که امیرالمؤمنین در نهج البلاغه می فرماید یعنی خدا دین ناقص فرستاد که شما بیایید تکمیلش کنید؟! ولی شیعه می گوید نه خدا دستورات اسلام را ناقص به پیغمبر وحی کرد و نه پیغمبر آنها را ناقص برای مردم بیان کرد.

پیغمبر کاملش را بیان کرد، اما آن چه پیغمبر کامل بیان کرد، همه آن هایی نبود که به عموم مردم گفت.... بلکه همه دستوراتی را که من جانب آله بود به شاگرد خاص خودش گفت و به او فرمود تو برای مردم بیان کن.» (1) «این جاست که فرضیه شیعه با فرضیه اهل تسنن در مسئله بیان و اخذ دین در اساس فرق می کند.»

(2) بر همین اساس شیعه به موضوعیت امامت معتقد است و همان طور که استاد سید محمد ضیاء آبادی مطرح نموده اند: «ما در همه چیز با آنها اختلاف داریم، هم در اصول دین و هم در فروع دین، از اصل توحید گرفته تا برسد به مسائل فرعی! منتهی

ص: 73

1- همان منبع، ص 52_54.

2- همان منبع، ص 76. [در بخش های بعدی که به نقد ادعای «معذور بودن روی برتافتگان از مکتب اهل بیت علیهم السلام»! خواهیم پرداخت به یاد داشتن مبانی مطرح شده در این بیر میں مفید خواهد بود.]

در دو مسئله اختلاف ما با اهل تسنن بارز و روشن است و اختلاف عمیقی است.

یکی در اصول دین است و دیگری در فروع دین.

در هر دو مورد اختلاف بارز با هم داریم.

در اصول عقاید در مسئله امامت با آنها اختلاف داریم که رکن اساسی مذهب و دین ما (امامت) است.

باید گفت از این جهت ما از زمین تا آسمان با آنها اختلاف داریم.

زیرا ما معتقدیم اصل امامت تحقّق بخش به تمام اصول و معارف دینی ماست. یعنی اگر توحید و نبوّت و اعتقاد به معاد باشد، ولی اعتقاد به امامت در کار نباشد، همه اش هیچ است و پوچ است و بی اثر این اعتقاد ماست.

منظور این که اعتقاد ما این است که اصل امامت رکن اصیل و پایه‌ی اساسی دین ماست که اگر نباشد، هیچ چیز ما درست نیست.

نه تنها فروع دین باطل و از بین رفته است، بلکه معارف و اصول دینی هم ارزشی نخواهد داشت.»⁽¹⁾ «آقایان اهل تسنن میگویند مسئله امامت هیچ نقشی در دین ندارد و علی علیه السّلام هیچ موقعیتی در مسائل دینی ندارد.

دین همان است که پیغمبر آورده، توحید، نبوّت و معاد.

بعد هم واگذار به امت شده است. خود امت مسئله حکومت را تدبیر می کنند.

خیال کرده اند امامت یعنی همان حکومت و زعامت اجتماعی.

و آن را خود مردم می توانند اداره کنند.

ص: 74

1- استاد سیّد محمد ضیاء آبادی: جزوه صفیر هدایت (متن پیاده شده سخنرانی استاد در تاریخ 79/11/21)، تفسیر آیه 41 سوره انفال، ص 10_11.

پس علیّ امیر علیه السّلام هیچ نقشی دربارهٔ دین ندارد و این اعتقاد نقطهٔ مقابل اعتقاد ماست.

ما می‌گوییم اصلاً نقش اساسی در دین را علیّ امیری علیه السّلام دارد.

رسالت پیغمبر بستگی به امامت علی علیه السّلام دارد که اگر امامت علی علیه السّلام نباشد، اصلاً رسالت نبی تحقق نمی‌یابد.

پس معلوم است که بین ما و آنها از زمین تا آسمان فاصله است.

ما می‌گوییم اگر علی علیه السّلام نباشد، اسلام نیست، اسلام، لا اسلام است.

آنها می‌گویند: خیر، اسلام بی‌علی هم اسلام است.

ما می‌گوییم: نسبت میان اسلام و علی نسبت پوست و مغز است و نسبت جسد و روح است. یعنی اگر علی علیه السّلام نباشد، اسلام جسدی بی روح است و پوستی بی مغز است.

آنها می‌گویند: خیر، اسلام بی علی هم زنده است و هم مغزدار است. خیلی بین ما و آنها فاصله است. «(1) هر چند که جهت دست یابی به وحدت ادّعا شود: «معرفت امام طریقیّت دارد نه موضوعیّت چون فقط راه شناختن احکام دین است! و نظیر اعتقاد به خدا و معاد نیست که موضوعیّت داشته باشد.»(2)

ص: 75

1- همان منبع، ص 12 - 13.

2- نعمت الله صالحی نجف آبادی: مجموعهٔ مقالات، ص 176.

همان طور که می دانیم یکی از اهداف صحیح اتحاد اسلامی، جلوگیری از نزاع، درگیری و جنگ و خونریزی میان مسلمانان است.

از آنجایی که بر اساس شریعت اسلامی، مسلمان تحت حمایت قوانین حقوقی اسلام بوده و در رأس این حقوق حفظ حرمت جان و مال آنها قرار دارد و از سوی دیگر، آن چه در طول تاریخ، جواز هتک این حرمت دانسته شده همین اختلافات در عقاید دینی بوده است؛ لذا بسیار طبیعی می نماید که منادیان وحدت اسلامی بخواهند به گونه ای درباره اختلافات عقیدتی میان فرق مسلمین سخن بگویند که در نهایت، این اختلافات هیچ صدمه ای به مسلمان بودن افراد وارد نیابد و در نتیجه بهانه برای هر گونه تفرقه و درگیری میان مسلمین از میان برود؛ لذا اظهار داشته اند که: «... همه آنها در اصل اعتقادات شریکند، یعنی آن اعتقاداتی که اسلامیت یک مسلمان بدان بستگی دارد. و آنچه در آن اختلاف است ملاک مسلمان بودن نیست، بلکه پیروی از مذهب خاص است.»⁽¹⁾ «ما مقصودمان از این تقریب و وحدت، این است که مذاهب اسلامی به این نتیجه برسند که در آن چه شرط اسلامیت است اشتراک دارند.»

همه مسلمانند و اختلافاتشان جوهری نیست بلکه در ماورای اینها و بر سر مسائل جانبی است که ملاک اسلامیت نیست.»⁽²⁾

ص: 76

1- محمد واعظ زاده خراسانی: پیام وحدت، ص 257.

2- همو: پیام وحالات، ص 258.

«مسائلی که مورد اختلاف این جماعات می باشد، مسائلی است که نمی توان بوسیله آن به دیگری نسبت کفر داد و آن را از اسلام خارج دانست، زیرا که اختلافاتشان در غیر مسائل اصولی و اساسی است، بنابراین صحیح نیست که گفته شود این مذاهب در مسائل اساسی با هم اختلاف دارند.»⁽¹⁾ «و در این راه حقه و حقیقت و معرفت صحیح را بجویند و در اینصورت چنان که توانستند با انصاف از راه دلیل و برهان در مسئله ای از مسائل اختلافی به اتفاق نظر نائل گردند چه بهتر وگرنه هر کدام آن چه را به نظرش می رسد برای خود محفوظ داشته و دیگران را در ترسیدن به آن معذور دانسته... چه این که اختلاف در غیر اصول دین هیچ ضرری به ایمان نرسانده! و اختلاف یافتگان در این مسائل را از دایرة السلام خارج نخواهد ساخت.»⁽²⁾

نقد و بررسی

هر چند چنین اظهاراتی در راستای اتحاد سیاسی صورت پذیرفته است و شاید از توانمندی خوبی هم در راه تحقّق این آرمان برخوردار باشد، ولی براساس توجه به جایگاه والای امامت در اسلام و عقاید شیعه، بدیهی است که فاقد اصالت و خلوص در اندیشه می باشند.

غزش مهمّی که سبب ابراز این دیدگاه گردیده، غفلت از این نکته است که در دین مبین اسلام آن گاه که از حقوق فقهی دنیوی در برابر سرنوشت آخروی انسان ها سخن می گوئیم، تعالیم دین به اصول دین و

ص: 77

1- شیخ محمد تقی قمی: مقاله مندرج در همبستگی مذاهب اسلامی، ص 57.

2- همو: مقاله مندرج در «همبستگی مذاهب اسلامی، ص 56.

مذهب تقسیم نمی شود، بلکه باید از اصول اسلام و اصول ایمان سخن به میان آوریم.

در مقابل این تقسیم بندی، وحدت طلبان از اصول (عقیده مشترک!) و فروع (عقیده اجتهادی!) سخن گفته و عقاید و تعالیم دینی را به غلط به دو بخش زیر تقسیم نموده اند:

1_ اصل دین، یعنی: آن چه اعتقاد به آن بین همه فرقه ها مشترک است و لذا اصول اساسی اسلام را تشکیل می دهد (اصول دین!) و مسلمان بودن را به همراه دارد.

2_ فرع دین، یعنی: اعتقادات اختصاصی هر فرقه و مذهب که اجتهادی و مستقل از اصول اساسی اسلام است (اصول مذهب!) و ارتباطی به مرز مسلمانی ندارد. (1)

چنانچه اظهار شده: «اصول عبارت است از ارگانی که ایمان و اعتقاد به آنها ملاک مسلمان بودن است و اگر کسی همه آنها یا یکی از آنها را انکار کند، دیگر مسلمان نیست.» (2) «فروع همان مسائلی است که به اختلاف نظر درباره این اصول

برمی گردد.» (3) «مقصود از فروع نیز فقط احکام فرعی نیست، فروع یعنی مسائل

ص: 78

1- یکی از نتایج غلط آن، قرار گرفتن امامت در زمره اصول مذهب است که در صفحات بعدی درباره آن بیشتر خواهیم نگاشت.

2- محمد واعظ زاده خراسانی: مصاحبه با فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی 9 و 10، بهار و تابستان 80، ص 13.

3- همو: مصاحبه با فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی 9 و 10، بهار و تابستان 80، ص 15.

منشعب از اصول اساسی چه در بُعد احکام و چه در بُعد عقاید، ما در عقاید هم اصول و فروع داریم.»! (1) سؤال این است که وقتی می توان بدون صدمه زدن به نابی اندیشه و مجتهدانه دانستن محتوای تمام عقاید، به هدف خویش دست یافت و بر اساس تعالیم حقیقی دین - که در این مورد خاص، مورد اتفاق هر دو فرقه نیز می باشد (2) به اتحاد سیاسی رسید، چرا باید به اندیشه های ناسره تمسک جوئیم و با تعاریف از خودساختهای درباره اصول دین و معیارهای آن چنین جلوه دهیم که چون اصول عبارت از میزان مورد توافق همه فرق بوده در آن معرفت اجمالی نیز کافی است! پس فرق اسلامی هیچ اختلافی در اصول و اساس دین اسلام ندارند و اختلافات مذهبی آنها (که با توجه به این نقلها شامل محتوای همه عقاید - جز عناوین مشترک - می گردد) مربوط به مسائل فرعی است! چنانچه اظهار شده: «اصول همان کلیاتی است که در کتاب و سنت وجود داشته است و در زمان رسول اکرم (ص) و پس از وی همه مسلمانان همان را قبول داشتند.»! (3) «مقصود ما از اصل کلی مشترک، اصول قطعی اسلام است که مورد اتفاق همه مسلمانان است، و بطور قطع به وسیله کتاب و سنت ثابت شده و همه مسلمانان، ضرورتاً آن را قبول دارند...»! (4)

ص: 79

-
- 1- همو: مصاحبه با فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی 9 و 10، بهار و تابستان بهار 80، ص 13.
 - 2- یعنی اصول اسلام که درباره آن توضیح خواهیم داد.
 - 3- همو: مصاحبه با فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی 9 و 10، بهار و تابستان 80، ص 15.
 - 4- همو: ندای وحدت ص 26.

«مسلماً در این مورد نیز(1) مانند عقیده باید سراغ آن نوع از اعمال که به ضرورت اسلام و به اتفاق همه مذاهب و بدون هیچ ابهامی در کتاب و سنت فرض شناخته شده برویم... همان طور که در مورد اصول اعتقادی گفتیم، در اینجا نیز تصریح می کنیم که ملاک، میزان قبول این اعمال است در آن حد که مورد اتفاق می باشد.»(2) «وحدت مسلمانان، بر محور اصول اساسی اسلام است، که اکثریت مسلمانان با آن موافق هستند.»(3) «اختلاف مسلمین تنها در مسائل فقهی نیست، در پاره ای از مسائل عقیدتی جنبی، و رای اصول مشترک و... اختلاف نظر وجود دارد.»(4) بنابراین کژاندیشی، مسلمین در اختلاف هایشان درباره محتوای همین عناوین مشترک و مورد اتفاق و نیز در سایر عقاید فرعی! همانند عقیده به امامت، معذوراند!(5) بلکه نداشتن چنین اعتقادی هیچ ضرری هم به ایمان آنها نمی رساند!(6)

ص: 80

-
- 1- [اعمال دینی (احکام)].
 - 2- محمد واعظ زاده خراسانی: مقاله مندرج در «کتاب وحدت»، ص 210.
 - 3- همو: پیام وحدت، ص 235. [البته این سؤال جدی بدون پاسخ باقی مانده است که به کدام دلیل عقلی و مدرک شرعی، توافق مسلمانان، همتراز توافق دین و در نتیجه معیاری جهت تشخیص اصول و قطعیات تلقی شده است؟!]
 - 4- همو: پیام وحدت، ص 228. [این ادعا، تمامی مسائل عقیدتی مورد اختلاف را جنبی و برای اصول مشترک قلمداد می کند.]
 - 5- درباره ادعای معذور بودن امت، در اصول (عقاید) و فروع (الحکام) در صفحات بعدی مطالبی خواهیم نگاشت.
 - 6- درباره تفاوت میان اسلام و ایمان به کتاب «معرفت امام عصر علیه السلام»، تألیف: دکتر بنی هاشمی مراجعه فرماید.

آیا امثال این ادعا که: «معرفتِ اجمالی به این اصول و اعتقاد به آنها در حدّ مفهوم مشترک و کلی آنها کفایت میکند، نه مفهوم تفصیلی این اصول... چیزی که ملاک و معیار مسلمان بودن و شرط وحدت اسلامی است، اعتقاد به این اصول به همان مفهوم ساده و قابل فهم برای عموم مردم است.»⁽¹⁾ چیزی فراتر از ادای شهادتین را می‌رساند؟! با این تفاوت که ادعای فوق این آفت را به دنبال می‌آورد که خارج از معرفت لازم به اصول – که آن هم چیزی فراتر از اشتراک در عناوین و یک مفهوم کلی نیست – سایر مباحث، فرعی و در نتیجه اجتهادی است! لذا: «مسلمان‌ها در این قبیل مسائل فرعی باید به همدیگر حقّ بدهند که

برداشت‌های مختلفی داشته باشند.»⁽²⁾ حال آن که دین به ما می‌گوید: هر آن که لفظ شهادتین را بر زبان جاری سازد، مسلمان است و از احکام حقوقی شریعت اسلام بهره‌مند می‌باشد.

بنابراین هیچ لزومی وجود ندارد که برای مسلمان دانستن پیروان سایر مذاهب اسلامی، به غلط ادعا کنیم: «عدل و امامت جزء اصول است منتها جزء اصول مذهب، نه اصول دین، چرا اینطور می‌گویند؟ برای اینکه شیعیان، دیگران را هم که به این اصل اعتقاد ندارند مسلمان می‌دانند، بلی آنها با اختلافی که در این مسأله با ما دارند مسلمان هستند.»!

⁽³⁾ زیرا مسلمان دانستن پیروان سایر فرق، ریشه در مبنایی دیگر از فقه جعفری دارد.

ص: 81

-
- 1- محمّد واعظ زاده خراسانی: مقاله مندرج در «کتاب وحدت»، ص 207_208.
 - 2- همو: مصاحبه با فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی 9 و 10، بهار و تابستان 80، ص 13.
 - 3- همو: ندای وحّت، ص 155.

در این مبنا: «اصول دین چیزهایی است که دین بر آنها بنا می شود و اصول دین اسلام دو قسم است: یک قسم همان است که حکم مسلمانی در مسائل فقهی (1) بر آن جاری می گردد (2) و آن گواهی به توحید و رسالت (3) است.

و قسم دیگر نجات اُخروی و خلاصی از عذاب خدا و رستگاری به خشنودی حق و دخول در بهشت تنها متوقف بر آن است، به طوری که رفتن به بهشت بر کسی که بدان اصل معترف نیست حرام است و او را در جمع کفار به دوزخ برند... این قسم از اصول را اصول (4) ایمان نامند.

از قسم دوم است اعتقاد به امامت و اعتراف به امام. (5) علامه مجاهد، سید عبدالحسین شرف الدین قدس سرّه در کتاب «الفصول المهمّة فی تألیف الائمة» دو فصل را به این بحث اختصاص داده است که «محفوظ بودن حرمت مسلمانی و برخورداری از حمایت حقوق اسلامی به موجب ادای لفظ شهادتین»، مورد اتفاق نظر تشیع و تسنن می باشد.

وی همچنین در ذیل فصل سوم می نویسد: «در این فصل، بخش عمده ای از آن چه را که از سوی اهل سنت و جماعت رسیده است و

ص: 82

1- [یعنی مشمول حقوق اسلامی می باشد].

2- [به این قسم، اصول اسلام می گویند].

3- [بر زبان جاری نمودن لفظ شهادتین].

4- [داشتن عقاید صحیح و درست در معارف اسلامی].

5- علامه مرعشی نجفی: ذیل احقاق الحق، ج 2، ص 306.

دلالت بر این دارد که هر که گفت: لا اله الا الله، محمدٌ رسولُ الله، جان و مال و عرض او محترم است، مورد ارزیابی قرار می دهیم.» و در ذیل فصل بعدی می نویسد: «در این فصل، بخشی از احادیث امامان معصوم علیهم السلام می آوریم که در آن حکم به اسلامیت اهل سنت کرده اند و آنان را در تمامی احکامی که برای هر فرد مسلمانی لازم است، (1) مانند شیعه دانسته اند.» (2) «خورشید فقاہت و دین، شهید ثانی پس از بحثی در حقیقت ایمان گوید: از آن چه گذشت دانستی که تصدیق به امامت امامان علیهم السلام نزد این طائفه از امامیه از اصول ایمان است، چنانکه ضروری مذهب آنان است... و شک نیست که چیزی که جزء چیز دیگری است با از میان رفتن اصل آن از میان می رود مانند مسأله مورد بحث ما؛ از این رو لازم می آید حکم به کفر کسی که تصدیق مذکور (تصدیق به امامت) برای وی محقق نگردیده باشد، گرچه به شهادتین اقرار داشته باشد... برخی گفته اند: این حکم منافات دارد با این که شما می گوید اقرار کننده به شهادتین مسلمان است و کافر نیست.

پاسخ آن است که منافاتی میان دو حکم نیست.

زیرا ما حکم میکنیم که آن کس که تصدیق مذکور را ندارد در نفس الامر کافر است و در ظاهر مسلمان است. بنابراین موضوع این دو حکم مختلف است و منافاتی در میان نیست.

ص: 83

-
- 1- البتہ این بدان معنا نیست که مؤمنین از حقوقی ویژه برخوردار نباشند، مانند عدم جواز غیبت که مربوط به همه مسلمانان نبوده و تنها به مؤمن اختصاص دارد. (ر.ک: احمد رحمانی همدانی: ترجمه کتاب علی بن ابی طالب علیه السلام (به قلم حسین استادولی)، ص 665)
 - 2- علامه شرف الدین: مباحث عمیقی در جهت وحدت امت اسلامی، ص 33 - 45.

سپس گفته است: - مراد از این که ظاهراً مسلمان است آن است که بیشتر احکام شرعی بر آن مترتب است.

حاصل آن که: شارع اقرار به شهادتین را نشانه صحت اجرای اکثر احکام شرعی بر اقرار کننده قرار داده است... شیخ فقها و محققان شیخ محمد حسن صاحب جواهر گوید: شاید مراد از روایات بسیاری که درباره کفر منکر علی علیه السلام و منکر امام به طور مطلق وارد شده است، کفر در مقابل ایمان باشد...»⁽¹⁾ همان طور که ملاحظه می شود: در تعالیم دینی، تقسیم بندی ای به نام اصول دین و اصول مذهب یا اصول اساسی و فرعی دین نداریم، بلکه اصول دین به دو قسم: اصول اسلام، یعنی بر زبان جاری نمودن شهادتین و اقرار بدان و اصول ایمان، یعنی داشتن عقاید درست و صحیح در معارف دینی، تفکیک شده است.

نتیجه گیری

این که اصول دین کدام اند و چگونه تعریف و تعیین می شوند، یک بحث است و این که چه نوع انکاری نسبت به این اصول باعث خروج از احکام فقهی و ظاهری اسلام در این دنیا می گردد، بحثی دیگر است که جزو معیاری های تعیین اصول دین قرار ندارد و از حکمت های خاص خود برخوردار می باشد. به عبارت دیگر، شرایط و موازین خروج از مرز مسلمانی و دایره اسلام ظاهری، هیچگونه ارتباطی با اصلی یا فرعی بودن مبحث امامت در اسلام ندارند.

ص: 84

1- احمد رحمانی همدانی: ترجمه کتاب علی بن ابی طالب علیه السلام (به قلم حسین استادولی)، ص 201_202.

لذا می شود که از نظر دین و در منظر شارع عقیده ای مانند امامت اصل و رکن اسلام باشد ولی انکار صریح آن _ بنابر مصالحی _ باعث خروج از مرز مسلمانی در دنیا نگردد.

هرگز جایز نیست که برای حفظ حرمت حاصل از اسلام ظاهری دست به تعریفی جدید درباره اصول و فروع مذهبی و اعتقادی زده، از جانب خود معیارسازی کرده و پایه های اساسی دین به ویژه جایگاه امامت را تغییر دهیم و به شدت فرو بکاهیم.

بنابراین به حکم حکیمانه دین، شهادتین در کنار انکار صریح امامت و ولایت ائمه ائمه علیهم السلام _ هر چند که امامت اساسی ترین رکن و زیربنای اسلام می باشد _ موجب کفر ظاهری و خروج از دایره مسلمانی نمی گردد، مگر آن که به نصب عداوت بیانجامد.

همچنین شهادتین در کنار انکار غیر صریح (بالملازمه) سایر عقاید (1)، موجب کفر ظاهری و خروج از دایره مسلمانی نمی گردد، مگر به انکار صریح (نفی شهادتین) بیانجامد.

از این رو نه لازم است که محتوای عقاید در زمینه توحید، نبوت و معاد را از زمره فروع اعتقادی بشماریم و در نتیجه آنها را اجتهادی بدانیم و عقاید غلط اهل سنت را موجه جلوه دهیم (2)؛ و نه لازم است که امامت را از زمره اصول دین خارج ساخته و آن را بحثی فرعی سازیم (3).

ص: 85

1- عقاید غلط را می توان از مصادیق همین حالت به شمار آورد.

2- ر.ک: محمد واعظ زاده خراسانی: مصاحبه با فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی 9 و 10، بهار و تابستان 80، ص 12 و ص 16 و ص 24.

3- ر.ک: همو: مصاحبه با فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی 9 و 10، بهار و تابستان 80، ص 13 و ص 14 و ص 18.

«در قضیه امامت که بزرگترین و تنها فرّق اساسی میان شیعه و سنی هست (1)، آیه الله کاشف الغطاء می گوید که شیعه امامت را: اصلی از اصول دین یعنی در ردیف توحید و نبوت دانسته و معتقد است که امام باید از جانب خدا و پیامبر برگزیده شود و امت را در آن اختیاری نیست، همچنانکه در نبوت (و تعیین پیامبر) امت دخالتی ندارند.

ولی برادران سنی ما آن را از اصول دین ندانسته و به اجماع، انتخابی و یا یک قضیه سیاسی می دانند که به اصول و فروع دین ارتباطی ندارد. ولی با این حال: آیا شیعه ای را می یابید که بگوید هر کس به امامت اعتراف نداشته باشد، مسلمان نیست؟ هرگز! ... بنابراین: قول به امامت و عدم آن هیچ بستگی به جامعه اسلامی و احکام آن ندارد و خون و عرض و مال (هر دو دسته) محترم است...» (2)

ص: 86

-
- 1- [ریشه همه اختلافات عقیدتی، فقهی، اخلاقی و... به همین فرّق اساسی باز می گردد].
 2- سید احمد مونتقی: استراتژی وحدت، ج 2، ص 205؛ به نقل از: همبستگی مذاهب اسلامی، ص 46.

همان طور که ملاحظه نمودید برخی از وحدت طلبان اسلامی به جهت حفظ حرمت مسلمانانِ پیروان تمامی فرقه اسلامی، اقدام به تقسیم بندی مباحث دینی - اعم از عقاید و احکام - به اصول و فروع نموده و اصول را چنین معرفی کردند که شامل مباحث قطعی و مشترک میان مذاهب اسلامی می باشد؛ چنانچه ابراز گردیده: «اصل دین، یعنی مسلمات، محکّمات، قطعیات و مسایل مورد اتفاق دین.»⁽¹⁾ «اصول همان کلیّاتی است که... همه مسلمان ها همان را قبول داشتند.»⁽²⁾ و در نتیجه فروع عبارت بود از مسائلی که از همین اصول قطعی و

ص: 87

1- محمّد واعظ زاده خراسانی: ندای وحدت، ص 28 .

2- همو: مصاحبه با فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی 9 و 10 ، بهار و تابستان ها 80 ، ص 15 .

مشترک منشعب می‌گردد و نشانه تشخیص آن اختلافات مذاهب اسلامی درباره آن می‌باشد.

به عبارت روشن‌تر ملاک وحدت طلبان در تشخیص فروع و جداسازی آنها از اصول این است که در فروع می‌توان اختلاف نظر را مشاهده نمود، در حالی که در اصول، اشتراک و اتفاق نظر همه مسلمانان یافت می‌شود؛ چنانچه بیان شده: «اصول و کلیات اعتقادات تقریباً قطعی و مشترک بین مذاهب است و مسائل جنبی و فرعی غالباً مورد اختلاف است و هر کدام نظری خاص دارند.»⁽¹⁾ «مسائل اختلافی، مسائل جنبی است...»⁽²⁾ از سوی دیگر شکی وجود ندارد که مهم‌ترین مسأله اختلافی در امت اسلام بحث بر سر امامت و خلافت اهل بیت علیهم السلام است؛ چنانچه ابراز گردیده:

«مسأله امامت و خلافت در رأس مسائل اختلافی مسلمین است و بسیاری از اختلافات عقیدتی و فقهی ناشی از آن است... هیچ یک از این دو اصل، مورد اتفاق همه مسلمین نبوده است و در عصر پیغمبر از مسلمات قطعی به شمار نمی‌آمده یا اگر بوده بعداً این قطعیت از میان رفته است...»⁽³⁾ بر اساس این اندیشه وحدت طلبانه جای تردیدی باقی نمی‌ماند که چون امامت مسأله ای اختلافی میان امت است، در نتیجه مسأله ای

ص: 88

1- همو: پیام وحدت، ص 270.

2- همو: ندای وحدت، ص 191.

3- همو: پیام وحدت، ص 272.

فرعی و جانبی بوده! و لذا مشمول ویژگیهای مخصوص به مسائل جزئی و غیر اصولی می گردد! که عبارت اند از: الف) «مسائل فرعی و جنبی را که غالباً مورد اختلاف است در عرض مسائل اصولی اسلام و در همان پایه از اهمیت قرار ندهیم به طوری که مسائل اصولی تحت الشعاع مسائل فرعی و جانبی قرار گیرد.»⁽¹⁾

ب) «... فقط در مسائل جزئی و فرعی است که مسلمانان با هم اختلاف نظر دارند. این مسائل اختلافی، هیچگاه بیانگر روح کلی و جوهری اسلام نیست، بلکه بیشتر ناشی از اختلاف برداشتها و دیدگاههای علما و مجتهدان است.»⁽²⁾ ج) «مسائل جنبی و غیر اصولی مورد اختلاف را از راههای علمی و بحث و نظر حل کنید، و اگر هم حل نشود آنها را در آن حد بر ذهن خود، حاکم نسازید که بین شما اختلاف و نزاع ایجاد کند. در اسلام، اصل اختلاف نظر مردود نیست، بلکه تا حدود زیادی اختلاف نظر در مسائلی که دلپش آشکار و روشن نیست، یک امر طبیعی است.»⁽³⁾

دومین نتیجه غلط

همان طور که ملاحظه نمودید بعد از آن که بر اساس تقسیم بندی ارائه شده از سوی این طیف از وحدت طلبان، اعتقاد به امامت و ولایت اهل بیت علیهم السلام به بهانه اختلاف نظر امت در آن، به عنوان مسأله ای فرعی و جانبی مطرح گردید، سایر مباحث اعتقادی که به عنوان اصول و

ص: 89

-
- 1- همو: پیام وحدت، ص 135 .
 - 2- همو: پیام وحدت، ص 176 .
 - 3- همو: پیام وحدت ص 199_200 .

قطعیات دین باقی می ماند با این ایراد اساسی مواجه می شوند که میان مکتب اهل بیت علیهم السّلام و مکتب خلفا در این دسته از عقاید نیز اختلافات اساسی و ریشه ای وجود دارد، لذا پایه گذاران این دیدگاه وحدت طلبانه برای حلّ این مشکل اعلام می نمایند که معرفت اجمالی در این موارد کافی بوده و بیشتر از این میزان (یعنی همان مفهوم ساده و قابل فهم برای عموم مردم (1)) مشمول امور فرعی و جزئی قرار گرفته و در نتیجه اجتهادی می باشند! چنانچه ابراز گردیده: «معرفت اجمالی به این اصول و اعتقاد به آنها در حدّ مفهوم مشترک و کلی آنها کفایت می کند، نه مفهوم تفصیلی این اصول...» (2) «بنابراین باید بدانیم و اعتراف کنیم به این که خیلی از مسائل دین، مسائل اجتهادی است.

آنچه از ضروریات و قطعیات است، بیشتر کلی است، مثل اینکه خدا متّصف است به صفات کمال و جمال و جلال که در قرآن هم آمده، اما وقتی وارد جزئیات می شود که آیا این صفت عین ذات است یا غیر ذات؟ یا مثلاً اراده صفت فعل است یا صفت ذات؟ این از مسائل اجتهادی است و عوام مردم اصلاً آنرا نمی فهمند و لازم هم نیست بفهمند.» (3) بر اساس این شبهه، هر مبحثی در ذیل این عقاید اصولی که از مرز اشتراک در عناوین فراتر رود، دیگر شامل اصول نبوده و در زمره مباحث فرعی و اجتهادی قرار می گیرد. به عبارت واضح تر می توان گفت:

ص: 90

1- محمّد واعظ زاده خراسانی: مقاله مندرج در «کتاب وحدت» ص 210.

2- همو: مقاله مندرج در «کتاب وحدت»، ص 210.

3- همو: ندای وحدت، ص 92.

بر اساس این دیدگاه، تمامی عقاید غلط و انحرافیِ فرق اسلامی در باب توحید، نبوت و ... مشمول اجتهاد گردیده و از دایره انحراف و کژ روی خارج می شود! و رنگی از توجیه به خود می گیرد؟! چرا که محتوای همه این عقاید قطعی و اصلی، از حد مفهوم ساده و عامیانه آنها فراتر است؟! که دلش آشکار و روشن نیست، یک امر طبیعی است.»(1)

سومین نتیجه غلط

همان طور که ملاحظه کردید تقسیم بندی مباحث دینی اعم از عقاید و احکام به اصلی و فرعی که با هدف «حفظ حرمت مسلمانی و احکام آن» انجام پذیرفته است (2)، باعث می شود تا نه تنها مباحث مهمی همچون امامت و ولایت اهل بیت علیهم السلام از زمره مسائل اصلی و قطعی دین خارج گردیده و به مسأله ای فرعی و اجتهادی تبدیل شود، بلکه فراتر از آن، محتوای همان عقایدی هم که به عنوان عقاید اصلی و قطعی اعلام شده اند، مشمول قاعده فرعی و جنبی بودن می گردد.

(3) نتیجه این که، تفکر غلط «اجتهادی بودن مسائل فرعی و جانبی، اعم از عقاید و احکام» شکل می پذیرد! چنانچه ابراز گردیده:

ص: 91

1- همو: پیام وحدت، ص 199 - 200.

2- ر.ک: همو: ندای وحدت، ص 83_84 و ص 92_93.

3- چنانچه ابراز گردیده: «توحید ذات پروردگار، نبوت و ... اینها از اصول مشترک اسلامی است، و هیچ کس نمی تواند آنها را انکار کند. اما در مقام تفصیلی بحث می شود که مثلاً آیا خدا در آخرت دیده می شود یا نه. این بحث در حقیقت فرعی است از آن اصل کلی ... اما بر طبق نصوصی خاص، بعضی در مورد امکان رؤیت خدا در آخرت بحث کرده اند. این را باید یک مسئله فرعی بدانیم و نباید بگوییم با آن اصل ناسازگار است ...»! (همو: مصاحبه با فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی 9 و 10، بهار و تابستان 80، ص 12)

«مطالب دین دو دسته است، یک قسم قطعیات است، یک قسم غیر قطعیات.»

قطعیات دین... به طور اجمال و فی الجمله مورد اتفاق است... مسایلی دیگری در دین داریم که به این روشنی نیست یا اگر در آغاز، این قدر روشن بوده، بعداً این حالت از بین رفته و مورد اختلاف مسلمانها قرار گرفته است. سراسر مسایلی اعتقادی و مسائل فقهی و عملی (1) کلیّاتش مورد اتفاق است. اما فروع و شاخ و برگهایش مورد اختلاف؛ آن چه در قلمرو اجتهاد است که خواهیم گفت، همین مسایلی غیرقطعی است. (2) «اجتهاد، منحصرأ در مسایلی نظری است، و در آن چه جزء ضروریات و قطعیات اسلام نیست معتبر است...» (3) «اگر ما پذیرفتیم، که دین، مشتمل بر دو سلسله مطالب است.»

مطالب قطعی و کلی که اختلاف بردار نیست، و اختلاف در آن باعث می شود که انسان از دین خارج شود و دسته دیگری که جزء قطعیات و ضروریات نیست و به اصطلاح از مسایلی نظری، قابل بحث و قابل اختلاف است، ادله مختلف دارد، وجوه مختلف در آن هست، در این دسته از موضوعات، راه رسیدن به علم، همین هایی است که عرض کردم... که

ص: 92

1- [در واقع او می گوید: در مبحث امامت و ولایت اهل بیت علیهم السلام، تنها این مقدار که دین اسلام سیاست دارد، مورد اتفاق است و بقیه مسائل مربوط به آن، یعنی اصل «امامت، ولایت و وصایت» مورد اختلاف بوده و در نتیجه بحثی فرعی و اجتهادی است؟! چنانچه خودش تصریح کرده: «بلی این سیاست را با مؤکداً اثبات می کنیم و حتی من معتقدم این مطلب بطور کلی، از ضروریات اسلام و از مشترکات بین همه مذاهب اسلامی است. منتها در اینکه، حاکم، امام یا خلیفه چگونه تعیین می شود و باید دارای چه صفاتی باشد، بین مذاهب اسلامی اختلاف است.» محمد واعظ زاده خراسانی: ندای وحدت، ص 106]

2- همو: ندای وحدت، ص 83.

3- همو: ندای وحدت، ص 101.

همه وسایل، ابزار و طرق اجتهاد است. بنابراین باید بدانیم و اعتراف کنیم به این که خیلی از مسائل دین، مسایل اجتهادی است...» (1)

چهارمین نتیجه غلط

وقتی که مسائل دینی (اعم از عقیدتی یا فقهی) به دو دسته اصلی و فرعی تقسیم شده و در مورد مسائل فرعی نیز قاعده اجتهاد مورد پذیرش قرار گیرد! از این پس هر مسأله فرعی مشمول آثار و ویژگی های مربوط به اختلافات مجتهدانه می شود که عبارت اند از: 1_ این اختلاف را باید پذیرفت: «مسایل دینی منقسم است به قطعیات و ضروریات از سویی و مسایل غیر قطعی و غیر ضروری از دیگر سوی، دسته اول اختلاف پذیر نیست، ولی دسته دوم اختلاف پذیر است، و گاهی هم چاره ای جز تن دادن به این نوع اختلاف نداریم.» (2) «اختلاف در مسائل غیراصولی در چهارچوب دلیل و برهان قابل تحمل است و ضروری هم بر آن مترتب نمی شود، بلکه تا حدودی هم غیرقابل

اجتناب است، زیرا هر صاحب نظری در مسائل اجتهادی دارای رأی است...» (3) 2_ این اختلاف در دین مردود و مذموم نیست: «مسایلی که در صدر اسلام یا اصلاً مطرح نبوده، یا اگر مطرح بوده خیلی محدود، مبهم و مجمل بود، در طی قرون در بین مسلمانان،

ص: 93

1- همو: ندای وحدت، ص 92 .

2- همو: ندای وحدت، ص 84 .

3- همو: پیام وحدت ص 134 .

بواسطه دقت و تقهه که علماء و دانشمندان اسلامی به کار می بستند مطرح شده و در آن اختلاف افتاده است. این نوع اختلاف را ما نمی توانیم، اختلافی بدانیم که در دین مردود و مذموم است.»! (1) 3_ این اختلاف مطلوب و مفید است: «اختلاف حتی در یک مذهب هم از بین رفتنی نیست، چه رسد به چندین مذهب. چون ریشه در اجتهاد مجتهدین دارد و ناشی از تفکر و نظر است و اختلاف نظر را اسلام قبول کرده است و چه بسا مطلوب و مفید هم باشد.»! (2)

4_ این اختلاف ضرر ندارد و مشکل گشا است: «...اختلافات فقهی و کلامی در بین مذاهب اسلامی بسیار است اما نظر به اینکه غالباً با اصول قطعی اسلام مخالفت ندارد و ناشی از اجتهادات است نه عوامل دیگر، ضرر ندارد بلکه گاهی مشکل گشا هم هست.»! (3)

5_ این اختلاف خیر است و شر نیست: «کوشش به عمل آید تا باب اجتهاد در همه مذاهب اسلامی و در کل ابعاد اصول و فروع دین در پرتو دلیل و برهان باز شود.... به نظر ما در

محور این امور که گفته شد، می توان مسائل اختلافی را از جنجال و نزاع و تفرقه جدا کرد و اگر چنین شود دیگر تنها اختلاف نظر علمی باقی می ماند و این اختلاف نظر، نه تنها ضرری ندارد که گاهی مفید هم هست، خیر است که شر نیست...»! (4)

ص: 94

1- همو: ندای وحدت، ص 93 .

2- همو: ندای وحدت، ص 128 .

3- همو: پیام وحدت، ص 271 .

4- همو: پیام وحدت، ص 136_137 .

یکی از روش های غلطی که همواره از سوی طرفداران وحدت اسلامی مورد استفاده قرار می گیرد، کم رنگ جلوه دادن و سطحی نمودن هر گونه فاصله، شکاف و اختلاف میان دو مکتب است؛ اعم از این که این اختلاف مربوط به عقاید، رهبران و یا پیروان این دو مکتب باشد.

چنانچه بتوان طرحی ارائه نمود که به وسیله آن، مانع از بروز هرگونه نزاع ناشی از اختلاف در فهم دین در میان پیروان فرقه های اسلامی شد و توجیهی برای عقاید مذهبی و کردارهای دینی گوناگون آنها به دست آورد، به گونه ای که بین آنها و سایر مسلمانان صلح و

تسالم بیافریند، طبیعی می نماید که این طرح مورد استفاده وحدت طلبانی قرار گیرد که همواره ضابطه اصالت را فدای توانمندی می نمایند؛ چنانچه ابراز گردیده: «اختلاف در بعضی از اعتقادات و احکام که نتیجه طبیعی اجتهاد و تفکر آزاد است نباید موجب جدائی... شود.»⁽¹⁾ «... در بقیه مسائلی که مورد اختلاف علمای مذاهب است باب اجتهاد را باز گذاشته و با بحث و تبادل نظر علمی در مسائل فقهی، کلامی و اخلاقی به نزدیک ساختن دیدگاههای آنان پردازیم.»⁽²⁾ چنین رویکردی سعی دارد تا با مجتهد دانستن همه گروه ها از وجود اختلاف میان افکار دینی و رفتار های مذهبی پیروان فرقه ها، دفاع کند! «اگر علمای اسلام بتوانند با ادله اجتهادی ثابت کنند که هر یک از دو گروه سنی و شیعه در صورتیکه به فقه خود عمل کنند نزد خدا مأجور و اهل بهشت خواهند بود... در این صورت است که وحدت واقعی... بوجود میآید.»⁽³⁾ بدین شرح که هر مسلمانی در مقام انجام رفتارهای دینی و با داشتن عقاید و باورهای مذهبی همچون مجتهدی است که در مسیر اجتهادش (با هر اسلوب و شیوه ای که صورت گیرد!) بیش از دو حالت نخواهد داشت: یا معذور است و یا مأجور!!

ص: 96

-
- 1- نعمت الله صالحی نجف آبادی: مجموعه مقالات، ص 162 .
 - 2- محمّد واعظ زاده خراسانی: پیام وحدت ص 151 .
 - 3- نعمت الله صالحی نجف آبادی: مجموعه مقالات، ص 167_168 .

«خود دین تجویز کرده است که مجتهدان در این جور مسایل اجتهاد کنند و اختلاف آنها را هم پذیرفته است ... مجتهدی که در استنباطش به حکم واقعی خداوند دست یابد دو اجر دارد و آنکه در اجتهادش خطا کند یک اجر دارد.» (1) گویا دین هیچ ضابطه و چهار چوبی را برای اجتهاد ترسیم ننموده! (2) لذا در هر حالت، نظر و استنباط فرد در عقاید و احکام محترم است و نمی توان به عنوان اختلاف واقعی بدان نگریست.

کافی است که فرد در مسیر اجتهادش اخلاص بورزد، تا مشمول این قاعده گردد.

حال این اجتهادش بر اساس هر معیار و شیوه ای که باشد! و با مراجعه به هر منبعی که صورت گیرد! فرقی نمی کند و تنها به علت خالی بودن از عوامل نفسانی، مورد تأیید دین قرار می گیرد و این قاعده شامل اجتهاد پیروان همه فرقه های اسلامی به ویژه سنی ها می گردد؟! چنانچه ابراز گردیده:

«اگر اختلاف، صرفاً ناشی از تفکر، تدبّر، اجتهاد و تقّه باشد و هیچ عامل دیگری مانند سیاست، هوا و هوس، طغیان، خودبینی، در آن دخالت نداشته باشد، آن نوع اختلاف را دین تحمل می کند، و این همان اصلی است که در السنه فقهای مسلمین اعم از شیعه و سنی معروف است که می گویند: ... کسی که اجتهاد کرده و به واقع برسد، دو اجر دارد و کسی که اجتهاد کرده و نتوانسته است به واقع برسد، یک اجر دارد، بنابراین هر دوی آنان مأجورند. اگر اختلاف، ناشی از عوامل سیاسی، اجتماعی،

ص: 97

1- محمد واعظ زاده خراسانی: ندای وحدت، ص 27_28.

2- برای آشنایی بیشتر به جلد دوم از ترجمه کتاب «معالم المدرستین» مراجعه فرمایید.

حُبّ و بغضها، خودبینیها، بَغی...، تجاوز کسی به دیگری، تحزّب و گروه‌گرایی نباشد و صرفاً کسی خودش را خالص کرده برای فهمیدن حقّ و تدبّر و تأمل در دین، و اجتهاد کرده و به یک نتیجه‌ای رسیده است، این امر را دین مردود نمی‌داند ولو اینکه این اشخاص به نتایج مختلف برسند.»⁽¹⁾ همان طور که ملا-حظه می‌شود به تنها چیزی که در این اظهار نظر توجّه نشده قواعد و ضوابط اجتهاد و رجوع به منابع معتبر می‌باشد که هر دوی آنها به طور دقیق از سوی شریعت مشخص و معین گردیده است.

لذا قاعده معذور و مأجور بودن تنها به فردی اختصاص دارد که در همان چهار چوبه‌ای که دین خدا تعیین فرموده و بر اساس همان معیارها، ضوابط و منابعی که دین پیش رویش نهاده است اجتهاد کند؛ نه این که بر فرض مثال اگر با تمام اخلاص بر اساس قیاس و استحسان عمل کرد و به جای احادیث اهل بیت علیهم السّلام احادیث امثال عایشه و

ابوهریره را مدنظر قرار داد، باز هم چون اخلاص ورزیده، معذور و مأجور باشد؟! نتیجه عملی چنین رویکردی به ضوابط اجتهاد را می‌توان در سخن ابن حزم - از دانشمندان مکتب خلافت - درباره معاویه و عمروعاص مشاهده نمود: «این دو، در مسأله خونریزیها دست به اجتهاد زده‌اند، همان گونه که مفتیان اجتهاد می‌کنند و گاه می‌شود که دو مفتی، یکی کشتن ساحر را روا می‌دارد و دیگری با آن مخالف است. پس چه فرقی بین این گونه

ص: 98

1- محمد واعظ زاده خراسانی: ندای وحلت، ص 63.

اجتهادات و اجتهاد معاویه و عمروعاص و دیگران می باشد، هرگاه در داوری درباره آنها نادانی و بی اطلاعی، کوردلی و خلط مبحث دخالت نداشته باشد.»! (1) به زعم وحدت طلبان با ارائه چنین راه حلی، اختلاف یافتگان در رأی با هم برادر وار زندگی می کنند.

چرا که هر کس بایستی برادرش را نسبت به رأی و نظرش آزاد بگذارد.

بر اساس این نگاه غلط به قاعده معذور و مأجور بودن مجتهد که در آن کمترین توجهی نسبت به ضوابط و قواعد دین درباره شرایط اجتهاد نشده است _ تمامی فرقه های اسلامی زیر چتر مجتهدانه دانستن اختلافات میان مذاهب اسلامی (که به معذوریّت تمامی آنها ختم می شود) قرار می گیرند؟! چنانچه ابراز شده: «اختلاف مذاهب اسلامی بطور عمدۀ به اجتهاد مجتهدین برمی گردد.»! (2) «پیدایش مذاهب، به طور حتم بر اساس اجتهاد بوده است، در آغاز اختلافات مسلمانان، تنها جنبه سیاسی داشت، ولی به تدریج، این اختلافات به شکل مذهب خودنمایی کرد. تا این هنگام، در حقیقت مبدأ اختلاف، اجتهاد بود... ما در تاریخ مذاهب می بینیم هر مذهبی به عالمی می رسد که او اجتهاد کرده و بر اساس اجتهاد، عقیده یا عمل و یا فقهی را بنیان گذاشته و پیروانش هم از او پیروی کرده اند... نسبت به دورانی که مذاهب شکل گرفت یعنی نیمه اول قرن دوم، هر کس اهل

ص: 99

1- به نقل از: علامه عسکری: دو مکتب در اسلام، ج 2 (دیدگاه دو مکتب تشریحی اسلام)، ص 105 .

2- محمد واعظ زاده خراسانی: ندای وحدت، ص 101 .

مطالعه و تحقیق باشد، می داند که پیشوایان مذاهب هر کدام از روی عقیده و مسلکی که داشتند، اجتهاد کرده و رأی خودشان را ابراز می داشتند؛ دیگران هم از آنها پیروی می کردند... واقعیت این است و ما باید بر اساس واقعیتها و بر اساس اینکه مذاهب در آغاز شکل گرفتن، هر کدام مستند به دلیل و برهان و اجتهاد بوده است بحث کنیم... من

نمی گویم: علم آنها صحیح و مطابق با واقع بوده است، وقتی صحبت از اجتهاد است معنایش این نیست که هر چه مجتهدان استنباط کردند صحیح و مطابق با واقع است. نه، مجتهد هم گاهی خطا میکند.

ولی وقتی اجتهاد آمد، عذر می شود برای پیروان مذاهب... هر یک از مذاهب بر اساس نوعی استنباط، اجتهاد، دقت نظر و تقه به وجود آمدند...»! (1) «این مسأله که مذاهب اهل سنت، بر اساس اجتهاد به وجود آمده، پیشوایان آن مجتهد بودند. نیازمند بحث گسترده ای است...»! (2) در نتیجه:

«در مورد مسائل فرعی و جانبی اسلام (3) همه می توانند در مورد این مسائل بدون ترجیح مذهبی بر مذهب دیگر و با توجه به باز بودن باب اجتهاد به بحث و تبادل نظر پرداخته، رأی صحیح را انتخاب کنند، و از آنجا که هر مذهبی دارای دلیل ویژه خود است، دیگران باید نسبت به آن با دیده انصاف نگریده و در صورتی که آن را خوب و مناسب تشخیص دادند، بدون تعصب بپذیرند.»! (4)

ص: 100

-
- 1- همو: ندای وحدت، ص 178_179 .
 - 2- همو: ندای وحدت، ص 180 .
 - 3- [جون در قلمرو اجتهاد قرار دارد!]
 - 4- همو: پیام وحدت، ص 151_152 .

همچنین بر اساس این کژاندیشی، اگر بیان نظر مجتهدانه فرد موجب بروز شکاف در امور امت گردد، شایسته است! که فرد به جهت حفظ وحدت، از امور و مصالح شخصی و برخاسته از اجتهاد خود (ولو به حق) به خاطر امور و مصالح جمع (1) (ولو به باطل) چشم پوشی نماید! و عقیده و نظر حقش را به دلیل فردی بودن اجتهاد! در برابر اکثریت باطل، پیش خود نگه دارد و ابراز و بیان آن را موجب افتراق میان مسلمانان قرار ندهد!! چنانچه ابراز شده: «یکی از فضائل مهم امام علی (ع) جهاد به رأی و احساسات خویشان بهنگام اختلاف رأی و نظر بود که همه مبلغین و رهبران مذهبی باید روش آن حضرت را در این جهاد اکبر سرمشق گیرند.

بهترین نمونه جهاد به رأی امام علی (ع) پس از وفات پیامبر (ص) بود.

علی (ع) با اینکه عقیده قاطعش بر این بود که از هر جهت به خلافت سزاوارتر است بجای اینکه جنگ و جدال به راه بیندازد یا لااقل دست به فرقه سازی زند و خود را از جمع مسلمانان کنار بکشد، با ابوبکر بیعت کرد و عقیده و نظر خود را موجب افتراق و پراکندگی مسلمانان قرار نداد.

و او با این عمل در راه گذشتن از مصالح شخصی بخاطر مصالح عمومی، سمبل و سرمشق مبلغین و رهبران مذهبی گردید.» (2) با توجه به آنچه گذشت می توان نتیجه گرفت که وحدت طلبان

ص: 101

1- که منجر به حفظ وحدت می شود!

2- عبدالکریم بی آزار شیرازی: انقلاب فرهنگی و تبلیغی، ص 71 - 72؛ قرآن و تبلیغ، ص 69_70 (نقل مشابه: رساله نوین، ج 4، ص 26).

معتقداند که اگر عقاید پیروان هر مکتبی را نظریه شخصی آنان بدانیم، به راحتی می توان جهت حفظ وحدت، با رأی و نظر باطل و مخالف که آن هم برخاسته از اجتهاد است!

_ مدارا و تسامح نمود! براساس همین مبنای غلط شاهد اظهاراتی هستیم که در تلاش برای رفع اختلافات فقهی و عقیدتی میان مذاهب اسلامی می باشند.

برخی نمونه های آن عبارت اند از: «آیا اگر یک فرد سنی هم به آن چه صحیح میدانند عمل کند نزد خدا مأجور و معذور است اگر چه عملش مخالف حکم واقعی خدا باشد؟ ما به

این سؤال پاسخ مثبت می دهیم.»⁽¹⁾ «تمام فرق اسلامی تحت یک ملت اند و چون اختلافات فقهی در میان آنان ناشی از اجتهاد است، همگی معذور و مأجورند.»⁽²⁾ «در این نکته بحث های عقیدتی و اختلافات کلامی در فروغ ناشی از اصول، تفاوتی با اختلافات فقهی در فروع عملی و احکام عبادی و جز آنها ندارد.

این قبیل اختلاف نظر، هیچگاه، به خودی خود، به بدبینی و عداوت و جنگ و درگیری نمی انجامد، بلکه از قبیل اختلاف متخصصان و صاحب نظران در علوم و فنون است.»⁽³⁾ «اختلاف میان شیعه و سنی، اختلاف میان دو مجتهد از یک مذهب در استنباط یک حکم است.»⁽⁴⁾

ص: 102

1- نعمت الله صالحی نجف آبادی: مجموعه مقالات، ص 174.

2- دکتر علی شریعتی: تشیع علمی و تشیع صفوی (مجموعه آثار 9)، ص 75، نقل قول به عنوان عقیده شیعه علوی.

3- محمد واعظ زاده خراسانی: مقاله عناصر وحدت اسلامی و موانع آن، مندرج در «کتاب وحدت» ص 222-223.

4- دکتر علی شریعتی، تشیع علوی و تشیع صفوی (مجموعه آثار 9)، ص 74، نقل قول به عنوان عقیده شیعه علوی.

مباحث اختلافی هم وحی منزل نیستند، و همه از قبیل اجتهادات است.»⁽¹⁾ «مسلمین دیگر باید در برابر عقاید مخصوص به مخالفین خود حساسیت نشان ندهند و هر مسلمانی باور کند که دیگران هم انسانی مانند او هستند و مانند او فکر و اندیشه دارند و مانند او در گزینش و انتخاب مذهب آزاد می باشند؛ و همانگونه که او مذهب خود را با ادله قطعی و مسلم و براهینی غیرقابل خدشه و انکار، صحیح و حق و صواب می داند، دیگران هم مذهب خود را با همانگونه ادله و براهین، حق و صواب می دانند.»⁽²⁾ «ما در این مسئله فرعی (3)، به خصوص احکام، این گونه می فهمیم، دیگران به گونه ای دیگر می فهمند، و شاید هم حق با آنان باشد.»⁽⁴⁾ «شیعه در دل معتقد باشد که اگر سنی به آن چه از روی اجتهاد یا تقلیدش صحیح میدانند عمل کند نزد خدا مأجور و محبوب! خواهد بود.»⁽⁵⁾ همان طور که ملاحظه می شود در نقل قول های مطرح شده، ابتدا

ص: 103

-
- 1- محمد واعظ زاده خراسانی: مصاحبه با فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی 9 و 10، بهار و تابستان 80، ص 25.
 - 2- سید جواد مصطفوی: مقاله وحدت در نهج البلاغه، مندرج در «کتاب وحدت»، ص 144_145.
 - 3- وی می گوید: «فروع یعنی مسائل منشعب از اصول اساسی چه در بعد احکام و چه در بعد عقاید.» (محمد واعظ زاده خراسانی: مصاحبه با فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی 9 و 10، بهار و تابستان 80، ص 12)
 - 4- همو: مصاحبه با فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی 9 و 10، بهار و تابستان 80، ص 24.
 - 5- نعمت الله صالحی نجف آبادی: مجموعه مقالات، ص 168.

اختلاف بر سر مسائل فقهی و سپس اختلاف در مباحث اعتقادی به وسیله استناد به اصل اجتهاد و این که مجتهد در روند تلاش خود جهت دست یابی به حقیقت معذور و یا مأجور است، توجیه گردیده و رفع شده است! بدون آن که از مقوله ای به نام «اجتهاد و ملاکها و معیارهای آن از نظر اسلام» صحبتی به میان آید و روش و چهارچوبی که دین برای

اجتهاد معین نموده مشخص گردد.

متأسفانه چنین القا می شود که گویا تفاوت و اختلاف میان تشیع و تسنن در مسائل فقهی و مباحث اعتقادی، مربوط به نتایج اجتهاد است! و روش هر دو فرقه در اجتهاد درست و موجه می باشد؟! در حالی که چنین نیست و در ادامه نشان خواهیم داد که: شیعه و سنی در روش و شیوه اجتهاد با هم فرق اساسی دارند.» لذا هرگز نمی توان با استناد به این که مجتهد در تلاش فکری اش معذور یا مأجور است، درباره اختلافات فقهی یا عقیدتی میان دو مکتب سخن گفت.

آن چه در این باره آمده ناظر به نتیجه آن اجتهادی است که بر اساس پیگیری اصول صحیح و شیوه هایی که دین تعیین نموده صورت گرفته باشد و تحقق چنین اجتهادی بر اساس حدیث متواتر ثقلین، منحصر در پیروی از مکتب اهل بیت علیهم السلام است.

لذا نمی توان بر هر نوع حرکت فکری، بازی ذهنی و پیروی از ظنّ و گمان نام اجتهاد نهاد و آن گاه با وام گرفتن «معذور و مأجور بودن» از دین، بر آن سرپوش توجیه نهاد.

از این رو بهتر است قبل از هر گونه قضاوتی، ابتدا تصویر شفافی از اصول و مبانی اجتهاد نزد شیعه و سنی به دست آوریم.

از آن جایی که مبنای اصلی رفع اختلاف میان رفتارهای مذهبی (مسائل فقهی) و باورهای دینی پیروان دو مکتب (مباحث اعتقادی)، استناد به اجتهاد آنان می باشد، ما نیز نقد و نظر خود را از همین بحث آغاز می نماییم و به نقد اجتهاد اهل سنت در مسائل فقهی و مباحث عقیدتی خواهیم پرداخت.

استاد جعفر سبحانی در این زمینه می نویسد: «اجتهاد در اصطلاح دانشمندان شیعه، با اجتهاد در این عبارات و اصطلاح اهل تسنن کاملاً فرق دارد.

اجتهاد در اصطلاح شیعه این است که فرد مجتهد و کاوشگر برای استخراج حکم از کتاب و سنت، نهایت کوشش را مبذول دارد... اجتهاد به معنی یاد شده به نصوص کتاب و سنت... [حالتی] می بخشد که مجتهد بتواند احکام موضوعاتی را از قوانین کلی استخراج نماید. هر گاه در موردی نصّ قطعی از نظر سند و دلالت وجود داشته باشد، اجتهاد در این مورد به منظور اشاعه حکم برای مواردی است که می توانند مصداق این قانون باشند.

هرگاه در موردی نصّ قطعی از نظر سند و یا دلالت نباشد، اجتهاد برای این است که بتواند با کوششهای خود به سند آن حجّت بخشد و با دلالت آن را به گونه ای یک طرفه سازد و از میان دو احتمال یکی را ترجیح دهد... ولی در میان دانشمندان اهل تسنن، اجتهاد دیگری وجود دارد به نام «اجتهاد در رأی» و آن در زمینه ای است که اصلاً مدرکی از

کتاب و سنت (1) در آن نباشد، فقط مجتهد کوشش می کند با

معیارها و مقیاس هایی از... ظنّ و گمان، از روی مناسبات عرفی و ... حکم مسأله را استخراج نماید... بنابراین هرگاه هر دو خلیفه و یا ابن مسعود می گویند: در صورت فقدان نصّ، باید اجتهاد و کوشش کرد، مقصود اجتهاد به معنی دوم [یعنی اجتهاد در رأی] است، نه اجتهاد به معنی نخست، که کوشش در حدود کتاب و سنت می باشد.» (2) «هرگاه محاکمه ای پیش ابوبکر می بردند... اگر کار به بن بست می رسید و در سنت پیامبر [آن قدر که آنها اطلاع داشتند،] چیزی نمی یافت، بزرگان و افراد صالح را گرد می آورد و با آنان مشورت می کرد، هرگاه آنان به مطلبی رأی می دادند، طبق آن داوری می نمود.

این مطلب، اعتراف روشنی از خلیفه و صحابه است که آیات و سنت پیامبر را پاسخگوی نیازهای فقهی خود نمی دیدند [و چون به جانشین بر حقّ پیامبر صلی الله علیه و آله یعنی امام علی علیه السلام رجوع نمی کردند و خود را بی نیاز می دانستند]، از این جهت ناچار می شدند که با عقل و اندیشه خطا کار خود، حکم موضوع را بدست آورند.» (3) «فقها و دانشمندان اهل تسنن از آن جا که روایات [موجود در

ص: 106

1- [با توجه به عدم اعتقاد اهل سنت به امامت و در نتیجه عدم رجوع آن ها به ائمه علیهم السلام و به عنوان مرجع دینی پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و رجوع به افرادی همچون عایشه و ابهریره، تکلیف اجتهاد آن ها در این موارد نیز (که مدرکی از کتاب و سنت در دست دارند) روشن است.]

2- استاد جعفر سبحانی: پیشوایی از نظر اسلام، ص 101 و ص 102.

3- همان منبع، ص 98 - 99

کتاب خود] را برای استنباط همه احکام عملی اسلام کافی نمی دانند و از طرف دیگر وجود امام معصوم را که ملجاء و پناهگاه امت در این موارد باشد، قبول ندارند، در استنباط این نوع احکام، راههای قیاس و استحسان را که پُر خطرترین راههای استنباط است، پیش می گیرند.» (1) «هنگامی که عمر، شریح را برای اداره کرسی دادرسی کوفه تعیین کرد، به او این چنین گفت: اگر با موضوعی روبرو شدی که حکم آن در کتاب و سنت پیامبر نیامده است، یکی از دو طرف را انتخاب کن، و اگر بخواهی از طریق [اجتهاد و] کوشش انتخاب کنی و مقدم و مؤخر بداری این کار را انجام بده.

در حالی که امام علی علیه السلام وقتی شریح را برای قضاوت نصب کرده، دست او را در دادرسی کاملاً محدود ساخت و با او شرط کرد هیچ داوری را انفاذ و اجرا نکند، مگر این که بر امام عرضه نماید.

از ابن مسعود نقل شده است که وی می گفت: ... اگر موضوعی را آوردند که نه در کتاب بود و نه پیامبر در آن داوری کرده و نه از صالحان مطلبی در دست هست، باید با رأی و اندیشه خود بکوشد و اگر نتوانست، موضوع را رها کند و خجالت نکشد.

از این جمله ها و مشابه آن ها می توان مقدار موفقیت امت را در اخذ و فراگیری تعالیم و احکام الهی از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله به دست آورد.

به خوبی معلوم می گردد که آنان با موضوعاتی نوظهور روبرو

ص: 107

می شدند که احکام آن را در قرآن و سنت پیدا نمی کردند و کوشش می نمودند که حکمی غیر مستند به کتاب و سنت، برای آن بسازند.»
(1) «ولی گروهی که به وجود امام معصوم و آگاه پس از پیامبر صلی الله علیه و آله عقیده دارند، این نوع ادله را طرد نموده و در فروع و احکام به امام معصوم مراجعه می نمایند.» (2) «تا این جا به گونه ای کلی روشن گردید که در عصر خلافت، در مسائل نوظهور، خلفا چاره ای جز رأی سازی نداشتند و به جای این که مردم را به حکم خدا رهبری کنند، مردم را اسیر آراء و افکار خطا کار این و آن می ساختند.» (3) «مع الوصف، خلیفه دوم، گاهی از اصحاب رأی انتقاد میکرد... از این که خلیفه، چماق تفسیق خود را متوجه صاحبان رأی نموده، روشن می گردد که رأی افراد در آن روز چه نقشی را بر عهده داشت.»

گویا نه تنها در موقعی که نصی از کتاب و سنت نبود، به رأی خود فتوا می دادند، بلکه گاهی در قلمرو نص وارد شده و با افکار ناقص و نارسای خود، نص الهی را عقب می زدند.

متأسفانه خود خلیفه، از افرادی بود که از نصیحت خود پند نگرفت و کتاب الهی و سنت پیامبر را با آراء خود در مواردی نقض کرد. (4)

ص: 108

1- همان منبع، ص 99_100 .

2- همان منبع، ص 96 .

3- همان منبع، ص 105 .

4- [ر.ک: علامه شرف الدین: اجتهاد در مقابل نص؛ علامه فیروزآبادی، شناسایی هفت تن در صدر اسلام؛ علامه عسکری: دیدگاه دو مکتب درباره مدارک شرعی اسلام.]

فرازهای زیر گواه بر وجود چنین اجتهادی در صدر اسلام است: هر وقت از ابن عباس چیزی سؤال می شد، اگر در قرآن پاسخ آن بود، می گفت و اگر در قرآن نبود و از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله حدیثی در آن مورد وجود داشت، پاسخ آن را می گفت... و در غیر این صورت رأی و نظر خویش را بیان می کرد... از این جهت در کتابهای فقهی و استدلالی دانشمندان اهل تسنن قواعدی در استنباط احکام شرعی به چشم می خورد، که در نزد علمای شیعه پیشیزی ارزش ندارد و همگی از یک چنین اجتهادی سرچشمه می گیرند.⁽¹⁾ «به خاطر آنکه به همین قواعد بی مدرک بود که فقه اسلامی در قرون گذشته به صورت مکتب های فراوانی در آمده و مکتب سازی و امام تراشی به اندازه های زیاد شده که دانشمندان اهل تسنن چاره ای ندیدند جز این که باب اجتهاد را به روی خود ببندند و مذاهب فقهی را در چهار مذهب منحصر سازند.»⁽²⁾ «این جریان ها حاکی است که تشریح اسلامی در زمان پیامبر گرامی، به هدف نهایی خود نائل نگردید... و چنین زمینه ای ایجاد می کند که شارع مقدس هدف خود را از راه دیگر تعقیب کند و وظیفه مقام رسالت را به گونه ای امتداد دهد... و فردی که از جهاتی مانند پیامبر باشد، شریعت و احکام اسلامی را برای مردم بیان کند، و احکام الهی را در اختیار مردم بگذارد.

چنین فردی بدون علم وسیع و عصمت، نمی تواند به چنین هدف بزرگی

ص: 109

1- استاد جعفر سبحانی پیشوایی از نظر اسلام، ص 102 - 103

2- همان منبع، الی 104 .

موفق گردد و شناسایی او برای امت مقدور نیست، بلکه خداوند باید او را به امت معرفی کند.» (1) حال این سؤال مطرح است که آیا با وجود این معرفی هایی که در فاصله روز انذار تا روز غدیر خم، به دفعات رخ داده است، باز هم عذری و یا توجیهی برای روی برتافتن از امیرالمؤمنین علی علیه السلام و عدم باور و اعتقاد به امامت و ولایت باقی می ماند؟! (2) طبیعی است که اگر ما شیعیان چنین عذری را برای پیروان مکتب خلفا پذیرفتیم، در واقع زیر پانهادن نصوص امامت و روی برتافتن از اعتقاد به امامت را به بهانه اجتهاد و برداشت مجتهدانه! توجیه نموده ایم! چنانچه اظهار شده است: «شیعه و سنی با این که در مصداق خلیفه اختلاف دارند... منشأ اختلاف ها نیز عموماً یا ظواهر نصوص بوده یا بحثهای عقلی... مسلمان ها در این قبیل مسائل فرعی! باید به همدیگر حق بدهند که برداشت های مختلفی داشته باشند.» (3) «اجتهاد و تفقه در دین را همه قبول دارند. تفقه در دین اختصاص به فقه و احکام ندارد؛ اگر تفقهی هست، پس اجتهاد هم هست، پس اختلاف هم هست. حتی اگر در جایی دیدیم که دیدگاهی با لوازمش با آن اصول منافات دارد آن را هم باید توجیه کنیم!... حالا شاید شیعه ها

ص: 110

-
- 1- همان منبع، ص 105 .
 - 2- اگر چنین است، دیگر نمی توانیم اجتهادات بعدی ناشی از عدم رجوع به امامان معصوم علیه السلام و تعلیم اخذ علم دین از محضرشان را موجّه جلوه دهیم.
 - 3- محمد واعظ زاده خراسانی: مصاحبه با فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی 9 و 10 ، بهار و تابستان 80، ص 13 .

تحمّل نکنند اگر بگوییم که مسئله خلافت هم از همین قبیل بوده است، یعنی نوعی ابهام در کار بوده است... بنابراین به مسئله ای اجتهادی و فرعی تبدیل شد.»(1) در حالی که: «کاوش برای شناختن امام به این جهت واجب و لازم است که حداقل هر کس این احتمال را می دهد که خدای متعال برای رهبری (2) مردم پس از پیامبر شخصی را تعیین و اطاعت او را واجب کرده باشد.

با این احتمال به حکم عقل موظفیم پیرامون آن به کاوش پردازیم و او را شناسایی نماییم، زیرا اگر در این وظیفه مسامحه کنیم، و چنین شخصی وجود داشته باشد و ما او را نشناخته باشیم، معذور نخواهیم بود...»(3) بنابراین پذیرش اختلاف مجتهدانه میان دو مکتب در زمینه مباحث اعتقادی، به ویژه در بحث امامت و ولایت ائمه علیهم السلام، به معنای موجه جلوه دادن زیر پا نهادن نصوص دینی در این زمینه به بهانه اجتهاد است که موجب می شود تا بخش عظیمی از تعالیم نبوی صلی الله علیه و آله و دستوراتی که در این زمینه از جانب خدای متعال نازل گردیده، به فراموشی سپرده شود.

بر اساس این مبنای غلط، در مقابل هر نص صریح و دستور آشکاری که از جانب شارع مقدس رسیده، می توان به بهانه اجتهاد

ص: 111

1- همو: مصاحبه با فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی 9 و 10، بهار و تابستان 80، ص 15.

2- [یعنی امامت].

3- رضا استادی: 25 درس درباره امامت، ص 11.

ایستادگی نموده و آن را زیر پا نهاد، بدون آن که هیچ انتقادی متوجه فرد گردد؟! (1) اگر امروز عقاید و احکام ناشی از روی برتافتن اهل سنت از تعالیم دین را به نام اجتهاد و اختلاف در فهم از دین توجیه نمودیم، آیا

نمی توان این توجیه را نسل به نسل به عقب برگرداند و تمام اعمال و رفتار خلفا و غاصبین حقی امیرالمؤمنین علیه السلام را مجتهدانه دانست؟! اگر امروز بتوان برای اختلافات فقهی و عقیدتی به ویژه روی برتافتن از نصوص الهی درباره امامت، نام اجتهاد را برگزید؛ حتماً می توان برای تشکیل سقیفه بنی ساعده و غصب خلافت و بدعت های خلفا نیز توجیهی با استناد به نام اجتهاد تراشید؟! چنانچه اظهار شده: «به قضایای صدر اسلام می توان به گونه ای دیگر نیز نگاه کرد... ابن عباس ملازم خلیفه دوم بود... وی می گوید: به خلیفه گفتیم: پیامبر راجع به علی مطلبی گفت؟ او گفت: بله، ولی حجّت تمام نشد و مردم نفهمیدند که مقصود پیامبر چیست.»! (2) «اختلافی که بین مذاهب اسلامی وجود دارد، مانند اختلافی است که در خود مذاهب اهل سنت وجود دارد و نیز مانند اختلافی است که در خود شیعیان میان علمای اهل تشیع وجود دارد.

در خود شیعه بین خود

ص: 112

1- ر.ک: سیّد مرتضی عسکری: معالم المدرستین، ج 2، این کتاب با نام «دیدگاه دو مکتب درباره مدارک تشریحی اسلام» ترجمه شده است.

2- محمّد واعظ زاده خراسانی: مصاحبه با فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی 9 و 10، بهار و تابستان 80، ص 37.

فقه‌ها اختلاف نظر است (1)... اختلاف شیعه و سنی هم از دیدگاه من بدین صورت است... در حقیقت یک تفاوت برداشت بود بین اصحاب پیامبر (ص).

بعد از رحلت پیامبر (ص)، علی و اصحاب ایشان بر اساس مستندات منجمله حدیث غدیر معتقد بودند که جانشینی مخصوص علی است.

از سوی دیگر اصحاب سقیفه و حضرات ابوبکر و عمر و عثمان و هواداران آنها تشکیل دولت دادند و حضرت علی هم تا آخر با آنها همکاری داشت! (2) و با آنها اختلاف نظر هم داشت.؟! (3) «واقعیت مورد اتفاق ما این است که در صدر اسلام بر سر خلافت بعد از پیامبر یک اختلاف واقعی بوده و ما معتقد به خلافت بلافصل حضرت علی هستیم و برادران سنی ما هم معتقدند که آن چه در سقیفه گذشته درست بوده، اما این اختلاف نظری که بین شیعه و سنی است... اختلافی بوده بین مسلمان مجاهد و فقیه (4) و برادر.؟! (5)

ص: 113

1- [برقراری ارتباط نابه جا میان اختلاف مذاهب اسلامی با اختلاف علمای شیعه در مباحث علمی، بدین صورت نیز مطرح شده است؛ (... اختلافات مسلمانان در امور غیر ضروری و مسائل کم اهمیت است که به وحدانیت اسلامی کمترین آسیبی نمی رساند، حتی بین علمای هر یک از مذاهب، فر موسوعات علمی و فقهی اختلاف نظرهایی وجود دارد. به عنوان مثال: در مذهب تشیع بین فقها و مراجع تقلید نسبت به برخی امور فرعی و کم اهمیت اختلافاتی را مشاهده می کنیم...]. (همو: پیام وحدت، ص 242)

2- [به این شبهه پاسخ خواهیم داد.]

3- محمد جواد حجتی کرمانی: مصاحبه مندرج در مجله ندای اسلام، شماره 4، زمستان 79، ص 61_62.

4- [تفکر او درباره اجتهاد و فقیه بودن صحابه، منطبق با دیدگاه مکتب خلفا درباره مدارک تشریحی اسلام می باشد.]

5- همو: مصاحبه مندرج در مجله ندای اسلام، شماره 4، زمستان 79، ص 61_62.

به راستی: آیا زیرپانهادن نص صریح و آشکار خداوند متعال در غدیر خم مبنی بر ولایت امیر المؤمنین علی علیه السلام بر همه مسلمانان، اجتهاد است؟! آیا مخالفت با پیامبر صلی الله علیه وآله جهت حاضر نمودن قلم و دواتی که رمز هدایت مسلمین و راه عدم ضلالت را ثبت فرماید، (1) اجتهاد است؟! چگونه می توان بر خلاف قرآن کریم که کلام پیامبر صلی الله علیه وآله را معصوم می داند، ادعا نمود که حضرت رسول صلی الله علیه وآله هدیان می گوید؟! حتماً با استناد به اجتهاد دلاورانه؟! آیا تخلف از فرمان نبوی صلی الله علیه وآله مبنی بر شرکت در سپاه اسامه و زیرپانهادن حکم قرآن مبنی بر اطاعت محض از پیامبر صلی الله علیه وآله اجتهاد است؟! آیا شکستن حرمت عترت پیامبر صلی الله علیه وآله، هجوم به بیت فاطمه علیهم السلام و نقض حکم قرآن مبنی بر وجوب مودت به ایشان اجتهاد است؟! آیا می توان غصب فدک را که بر خلاف حکم قرآن و دستور رسول صلی الله علیه وآله صورت گرفت (2)، اجتهاد نامید؟! فراموش نکنیم که اختلاف عقیدتی میان فرق اسلامی درباره امامت و پیشوایی از نظر اسلام ثمره همان روندی است که توسط خلفا پیش گرفته شد و امروز برخی مدعیان تشیع، نام اجتهاد و اختلاف نظر میان برادران فقیه بر آن نهاده اند؟! در این جا ممکن است این سوال مطرح گردد که برای دست یابی به وحدت اسلامی آرماتی، لازم است تا اختلافی در میان نباشد، در حالی

ص: 114

1- ر.ک: غلامحسین زینلی: نامه ای که نانوشته ماند (تحلیلی درباره حدیث دوات و قلم).

2- ر.ک: رضا استادی: مقاله «فدک» مندرج در دانشنامه امام علی علیه السلام، ج 8، ص 345_402.

که بحث اخیر دربارهٔ اختلافات مجتهدانه سخن می‌گوید.

به عبارت دیگر، چگونه می‌توان با طرح اختلافات مجتهدانه، اختلاف را به کناری زد و به وحدت دست یافت؟ پاسخی که این طیف از وحدت‌طلبان ارائه می‌دهند، چنین است:

«علی (ع) که تنها هدفش حفظ مکتب و وحدت بود و بالاتر از آن بود که بخاطر مقامات ناچیز دنیوی کینهٔ کسی را به دل گیرد، همینکه با خلفا بیعت کرد، نظر خود را نگاهداشت... اما این که معاویه را مورد مؤاخذه قرار داد بدین جهت بود که... کار او از مرز اختلاف در رأی گذشت... حضرت علی (ع) در دوران زندگی خود سبیل گذشت و تسامح در برابر اختلاف نظر بود.»⁽¹⁾ به عبارت دیگر وقتی با طرح غلط بحثی مانند اجتهاد (آن هم اجتهادی فاقد هر گونه قید و شرط و آزاد از رعایت هر گونه اسلوب و روشی در آن) اختلافات مذهبی میان تشیع و تسنن و در نتیجه اختلافات رهبران این دو در صدر اسلام را اختلافی مجتهدانه دانستیم، حال نوبت به آن می‌رسد که از شیوهٔ نیکوی تسامح و مدارا نمودن در مواجهه با اختلاف رأی و نظر - آن هم از سوی شیعیان و به نفع سنیان - سخن گفته شود! تا وحدت حفظ گردد؟ به راستی چگونه می‌توان پذیرفت که امام علیه السلام که بندهای مطیع و کاملاً معتقد به فرامین الهی است و امامت و ولایت منصوصه را فرمان الهی می‌داند، با نتیجه سقیفه بنی ساعده که عین زیر پانهادن امر و دستور الهی و نقض نص آشکار روز غدیر در این باره است (به نام اجتهاد و

ص: 115

1- عبدالکریم بی‌آزار شیرازی: مشعل اتحاد، ص 22 و ص 30 و ص 31.

اختلاف در رأی و نظر شخصی!) با گذشت و تسامح رفتار کند، نظرش را برای خودش نگهدارد! از دستور صریح الهی در زمینه امامت و خلافت چشم پوشد و به نام اختلاف در فهم و برداشت، به غصب خلافت با روش تساهل و مدارا بنگرد؟! به هر حال، شاید چنین اظهاراتی می توانند توانمندی خوبی را در جلب نظر پیروان سایر فرق از خود به ظهور برسانند، ولی فاقد هر گونه خلوص و نابی هستند. این افکار علاوه بر عدم برخورداری از اصالت و منشأ دینی، عامل تحریف تشیع و مانعی جهت حرکت های علمی در راستای دعوت به مکتب اهل بیت علیهم السلام و اصلاح عقاید سایر مسلمانان محسوب می گردند و موجب می شوند تا پیروان سایر فرق با استناد به معذور بودن در اجتهاد! از تلاش علمی و پژوهش درباره امامت دست بردارند؛ زیرا تکلیفی در این زمینه احساس نخواهند نمود.

این روند در نهایت نسل آینده ما را به این اعتقاد غلط می رساند که: «شاید نکته اینکه از آغاز اسلام، گرایشهای مختلف فقهی و کلامی را «مذهب» نامیده اند همین واقعیت است که آنها همه، راه بسوی یک مقصدند.»! (1) «هر کدام از آن راهها، یک مذهب و یک طریق به اسلام است، اهل سنت طریقتشان، سنت است، از آن راه به حقایق می رسند، شیعیان هم از طریق عترت و اهل بیت (ع) حقایق نورانی اسلام را دریافت میکنند.»! (2)

ص: 116

1- محمد واعظ زاده خراسانی: مقاله عناصر وحدت اسلامی و موانع آن، مندرج در «کتاب بوحدت» ص 227.

2- همو: ندای وحدت، ص 177.

«اسلام اصل دین است که همه در آن متفقند، اما مذهب که در لغت به معنی (راه و محل ذهاب است) طریقی است به دین... پس مذاهب اسلامی طُرُقند به اسلام.

منشأ آنها هم عمدهٔ اجتهاد است و اختلاف نظر در قرآن و سنت، که ناشی از فهم اشخاص و اجتهاد اشخاص است.»! (1) «ما این گونه میفهمیم و آنها آن گونه می فهمند. باید با یک نظر تسامح یا عذر تراشی به یکدیگر نگاه کنیم...»! (2)

«باید جامعهٔ اسلامی در راه وحدت واقعی که دلها را بهم پیوند دهد بکوشند و... برای رسیدن به این هدف باید قبلاً این فکر که هر یک از سنی و شیعه دیگری را گمراه و اهل جهنم بدانند از بین برود.»! (3)

ص: 117

1- همو: ندای وحدت، ص 53_54 .

2- همو: مصاحبه با فصلنامهٔ هفت آسمان، شماهٔ پیاپی 9 و 10، بهار و تابستان 80، ص 14.

3- نعمت الله صالحی نجف آبادی: مجموعهٔ مقالات، ص 167.

«دار و دستة خلافت، از هر کدامشان که کار خلاف شرع سر میزد، می گفتند: او در این کار اجتهاد کرده است...»⁽¹⁾ علامه سید جعفر مرتضی عاملی در این زمینه می نویسد: «اولین کسی که مقوله اجتهاد⁽²⁾ و خطای در اجتهاد را برای توجیه گناهان دیگران مطرح کرد، تا آنجا که ما می دانیم، خلیفه اول بود،

آنگاه که خلیفه دوم به اصرار از او خواهان کیفی خالد بن ولید شد.

خالد، مالک بن نویره یکی از صحابه معروف را کشت.

چون مالک از به رسمیت شناختن حکومت جدید امتناع ورزید و در همراهی و وفاداری با علی علیه السلام اصرار داشت.

او در همان شب قتل مالک با زن وی آمیزش کرد.

دقیقا در همین مناسبت بود که ابوبکر سخن معروف خود را گفت: تَأْوَلَ فَأَخْطَأَ⁽³⁾ یا اِجْتَهَدَ فَأَخْطَأَ.

سپس روایت کردند که هر کس درست اجتهاد کند، دو اجر می برد و هر که اشتباه کند یک اجر. این را عمرو بن عاص، ابوهیره و

ص: 118

1- علامه عسکری: سقیفه، ص 67.

2- [در مکتب خلفا، اصطلاح مجتهد برای نامگذاری افرادی به کار می رود که به خود اجازه داده اند به رای و نظر خود، احکامی را در برابر حکم خدا و رسول صلی الله علیه وآله ایجاد کنند. ولی در مکتب تشیع، این اصطلاح به افرادی اطلاق شده که متخصص در استخراج احکام شرعی از منابع فقه امامیه می باشند به مرور زمان در مکتب تشیع، فقیه را مجتهد نامیده اند که معنای آن با تعریف مکتب خلفا از مجتهد به طور کامل فرق دارد.]

3- «[اصطلاح اجتهاد و مجتهد، دیر زمانی پس از عصر صحابه و تابعین بر سر زبانها افتاده است. زیرا صحابه و تابعین، تغییر احکام از نزد خود را تأویل می نامیدند.]» علامه عسکری: دیدگاه دو مکتب درباره مدارک تشریحی اسلام، ص 89

این مقوله به مثابه اکسیر و بلکه بالاتر از اکسیری است که خاک را طلا می کند.

چه زشت ترین و هولناکترین جنایات را بر اساس همین قاعده توجیه کردند. از جمله: قتل بیگناهان در جنگ جمل و صفین، قتل علی علیه السلام، قتل عمّار بن یاسر، لعن علی علیه السلام بر بالای هزاران منبر در هزار ماه، قتل حسین علیه السلام و ذیح فرزندان و اسارت دختران پیغمبر صلی الله علیه وآله و بردن آنان از شهری به شهری و... به منظور تعمیم فایده به یک نسل کامل از مردم نشان اجتهاد اعطا شد تا همه خطاهایشان را توجیه کند. در حالی که میان آنان زنا کار، شراب خوار، قاتل، سارق و... بودند تا چه رسد به خروج بر امام زمان، و نیز عالم و جاهل در حدی که بلد نبود وضو بگیرد با زنش را طلاق دهد.

حتی گفته اند: آنچه انجام دادند به اجتهاد بود و عمل به اجتهاد واجب است و در عمل به واجب نمی شود کسی را فاسق خواند.

برخی گفته اند: برای صحابه عمل به رأی در مقابل نص جایز است.

این از اختصاصات آنان است و دیگران چنین حقی ندارند. «(1) بر همین اساس است که: سالها بعد ابن حزم (م 456 ق) را می بینیم که ابوالغادیه را در کشتن عمّار یاسر شخصی متأول و مجتهد و دارای آجر و پاداشی واحد نزد خدای متعال معرفی می کند!

ص: 119

1- أ. علامه جعفر مرتضی عاملی: رنج های حضرت زهرا علیها السلام، ص 127_128.

و این ترکمانی حنفی (م 750ق) را نیز می‌نگریم که با وی همداستان شده و هر دو، ابن ملجم مرادی را در کشتن امیرالمؤمنین علی علیه السلام شخصی متأول و مجتهد توصیف می‌نمایند!

و دست آخر، ابن حجر (م 852ق) می‌آید و همه صحابه ای را که در جنگهای دوران زمامداری امیرالمؤمنین علی علیه السلام حیات داشته‌اند، متأول خوانده و گفته است که هر مجتهد خطاکار را در نزد خداوند اجر و پاداشی واحد می‌باشد! (1) «به این ترتیب پیروان مکتب خلفاء، از قرن دوم هجری تا به امروز به این مسأله اتفاق کرده‌اند که همه اصحاب مجتهد بوده‌اند و خدای بزرگ بر تمام کارهای ایشان، از دشمنی‌ها که کرده‌اند و خونها که ریخته‌اند، نه تنها گناهی به پایشان نخواهد نوشت، بلکه بر آن همه خطا و گناه مزد و پاداش نیکو نیز ارزانی خواهد داشت!... آنان بر این پندار خود در حق صحابه تا عصر معاویه

اتفاق نظر دارند، و برخی قدم فراتر نهاده، می‌گویند که مسأله اجتهاد تا زمان حکومت یزید نیز ادامه داشته است...» (2)

ص: 120

1- علامه عسکری: دیدگاه دو مکتب درباره مدارک تشریحی اسلام، ص 92.

2- همان منبع، ص 109.

گفتار پنجم : ایجاد تحریف و تغییر در عقاید مذهب تشیع جعفری اثناعشری

اشاره

ایجاد تحریف و تغییر در عقاید مذهب تشیع جعفری اثناعشری این بخش شامل سه موضوع می باشد که به ترتیب عبارت اند از: تحریف اول: در زمینه رابطه امامت و حکومت.

تحریف دوم: خارج نمودن امامت از اصول دین .

تحریف سوم: حذف برائت از تعالیم شیعه.

ص: 121

در زمینه رابطه امامت و حکومت

مقدمه

همان طور که تاکنون پدیدار آمد، میان عقاید پیروان اهل بیت علیهم السلام و خلفا، دربارهٔ مبحث امامت، ولایت و خلافت اهل بیت علیهم السلام و غصب حق آن بزرگواران که از سقیفه بنی ساعده آغاز گردید و با توسل به فجیع ترین جنایات یعنی حمله به بیت فاطمه علیها السلام پایه های آن استوار گشت، اختلافی عمیق و انکار ناپذیر وجود دارد.

وجود چنین شکاف و فاصله ای می تواند برای برخی از منادیان وحدت اسلامی، مانعی جلوه کند که برای رفع آن باید از هیچ گونه تلاش فکری دریغ نورزید! از این رو شاهد

اظهاراتی مبنی بر تفکیک مقام امامت اهل بیت علیهم السلام از منصب خلافت و حکومت، یا بی ارزش جلوه دادن حکومت _ به عنوان شأن ناچیز و بی ارزشی از امامت! _ برای ائمه علیهم السلام می باشیم.

نتیجه ای که از این شبهات گرفته می شود وجود صلح، تسالم و رضا میان امیر المؤمنین علی علیه السّلام و خلفا می باشد؛ که به ترتیب در این بخش به نقد و بررسی این شبهات می پردازیم.

دورنمای بحث ما در زمینه تحریف رابطه امامت و حکومت، چنین است: دسته اول: سه نوع جداسازی و تفکیک میان امامت و حکومت.

نوع الف) تفکیک امامت از حکومت به معنی کنار گذاشتن خلافت و منقضی دانستن بحث درباره آن.

نوع ب) تفکیک امامت از حکومت به معنی استقلال ذاتی خلافت از امامت .

نوع ج) تفکیک امامت از حکومت در قالب امامت کبرا و خلافت عظاما.

دسته دوم: کم ارزش جلوه دادن حکومت در کنار امامت.

ص: 123

سه نوع جداسازی و تفکیک میان امامت و حکومت

شبهه مقدماتی

اشاره

«فرق بین مسأله خلافت و امامت یکی از پایه های محکم مسأله تقریب است، منتها هر کسی به نحوی آن را توجیه کرده است.» (1) این شبهه در قالب این سنخ اظهارات بیان گردیده است:

نوع الف)

تفکیک امامت از حکومت به معنی کنار گذاشتن خلافت و منقضی دانستن بحث درباره آن: «اصولاً امروز مسلمین به این نیاز ندارند که درباره خلافت گذشته بحث کنند، آن چه ما باید روی آن تأکید نماییم آن است که ثابت کنیم رسول اکرم، عترت خود را در ردیف قرآن، مرجع مسلمین قرار داده، که صرف نظر از خلافت و حکومت، امروز هم مسلمان ها به آن نیاز دارند...» (2)

ص: 124

1- محمد واعظ زاده خراسانی: ندای وحدت، ص 218.

2- همو: مقاله عناصر وحدت اسلامی و موانع آن، مندرج در «کتاب وحدت»، ص 256.

ما در مسئلهٔ خلافت با اهل سنت اختلاف داشته ایم، اما الان که خلافتی در بین نیست که بر سر آن دعوا کنیم، آن بُعد ولایت که به کار امروز ما می آید، حجّیت و... مرجعیّت علمی اهل بیت است.»! (1) «پیامبر اکرم (ص) در عصر خود مرجعیّت علمی مسلمانان را به عهده داشتند و بعد از خود امام علی و سایر اهل بیت را وارث علم خود قرار دادند...»! (2) «جالب است که نوع مردم برای مسئلهٔ خلافت و غصب خلافت روضه می خوانند و هیچ وقت برای این که آنها ما را از معارف یا از احکام یا از رابطهٔ ولایتی محروم کردند، روضه نمی خوانند.»! (3) «عامّهٔ مردم و روضه خوان ها و منبری ها مسئلهٔ غصب خلافت را علم می کنند.»! (4) «شیخ عطار هم وقتی دربارهٔ مولا بحث می کند به این بُعد از ولایت (5) بال و پر می دهد. مولانا هم در مثنوی همین رویکرد را دارد و می گوید این خلافتی که شما بر سر آن دعوا می کنید، مهم نیست. آنچه مهم و از آن بالاتر است یک مقام معنوی و یک ارتباط روحی است.

شیخ عطار می گوید این خلافت را خود علی طرد میکرد.»! (6)

ص: 125

-
- 1- همو: مصاحبه با فصلنامهٔ هفت آسمان، شمارهٔ پیاپی 9 و 10، بهار و تابستان 80، ص 18.
 - 2- عبدالکریم بی آزار شیرازی: کیهان فرهنگی، شمارهٔ؛ 184، بهمن -80، ص 14.
 - 3- محمّد واعظ زاده خراسانی: مصاحبه با فصلنامهٔ هفت آسمان، شمارهٔ پیاپی 9 و 10، بهار و تابستان 80، ص 19.
 - 4- همو: مصاحبه با فصلنامهٔ هفت آسمان، شمارهٔ پیاپی 9 و 10، بهار و تابستان 80، ص 19.
 - 5- [ولایت باطنی].
 - 6- همو: مصاحبه با فصلنامهٔ هفت آسمان، شمارهٔ پیاپی 9 و 10، بهار و تابستان 80، ص 20.

تفکیک امامت از حکومت به معنی استقلال ذاتی خلافت از امامت: «امامت و خلافت دو مسئله جدا از هم است و با هم سازگاری دارند... و بهترین راه صلح این است که خلیفه را امین و نگهدار خزائن زمین و امام را امین و نگهدار خزائن علوم الهی و پیغمبر بدانیم.»! (1) در این دیدگاه انحرافی، درباره رابطه میان امامت و خلافت چنین ادعا می شود که: «هیچ منافاتی میان این دو نبوده و هیچ اختلافی بین آنان نیست، بلکه

این دو منصب از اول تا به آخر با هم تسالم و سازگاری دارند. بنابراین امامت در قاموس شیعه هیچ معارض و معاند با خلافت نبوده... و به این ترتیب میان امامت و خلافت صلح و آشتی برقرار می شود که خلیفه را امین و نگهدار خزائن زمین و امام را امین و نگهدار خزائن علوم الهی و پیغمبر بدانیم.» (2) زیرا: «خلافت خلفای راشدین مقام دیگری است غیر از امامت.»! (3) و در نتیجه: «مسأله خلافت و امامت دو مسأله جدا از هم بوده و قابل سازش با یکدیگرند.»! (4)

ص: 126

1- محمد صالح حائری مازندرانی: مقاله مندرج در «همبستگی مذاهب اسلامی»، ص 217؛ ناقلان دیدگاه او: عبدالکریم بی آزار شیرازی: سیمایی امام متقین، ج 5، ص 23: دکتر علی شریعتی: تشیع علوی و تشیع صفوی (مجموعه آثار 9)، ص 76، نقل قول به عنوان عقیده شیعه علوی.

2- محمد صالح حائری مازندرانی: همبستگی مذاهب اسلامی، ص 218 - 223.

3- همو: همبستگی مذاهب اسلامی، ص 219.

4- دکتر علی شریعتی: تشیع علوی و تشیع صفوی (مجموعه آثار 9)، ص 75، نقل قول به عنوان عقیده شیعه علوی .

در واقع می توان به طور خلاصه چنین گفت: شالوده این ادعا بر جداسازی و تفکیک میان دو مقام امامت و خلافت از یکدیگر مبتنی می باشد و در واقع امامت را مقامی غیر از

خلافت و خلافت را جایگاهی جدا از امامت می داند! چنانچه اظهار شده: «موضوع امامت از دیدگاه محکمت قرآن مجید باعتبار ماهیت، از حکومت رسمی و امارت جدا است.» (1) «مرحوم علامه سمنانی (2) هم در مقاله خود در رساله الاسلام می گفت: اصلاً مسئله امامت و خلافت دو مسئله است؛ خلقت امامت علی (ع) را قبول داشتند و علی (ع) هم خلافت آنان را قبول کرد، و میگفت شما حکومت کنید ولی مشکلات را من باید حل بکنم.

آنان هم قبول داشتند؛ مخصوصاً خلیفه دوم این معادله را به جدّ قبول داشت، (3) اینها راه هایی است که ما می توانیم پی بگیریم...» (4) و درست بر مبنای همین اعتقاد غلط بیان شده است که: «امام علی (ع) با روح بلندی که داشت به وظیفه بالاتر از خلافت ظاهری پرداخت.» (5)

ص: 127

1- مصطفی حسینی طباطبایی: راهی بسوی وحدت اسلامی، ص 158.

2- [شیخ محمد صالح حائری مازندرانی.]

3- [تحلیل فوق در این قالب نیز بیان شده: «امامت و مرجعیت علمی امام علی علیه السلام حتی برای خلفا کاملاً شناخته شده و مورد قبولشان بوده است.»] (عبدالکریم بی آزار شیرازی: کیهان فرهنگی، شماره 184، بهمن 80، ص 16)

4- محمد واعظ زاده خراسانی: مصاحبه با فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی 9 و 10، بهار و تابستان 80، ص 20.

5- عبدالکریم بی آزار شیرازی: همبستگی مذاهب اسلامی (مقدمه چاپ سوم)، ص 10.

«حضرت علی (ع)، چه در واقع و چه در ظاهر، از موقعیت والایی، برتر از مقام خلافت انتخابی! برخوردار بود.» (1)

«حضرت علی (ع) صریحاً بیان می‌دارد که... با تورقابت و همچشمی در خلافت انتخابی! نداشته و نداریم (زیرا که آن حضرت دارای مقام والائتری یعنی ولایت و امامت انتصابی و قرابت و نزدیکی کامل با پیغمبر بود.)» (2) «یکی دیگر از وظایف امامت و ولایت که از وظایف خلافت ظاهری بسیار مهمتر است پاسداری از خزائن علوم پیامبر (ص) و انتقال صحیح آن به علما و دانشمندان و مردم است.» (3) «نمونه دیگر از فعال بودن مقام ولایت و امامت حضرت علی (ع) در عصر خلفای راشدین و برتری آن بر مقام خلافت انتخابی! را در... می‌بینیم.» (4) «این ولایت و وزارت الهی و انتصابی حضرت علی (ع) از مقام امیری و خلافت انتخابی! مهمتر و والاتر است.» (5)

ص: 128

-
- 1- عبدالکریم بی‌آزار شیرازی: سیمای ایام متّین، ج 5، ص 20.
 - 2- همو: سیمای امام متّین، ج 5، ص 22.
 - 3- همو: سیمای امام متّین، ج 6، ص 16.
 - 4- همو: سیمای امام متّین، ج 7، ص 14.
 - 5- همو: سیمای امام امام متّین، ج 7، ص 14.

نخستین نتیجه غلط

آیا بر اساس این دیدگاه، دیگر توجیهی برای خودداری و امتناع شدید امیر المؤمنین علیه السلام از بیعت (1) با ابوبکر و نیز اعمال زور، حمله به بیت فاطمه علیها السلام و آتش افروختن بر در آن از سوی خلفا

می توان یافت؟! پاسخ این است که بر اساس این مبنای غلط، بیعت امیر المؤمنین علیه السلام با خلیفه یک امر طبیعی است!! چنانچه نوشته اند: «حضرت امیر مدت کوتاهی از بیعت با ابوبکر خودداری فرمود ولی

ص: 129

1- «بیعت صحیح آن است که از سر اختیار و با رضایت باشد. و الا بیعت نیست و تنها دست به دست مالیدنی است و به عبارتی، بیعتی است ظاهری. اذا بیعت امیر المؤمنین علیه السلام نیز، که پس از شش ماه از سر اکراه و فقط به جهت حفظ اسلام و بدون هیچ رضایتی انجام گرفت، تنها بیعتی ظاهری و دست به دست مالیدنی بود و بس.» (علامه عسکری: سقیفه، ص 116) برای آشنایی بیشتر با مفهوم بیعت و شرایط تحقق آن به فصل یکم از جلد چهارم این مجموعه مراجعه فرمایید.

سرانجام با نظر بلندی که داشت با وی بیعت کرد.»! (1) «حضرت علی (ع) که تنها هدفش حفظ اسلام و پایه‌ اساسی آن یعنی

وحدت (2) بود، با خلفا بیعت کرد.»! (3) و یا نوشته اند: «رفتار علی (ع) و اولاد گرامی آنحضرت با خلفاء راشدین بنحوی بوده که با بیعت و موافقت قرین شده است.»! (4) «علی (ع) بنا بر مصالحی یا حکومت شیخین موافقت و بیعت نموده است.»! (5) «علی (ع) پس از رحلت رسول خدا (ص) مدت کوتاهی از بیعت با ابوبکر خودداری فرمود، ولی سرانجام با وی موافقت و بیعت کرد.»! (6) چگونه

می توان پذیرفت که حضرت علی علیه السلام با خلافتی که غاصبانه و بدون رضایت الهی قوام یافته و در برپایی خود، نصّ و فرمان الهی را زیر پانهاد و مخالفتی صریح با دستور شارع مقدّس داشته است، این گونه بیعت کرده و آن را به رسمیت بشناسد؟! آن هم بیعتی اختیاری! براساس بلند نظری! و موافقت با حکومت غاصبانه خلفا! چنانچه اظهار شده:

«چون ابوبکر سوگند یاد می کند که اهل بیت نَسَبی پیامبر را بیشتر از بستگان خود دوست دارد! و متعهد می شود که کارهای پیامبر را دنبال

ص: 130

1- عبدالکریم بی آزار شیرازی: مشعل اتحاد، ص 20 .

2- [بر اساس عقاید شیعه، پایه‌ اساسی دین اسلام، امامت و ولایت اهل بیت علیهم السلام است.]

3- همو: همبستگی مذاهب اسلامی (مقدمه چاپ سوم)، ص 11 .

4- مصطفی حسینی طباطبایی: راهی بسوی وحدت اسلامی، ص 163 .

5- همو: راهی بسوی وحدت اسلامی، ص 167 .

6- همو: راهی بسوی وحدت اسلامی، ص 163 .

کند؛ حضرت علی(ع) می فرماید: محل وعده بیعت با تو فردا در مسجد خواهد بود.»(1) «او میدید کسی که بر مسند خلافت تکیه کرده از کوشش برای تقویت عظمت و گسترش اسلام در جهان! مضایقه نمی کند... روی این جهت تسلیم شد! و بیعت کرد.»(2) به عبارت دیگر قائل شدن به این گونه بیعت در تعارض با این اصل مسلم و اعتقادی شیعه است که: امامت، ولایت و خلافت، مقاماتی الهی و خدادادی، جدایی ناپذیر از یکدیگر و غیر قابل واگذاری به غیر می باشند.

اقدامات امیرالمؤمنین علی علیه السلام در هر فرصت مناسب جهت اثبات حقایق و اعلان بطلان خلافت غاصبانه زورمداران وقت و نیز مقاومت بی نظیر حضرت زهرا علیها السلام، همه و همه بیانگر آن اند که آن سیاسی کاران بی بدیل تاریخ، چون می دانستند که حکومت و خلافت به فرمان خداوند متعال و رسولش حق مسلم، شرعی و خدادادی علی بن ابی طالب علیها السلام است و بیعت ایشان با ابوبکر در حقیقت به معنای مشروعیت بخشیدن و قانونی نمودن حکومت غاصبانه آنان می باشد، لذا با تمام قوا کوشیدند از آن حضرت علیه السلام بیعت بگیرند و در مسیر برآورده شدن این خواسته، از ارتکاب هیچ جنایتی فروگذار نکردند.

آن چه از تاریخ به روشنی دیده می شود این است: آنگاه که امام علیه السلام جهت انجام بیعت به فراخوانشان وقتی نهاد،

ص: 131

1- عبدالکریم بی آزار شیرازی: سیمای امام متّین، ج 5، ص 22.

2- همو: پاره پیامبر، ج 6، ص 14 - 15.

آتش بر در خانه فاطمه علیها السلام افروختند و عترت رسول خدا صلی الله علیه وآله را به سوزاندن تهدید کردند.

سپس برای اخذ بیعت از آن حضرت علیه السلام به منزلشان هجوم آوردند و آن گاه که با مقاومت بی نظیر دختر گرامی پیامبر صلی الله علیه وآله از حریم امامت و ولایت علوی مواجه گردیدند، با خشونت تمام آن بانوی دو سرا علیها السلام را از سر راه کنار زده و با بر زمین کشاندن آن حضرت علیه السلام و بردن اجباری وی به مسجد و افراشتن شمشیر بالای سر ایشان که با تهدیدهای مکرر به قتل همراه بود، سعی در وادار نمودن امام علیه السلام به انجام بیعت با ابوبکر داشتند که سرانجام با حضور حضرت زهرا علیها السلام در مسجد ناکام باقی ماندند.

به راستی اگر امام علیه السلام کوچکترین تمایل با رضایتی برای انجام بیعت داشت و با ذره های خود را موافق با آن زمامداران می دانست و یا به هر دلیلی مصلحت را در انجام بیعت می دید، دیگر چه لزومی داشت تا با آن حضرت علیه السلام این چنین برخورد نظامی شود؟! این ها همگی دلالت بر آن دارند که: حکومت حق خدادادی و در نتیجه، حق غیرقابل تقویض و واگذاری آن حضرت علیه السلام بود.

در حالی که نادیده گرفتن این وقایع و فجایع سیاه موجب گردیده تا اظهار شود: «او برای حفظ مصالح مسلمین، زعامت و ریاست عامه را به دیگری واگذار نمود...»! (1)

ص: 132

1- عبد الکریم بی آزار شیرازی: پاره پیامبر، ج 6، ص 15.

پس از آن که برای نخستین بار این نوع اندیشه در مقاله ای به قلم «محمد صالح حائری مازندرانی» (1) در مجله «رسالة الاسلام» _ که از سوی «دارالتقریب» در کشور مصر منتشر می شد (2) _ درج گردید، فردی به نام «محمد محمد مدنی» که رئیس دانشکده حقوق اسلامی الازهر و مدیر مجله مذکور بود با استناد به مفاد آن در مقاله اش به نام «تحولی بزرگ در دانشگاه الازهر» چنین ابراز کرد: «این گفتار بخوبی می رساند که این اتهام مبنی بر این که خلافت غصب است و زمامداران غاصبند، بی اساس است و از اصول مذهب شیعه نیست، بلکه آن ها نیز مانند سایر مسلمانان، اساس را بر پایه رضایت مردم و... می دانند.» (3) این نتیجه غلط، نه تنها به طور مستقیم از شبهه تفکیک میان امامت و حکومت اخذ گردیده بلکه بر اساس نخستین نتیجه این سنخ شبهات نیز مطرح شده است.

چنانچه گفته اند: «رضایت و بیعت آن حضرت با خلفا نیز دلالت دارد بر این که حکومت ایشان از دیدگاه علی (ع) نامشروع تلقی نشده است.» (4)

ص: 133

1- جالب است که در تشریح دیدگاه او گفته اند: «ادعای ایشان این است که ادله شرعی هم این جدایی را تأیید می کند.»! (محمد واعظ زاده خراسانی: ندای وحدت، ص 216)

2- این مقاله به قلم عبدالکریم بی آزار شیرازی ترجمه گردیده و مفاد آن مورد پذیرش وی نیز می باشد. در این نوشتار به جدیدترین کژاندیشی مترجم، جهت تکمیل دیدگاه فوق اشاره خواهیم نمود.

3- محمد محمد مدنی: مقاله مندرج در کتاب «همبستگی متاهب اسلامی». ص 90 .

4- مصطفی حسینی طباطبایی: راهی بسوی وحدت اسلامی، ص 176 .

شاید ایجاد چنین تصویری از عقاید تشیع در اذهان پیروان مکتب خلفا، بتواند گامی مؤثر جهت ایجاد وحدت تلقی شود، اما هرگز نباید فراموش کرد که وحدت به معنای حقّ کشی نبوده و قربانگاه حقیقت به شمار نمی آید.

زیرا از تسامح علمی، فقط وحدتی خیالی عاید می شود و نسل آینده ما را به این اعتقاد غلط می رساند که: «برای شیعه (به پیروی از علی و فرزندان) کاملاً امکان دارد به

ترتیبی که ما اشاره کردیم قائل به صحت خلافت شود و به مقام امامت اکتفا نموده...»! (1)

براساس این تفکیک می توان دلخوش بود که آن حضرت علیه السلام نیز در جایگاه مناسب خود قرار داشته اند! چرا که خواهند گفت: هر چند مقام خلافت را از امامت ایشان جدا کردیم، اما چندان نگران نباشید؛ زیرا: «حضرت امیر عملاً نیز در میان مردم مقام ولایت و امامت داشته اند تا جائیکه مردم شکایت خود را از خلیفه پیش او می بردند و یا خلفا در

بسیاری از مسائل از آن حضرت نظرخواهی و مشورت می کردند و حضرت بر کار زمامداران نظارت! و آنان را نصیحت و راهنمایی می فرمودند.

(2) «(3) لذا باید دلخوش بود که نه تنها امامتی نفی نشده است! بلکه ستمی

هم بر ایشان نرفته و حقّی از ایشان غصب نگردیده است! همچنین باید پذیرفت که هیچ گاه خلفا انحرافی پیدا نمی کردند، زیرا حکومت آنها زیر نظر امام علیه السلام اداره می شد! و اصولاً حمله به بیت

ص: 134

1- محمد صالح حائری مازندرانی: مقاله مندرج در «همبستگی مذاهب اسلامی»، ص 222.

2- [این شبهه را به طور مستقل پاسخ می دهیم.]

3- عبدالکریم بی آزار شیرازی: مشعل اتحاد، ص 25.

فاطمه علیها السّلام و به آتش کشیدن آن که به شهادت حضرت زهرا علیها السّلام و حضرت محسن علیها السّلام انجامید، فقط به این منظور بود که حضرت این مقام عالی را بپذیرد و بر کار زمامداران نظارت نموده و آنها را نصیحت و راهنمایی بفرماید! تا خلقا نیز بهتر بتوانند از دین اسلام مراقبت و محافظت نمایند! چنانچه ابراز شده: «اگر مردم با مشورت امام و ولیّ امر! شخص مورد قبولشان! را برای امیری برگزینند! تا زیر نظر و با راهنمایی آن حضرت! به اداره دولت اسلامی بپردازد... آن حضرت با رهبری معنوی و وزارت الهی و انتصابی، بهتر! خواهد توانست از بالا مراقب انقلاب اسلامی باشد...»! (1)

سومین نتیجه غلط

آیا بر اساس آن چه گذشت، دیگر جایی برای وجود اختلاف، نزاع و دوری میان امام علیها السّلام با خلفا باقی می ماند تا پیروان آنها امروز با یکدیگر به درگیری و کشمکش بپردازند؟! اصلی ترین و مهم ترین نتیجه ای که این گونه وحدت طلبان در پی دست یابی بدان هستند، معکوس جلوه دادن روابط امام علیها السّلام با غاصبین خلافت و اثبات دروغین وجود صلح، تسالم و رضا میان آن ها است.

متأسفانه غفلت از رعایت ضابطه اصالت و نابی، در طول زمان این اندیشه وحدت طلبانه را به یک اعتقاد واقعی نما تبدیل نموده است. به موجب استخدام این کژاندیشی هر گونه اختلاف میان امیرالمؤمنین

ص: 135

1- همو: سیمای امام متّین، ج 7، ص 18.

علی علیه السلام و خلفا و تضادّ موجود میان عقاید تشیّع و تسنّن درباره امامت و خلافت به «تسالم و سازگاری میان این دو مقام و رضایت طرفین نسبت به آن»! (1) تفسیر و تبدیل شده و خواننده را در معرض این نتیجه غلط می گذارد که: «چه جنایت اجتماعی از این بالاتر که میان امام برگزیده و خلیفه عادل تسالم و صلح و رضا برقرار باشد و در عین حال مردم در این باره با هم جدال ورزند و بر خلاف رضای امام و خلیفه، میان ملت تفرقه و جدایی بیفکنند.»! (2)

نوع ج

اشاره

تفکیک امامت از حکومت در قالب امامت کبرا و خلافت عظماء: (3) همان طور که تاکنون ملاحظه فرمودید، تفکیک امامت از حکومت (خلافت) به معنی استقلال ذاتی خلافت از ولایت یکی از کژنگری هایی است که از سوی برخی وحدت طلبان به عنوان راه حلّ مناسبی جهت برقراری وحدت اسلامی مطرح می گردد. (4) در این کژاندیشی از دو مقام ولایت انتصابی و خلافت انتخابی سخن گفته می شود و مناسبات میان این دو مقام و متصدیان آن، بدین صورت ترسیم می گردد

ص: 136

-
- 1- عبدالکریم بی آزار شیرازی: همبستگی مذاهب اسلامی، (ترجمه مقاله «امامت و خلافت» به قلم: شیخ محمد صالح حائری مازندرانی)، ص 218.
 - 2- همو: همبستگی مذاهب اسلامی، ص 219.
 - 3- ر.ک: عبدالکریم بی آزار شیرازی: مقاله مندرج در «مجموعه مقالات کنگره بین المللی امام علی علیه السلام» ج 1، ص 63_78.
 - 4- همو: مقاله مندرج در «همبستگی مذاهب اسلامی» (چاپ سوم 1377)، ص 255 به بعد.

1_ این دو مقام با همه شئون و وظایفی که بر آنها مترتب می باشد، به طور کامل از یکدیگر جدایی داشته و هیچ فصل مشترکی میان این دو مقام وجود ندارد؛ به گونه ای که تفکیک و استقلال کاملی، میان این دو برقرار می باشد! 2_ بین این دو مقام مستقل از هم، با همه شئون و وظایف مترتب بر آنها، رابطه طولی برقرار است، لذا بین این دو سازگاری، تسالم و صلح وجود داشته و هیچ اختلافی میان صاحب منصبان این دو مقام که از حدّ گلايه فراتر رود، نمی توان یافت! چنانچه ابراز شده: «اگر هم در این باره تبادل آراء و اقوالی شده است، در غیر اساس و اصل این دو مقام بوده است... به نظر من بهتر است که حتی نام اختلاف هم بر آن نگذاریم... بلکه تنها گلايه ای بود...»!

(1) 3_ مقام ولایت از لحاظ رتبه، شئون و وظایف متصدی آن، بسیار مهم تر و والاتر از مقام خلافتی است که در این نظریه از آن به خلافت انتخابی! تعبیر می شود و در نتیجه، ورود صاحب منصب مقام ولایت به حوزه خلافت، فروتر از شأن او بوده و با توجه به ادعای برتری مقام ولایت بر خلافت، و نیز ادعای عدم توجه امام علیه السلام به حکومت، مقامی از امیرالمؤمنین علیه السلام توسط خلفا غصب نگردیده است! 4_ مقام ولایت در عصر خلافت سه زمامدار، فعال بوده و چون این جایگاه با همه شئون، اختیارات و وظایفی که به دنبال آن برای امیر المؤمنین علیه السلام مطرح می شود، مورد قبول خلفا بوده است؛ در نتیجه

ص: 137

1- همو: مقاله مندرج در «همبستگی مذاهب اسلامی» (چاپ سوم 1377)، ص 257_258.

هیچ حقی از ایشان غصب نشده و حکومت خلفا نیز غاصبانه نمی باشد! (در مسیر القای این شبهه، بیشتر بر مرجعیت علمی امیر المؤمنین علیه السلام و اعترافات خلفا به آن تکیه می شود.) با نگاهی به نقدهای وارد شده بر این دیدگاه انحرافی در خواهید یافت که یکی از مشکلات عرضه چنین دیدگاهی، تالی فاسدها و تبعات انحرافی مختلف این نوع نگاه به امامت و خلافت می باشد.

نگاه غلطی که در نهایت به حذف خلافت منصوصه از عقاید شیعه انجامیده و خلافت شورایی را به جای آن قرار می دهد.

از آن جایی که در رأس این تالی فاسدها، ادعای عدم برخورداری امام معصوم از مقام خلافت قرار دارد، با وجود همه تلاش های صورت گرفته جهت بی ارزش جلوه دادن حکومت، چنین دیدگاهی هیچ گاه مورد قبول شیعیان واقع نگردید.

از این رو شاهد ارائه تفسیر به رأی جدیدی از خلافت معصومین علیهم السلام توسط این طیف از وحدت طلبان هستیم که در آن سعی کرده اند تا با تکمیل نظریه پیشین، به رفع موانع پذیرش آن پردازند.

در این بازبینی، مقام خلافت که پیش از این به طور کامل از مقام ولایت ائمه علیهم السلام جدا می گردید، به دو بخش تقسیم شده است: بخش الف) خلافت عظاما، که آن را هم ردیف ولایت کبرای امیر المؤمنین علیه السلام قرار داده اند.

بخش ب) خلافت ظاهری، که در واقع همان خلافت انتخابی! پیش گفته است که در این شبهه، تنها همین بخش از خلافت، از مقام امامت جدا می گردد.

جهت تبیین این دو بخش، چنین ابراز گردیده: براساس این نظریه، امام علی (ع) - همچون حضرت یوسف (ع) - گذشته از برخورداری از امامت کبرا... در مدت سی سال پس از وفات حضرت (ص)، در امور سیاسی و حقوقی و اقتصادی نیز دارای خلافت عظمی بودند، هر چند لباس خلافت ظاهری را دیگری بر تن داشت.»⁽¹⁾

ویژگی های این کزاندیشی جدید درباره خلافت عظمی

ویژگی یکم

خلافت عظمی والاتر و مهم تر از خلافت ظاهری است؛ چرا که همچون سنگ زیرین آسیا، محور دولت است؛ لذا حضرت علی علیه السلام تمایلی به عهده داری خلافت ظاهری نداشتند! «آن حضرت به خوبی می دانست که اگر خلافت ظاهری را بپذیرد کسی نیست که به کار سنگین تر، یعنی وزارت، پردازد و سنگ زیرین و محور گردش آسیای دولت اسلامی... باشد.»⁽²⁾

ویژگی دوم

خلافت عظمی نافذتر و مقتدرتر از خلافت ظاهری است؛ چرا که امام علی علیه السلام در هر کجا که بخواهد می تواند در امور خلافت فرمان براند!

ویژگی سوم

خلافت عظمی، پنهان و در پشت صحنه عمل کرده و شأن آن فوق امور عادی و مقتضی عدم دخالت مستقیم در امور حکومتی می باشد!

ص: 139

1- عبدالکریم بی آزار شیرازی: مقاله مندرج در «مجموعه مقالات کنگره بین المللی امام علی علیه السلام (چاپ اول 1380)، ج 1، ص 63.

2- همو: مقاله مندرج در «مجموعه مقالات کنگره بین المللی امام علی علیه السلام»، ج 1، ص 72.

در تبیین این ویژگی‌ها چنین اظهار شده: «حضرت علی(ع) در حکم قطب و محور دولت اسلام بود، هر چند به ظاهر در پشت صحنه قرار داشت و لباس خلافت به تن دیگری بود.

به سان یوسف(ع) که هر جا را می‌خواست فرمان می‌رازد...!»(1) «امامت کبرا و خلافت عظمای امام علی(ع) اقتضا می‌کرد تا در مسئله خلافت و ریاست جمهور! و فتوحات به اظهار نظر و راهنمایی پردازد و لشکرکشی را به عهده دیگران واگذارد.»(2) طراح این کژاندیشی جدید، پس از ارائه چنین تصویری از خلافت عظمای مدعی می‌گردد که این مقام امیرالمؤمنین علیه السلام در عصر خلافت ظاهری زمامداران، فعال بوده و خلافت عظمای ایشان بلافاصله پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه وآله آغاز و اعمال گردیده است! چنانچه ابراز شده: «مولای متقیان(ع)، برخلاف بسیاری که او را خانه نشین... پنداشته‌اند، پس از رحلت رسول خدا(ص) بلافاصله امامت عظمای خلافت کبرای

خود را در پشت صحنه خلافت ظاهری آغاز فرمود.»(3) «در مدت سی سال پس از وفات حضرت(ص) در امور سیاسی و حقوقی و اقتصادی نیز دارای خلافت عظمای بود؛ هر چند لباس خلافت را دیگری به تن داشت.»(4)

ص: 140

-
- 1- همو: مقاله مندرج در «مجموعه مقالات کنگره بین المللی امام علی علیه السلام»، ج 1، ص 74.
 - 2- همو: مقاله مندرج در «مجموعه مقالات کنگره بین المللی امام علی علیه السلام»، ج 1، ص 67.
 - 3- همو: مقاله مندرج در «مجموعه مقالات کنگره بین المللی امام علی علیه السلام»، ج 1، ص 64.
 - 4- همو: مقاله مندرج در «مجموعه مقالات کنگره بین المللی امام علی علیه السلام»، ج 1، ص 63.

نخستین نتیجه غلط

از آن جایی که خلافت عظمای امیرالمؤمنین علیه السلام بلافاصله پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه وسلم آغاز گردید و همواره در طول خلافت ظاهری دیگران فعال بود؛ لذا حقی نیز از ایشان غصب نگردیده و به تراج نرفته است! چنانچه ابراز شده: «آن حضرت نه تنها در دوره پنج ساله بی که شخصاً در صحنه بود، بلکه در تمام مدت سی سال بعد از ارتحال پیامبر اکرم (ص)، امامت کبرا و خلافت عظمای داشت.» (1)

ص: 141

1- همو: مقاله مندرج در «مجموعه مقالات کنگره بین المللی امام علی علیه السلام»، ج 1، ص 78.

دومین نتیجه غلط

با توجه به تفاوت‌هایی که میان خلافت عظمای و خلافت ظاهری برقرار می‌باشد، بر عهده گرفتن خلافت ظاهری توسط افرادی غیر از امیرالمؤمنین علیه السلام، غصب مقام ایشان نبوده و حکومت آنان غاصبانه و نامشروع قلمداد نمی‌گردد!

سومین نتیجه غلط

بیعت متصدی خلافت عظمای با خلیفه ظاهری، امری عادی بوده و به طور طبیعی صورت گرفته است! چنانچه ابراز شده: «به خاطر حفظ اسلام و وحدت و آرامش، پس از مدتی خودداری، با خلفای منتخب! بیعت فرمود.»⁽¹⁾ در نتیجه، خلافت غاصبانه و نامشروع ابوبکر و عمر به عنوان یک خلافت مقبول و معتبر که زیر نظر امیرالمؤمنین علیه السلام اداره می‌شده، معرفی می‌گردد!

ص: 142

1- همو: مقاله مندرج در «مجموعه مقالات کنگره بین المللی امام علی علیه السلام»، ج 1، ص 70

آن چه تاکنون ملاحظه فرمودید، گزارشی از ادعاهای مطرح شده در این کژاندیشی جدید و حدت طلبان بود.

اما دلایل مؤلف این مقاله جهت اثبات صحّت نظریّه اش یعنی فعال بودن خلافت عظاما و اعمال آن در زمانی که دیگران لباس خلافت ظاهری را بر تن داشته اند، عبارت است از:

«نحوه... خلافت عظمای امام علی (ع) را در طول مدت سی سال بعد از پیامبر اکرم (ص) از نظر می گذرانیم... _دادن رهنمود به خلفا در امور سیاسی، اقتصادی، حقوقی و قضایی و امثال ذلک، و جلوگیری از انحرافات و اختلافات... گماردن یاران خود در کارهای اجرایی و کلیدی!»⁽¹⁾ سپس مؤلف مقاله به عنوان تبیین راه های اعمال و اجرای خلافت

ص: 143

1- همو: مقاله مندرج در «مجموعه مقالات کنگره بین المللی امام علی علیه السلام» ج 1، ص 64.

عظما، به تفصیل درباره مشاوره های خلفا با امیر المؤمنین علیه السلام، نقش امام علیه السلام و اصحاب ایشان در حکومت و فتوحات خلفا، سخن رانده است.

خاطر نشان می گردد که همه دلایل فوق را در فصل های دوم و سوم از جلد دوم کتاب به طور مشروح مورد نقد و بررسی قرار داده و به روشنی ثابت می نماییم: ادعای فعال بودن خلافت عظماء در دوران بیست و پنج سال زمامداری خلفا، جز گزافه گویی و تحریف حقایق مسلم تاریخی، نام دیگری نمی تواند بر خود بنهد.

در اینجا توجه شما را به نقدی کوتاه بر شبهه جدایی خلافت ظاهری از مقام ولایت و امامت اهل بیت علیهم السلام جلب می نمایم.

ص: 144

اشاره

جدایی ناپذیری ولایت و امامت از خلافت ظاهری استاد جعفر سبحانی در این زمینه می نویسند: «در برابر آن چه گفتیم، نظریه دیگری وجود دارد که دانشمندان شیعه روی آن تکیه کرده اند.

این نظریه می گوید: امامت یک نوع ولایت الهی است که از جانب خداوند به شخص امام داده می شود.

به تعبیری روشن تر: امامت به سان نبوت یک مقام انتصابی بوده و عهده دار آن از طرف خود خداوند تعیین می گردد.

بر این اساس، امامت همان امتداد رسالت است جز این که پیامبر پایه گذار شریعت و طرف پیک آسمانی است و امام مبین شریعت و حافظ و نگهبان او. امام، در تمام شئون جز مسئله نزول وحی، با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همگام می باشد و تمام شرایطی که برای پیامبر ضروری و لازم شناخته شده است (از قبیل علم به معارف و اصول اسلام و فروع و احکام آن و مصونیت از گناه و خطا و

اشتباه) عیناً برای امام نیز لازم و ضروری است.» (1) «منصب امامت در این مکتب، امتداد وظایف رسالت پیامبر می باشد و امام، به

تمام وظایفی که بر عهده پیامبر بوده، قیام می کند و همه را انجام می دهد.

(2) بنابراین اگر حکومت از شؤون نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله باشد و وجود این مقام در ایشان ثابت گردد، با توجه به این که امامت، امتداد رسالت و دنباله آن می باشد، هرگز نمی توان این شأن را متعلق به غیر امام معصوم علیه السلام دانسته و میان مقام امامت و حکومت تفکیک قائل شد.

لذا ادامه این نقد و بررسی را از شناخت دقیق تر شؤون پیامبر صلی الله علیه وآله پی می گیریم.

استاد جعفر سبحانی در ذیل عنوان «آیا حکومت حقه الهی بدون وجود امام معصوم امکان پذیر است؟» چنین می نویسند: «شکی نیست که یکی از شؤون پیامبران و یکی از شاخه های ولایت تشریحی پیامبران، حکومت و فرمانروایی آنان است، حکومتی که اصالتاً مربوط به خدا و نیابتاً مربوط به پیامبران و اولیاء الهی است، حکومتی که پایه های آن را دستورات واقعی خدا و عدل و دادگری تشکیل می دهد.

در امت بنی اسرائیل، حضرت داود و حضرت سلیمان به فرمان خدا دارای چنین حکومت حقه الهی بودند... حکومت به حق، همان حکومتی است که بر اساس دستورهای خدا (نه دستورهای

ص: 146

1- استاد جعفر سبحانی: رهبری امت، ص 20.

2- همو: پیشوایی از نظر اسلام، ص 3.

ظنی و تخمینی که با شک و تردید همراه است) و پیراستگی از هوی هوس استوار باشد. یک چنین حکومتی (بدون علم گسترده که از تمام حدود و خصوصیات، موضوع و حکم آن آگاه باشد، و در داوری اسیر تمایلات درونی و هوی و هوس نگردد)، بدون عصمت و علم وسیع، امکان پذیر نیست. پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وآله به نص قرآن مجید، حاکم و فرمانروا، سانس و سیاستمدار مسلمانان و قاضی و داور آنان بود... اگر مجموع آیات و روایاتی که در این زمینه وارد شده اند مورد بررسی قرار گیرند، روشن می گردد که پیامبر گرامی حاکم علی الاطلاق و قاضی و داور به حق و سانس امت می باشد به طوری که در برخی از فقرات زیارت جامعه کبیره چنین می خوانیم: *وَسَائِمَةَ الْعِبَادَةِ... امام پس از پیامبر گرامی می خواهد وظایف رسالت را ادامه دهد و حکومت و قضاوت را تعقیب نماید، باید بسان پیامبر، عالم و آگاه از تمام احکام و سنن و پیراسته از خطا و اشتباه باشد و اگر می خواهد به شکل دیگر حکومت و داوری نماید، مسأله خلافت و جانشینی منتفی گردیده، حکومتی بسان حکومت‌های عادی و قضاوتی مانند دیگر قضات جهان خواهد بود. شکی نیست که هدف از نصب امام... پر کردن خلأئی است که از درگذشت پیامبر بوجود می آید، پیامبر بر مبنای حق و از روی احکام و دستورات راستین الهی حکومت و داوری میکرد. او در تطبیق حکم بر موضوعی، اشتباه و خطا نمی نمود و حکومت او به تمام معنی، مصداق واقعی آیه «فَأَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى» بوده است.*

اکنون پس از درگذشت پیامبر، یک چنین خلأئی پدید می آید.

این خلأ نمی تواند به وسیله کسانی پر شود که از بسیاری از احکام الهی آگاهی نداشتند و در حوادث و پیشامدها دست گدایی به سوی این و آن دراز میکردند، در صورت بیچارگی و کوتاهی دست از هر جا، به ظنّ و تخمین و قیاس و استحسان، و رأی و پندار خود عمل میکردند و پرونده زندگی آنان مملو از اشتباهات و خطاهای خطرناک می باشد، بلکه باید این شکاف به وسیله شخصیت‌های والا مقامی گرفته شود که نسخه دوم پیامبر بوده و از تمام احکام و فروع اسلام آگاهی دارند و در علاج و چاره جویی برای هر نوع واقعه و پیش آمد، راه اشتباه و خطا نمی روند.

تردیدی نیست که حکومت‌های عادی و حاکم‌های معمولی نمی توانند این خلأ را پرکنند و وظایف رسالت را ادامه دهند، این جاست که وجود امام معصوم، عالم و آگاه برای ادامه حکومت حقّه الهیه و اجرا حدود و احکام خدا به صورت یک امر لازم و ضروری جلوه می کند.» (1) همچنین استاد مرتضی مطهری در این زمینه می نویسند: «نبوّت خودش یک حقیقتی است که هزاران مطلب در آن هست.

از شئون پیغمبر این است که با بودن او مسلمین حاکم دیگری ندارند و وی حاکم مسلمین هم هست... امامت در شیعه مسئله ای است تالی تلو نبوّت و بلکه از بعضی از درجات نبوّت بالاتر است... وقتی چنین حقیقتی را قبول کردیم، همان طور که تا

ص: 148

پیغمبر هست صحبت این نیست که چه کسی حاکم باشد، زیرا او یک جنبه فوق بشری دارد، تا امام هست نیز صحبت کس دیگری برای حکومت مطرح نیست... در شیعه امامت پدیده و مفهومی است درست نظیر نبوت، آن هم عالیتین درجات نبوت. «(1)» از نظر شیعه مسئله حکومت در زمان امام نظیر حکومت است در زمان پیغمبر، یعنی حکم استثنایی دارد... با قرض وجود و حضور امام در سطحی که شیعه بدان قائل است نیز مسئله حکومت یک مسئله فرعی و طفیلی است. «(2)»

نذکر

انتقاد دیگری که از لحاظ عدم رعایت ضابطه اصالت و خلوص بر این اندیشه وارد می باشد، فاصله گرفتن آن از روح اسلام و تعالیم اجتماعی آن می باشد؛ زیرا: «اصولاً تفکیک این دو مقام از یکدیگر، یک نوع مسیحی گرایی است که بر زبان همفکران این نظریه جاری شده است.

زیرا این آیین مسیحیت تحریف شده کنونی است که می گوید من مأمورم امور قیصر را به خود قیصر واگذار کنم، نه آیین اسلام؛ که سراسر قوانین آن حاکی از یک نظام کلی و همه جانبه مادی و معنوی است که می تواند نیازمندی های بشر را در زمینه امور اجتماعی و اخلاقی و سیاسی و اقتصادی تأمین کند.

آیین اسلام که ریشه و اساس و تار و پود احکام و قوانین آن را

ص: 149

1- استاد مرتضی مطهری: امامت و رهبری، ص 162_163 .

2- همان منبع، ص 147 .

سیاست انسانی که همان تدبیر امور جامعه اسلامی است تشکیل می دهد، نمی تواند مقام رهبری معنوی را از حکومت و فرمانروایی سیاسی جدا سازد... گروهی از روشنفکران در گذشته و حال تصوّر میکنند که راه اتّحاد میان دو گروه شیعه و سنی این است که این دو منصب را میان خلفا و خاندان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله تقسیم کنند، حکومت و فرمانروایی را از آن خلفا، و رهبری معنوی را از آن اهل بیت علیهم السلام بدانند، و با این راه بر نزاع هزار و چهارصد ساله خاتمه بخشند و مسلمانان را در برابر دو اردوگاه

امپریالیسم شرق و غرب متحد و نیرومند سازند.

ولی این فکر نیز خطاست، زیرا شالوده این وحدت را اندیشه باطلی که حاکی از یک نوع مسیحی گرایی یا سکولاریزم است، تشکیل می دهد. چرا ما بر خلاف تصریح قرآن این دو منصب را از هم جدا سازیم و به سان گوشت قربانی آن را قسمت کنیم؟! ⁽¹⁾ «قرآن مجید با صراحت کامل درباره حضرت لوط و حضرت یوسف میگوید که ما به آنان حکومت و فرمانروایی دادیم.

قرآن مجید درباره قضاوت و داوری حضرت داود و حکومت و فرمانروایی حضرت سلیمان و طالوت و امتیازات وی برای حکومت سخن گفته و از این راه پیامبران آسمانی را پایه گذاران

حکومت الهی و مجریان دستورهای غیبی معرفی کرده است.» ⁽²⁾ «جای هیچ تردید نیست که پیامبر گرامی صلی الله علیه وآله در حالیکه حاکم و

ص: 150

1- استاد جعفر سبحانی: رهبری امت، ص 102 - 103 .

2- همان منبع، ص 96.

فرمانروای مردم و زمامدار جمعیت بود، رهبر معنوی و پیشوای روحانی نیز بود.

آیات قرآنی، متون اسلامی و تاریخ قطعی حاکی است که پیامبر گرامی صلی الله علیه وآله از روزی که در مدینه سکونت گزید، شالوده حکومت اسلامی را پی ریزی کرد و کارهایی را که یک فرمانروای واقعی به عهده می گیرد، همه را به عهده گرفت... اسلام با دعوت به جهاد و کوشش در راه گسترش آیین توحید، و تشریح قوانین ویژه جهاد، و توصیه لزوم گسترش آموزشهای جنگی و دفاعی در میان مسلمانان و شرکت خود پیامبر در بیست و هفت نبرد و تعیین فرماندهانی برای پنجاه و پنج سریه چهره حکومت خود را نشان داد و ثابت کرد که دعوت وی... تنها یک دعوت روحی و معنوی؛ و رهبری وی منحصر به گفتن احکام و تبلیغ دین از طریق ارشاد و وعظ و اندرز نیست، بلکه دعوت و ارشاد معنوی او، همراه با تأسیس حکومت نیرومندی است (1) که بتواند پیروان خود را از گزند دشمنان صیانت کند و کتاب و آیین او را از دستبرد آنان حفاظت بنماید و ضامن اجرای قوانین آسمانی او در جامعه انسانی باشد. نظامات مالی اسلام... روشن ترین گواه بر این امر است که اسلام یک نظام جامع و کامل اجتماعی است که در تمام خصوصیات زندگی اجتماعی انسانها نظر داده است... از ابواب گسترده امر به معروف و نهی از منکر..... و همچنین مطالعه مجموع قوانین اسلام... شیوه حکومت اسلامی که پیامبر گرامی

ص: 151

1- [به عبارت دیگر نبوت رسول اکرم صلی الله علیه وآله و امامت حضرت علی همواره همراه با قدرت اجرایی می باشد و هرگز نمی توان مقام ولایت آن ها را از این قدرت اجرایی جدا ساخت.]

پایه گذار آن بود، بر هر فردی روشن می شود... (1) از منصب حکومت و زمامداری سیاسی که بگذریم، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مبین احکام الهی، بازگو کننده قوانین آسمانی و روشن کننده اهداف آیات قرآنی می باشد... پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله او علاوه بر تلاوت آیات قرآن، مأمور بود که مفاهیم و مضامین آن آیات را نیز توضیح دهد... آن حضرت به حکم قرآن، آموزگار کتاب آسمانی و معلم دستورات حکیمانه الهی است...» (2) «پیامبر گرامی در دوران زندگی خود، این دو مقام (فرمانروایی و اجرای احکام، ارشاد و تبلیغ احکام) را دارا بود و به طور مسلم پس از درگذشت پیامبر، نیاز جامعه اسلامی به وجود شخصی که امور مربوط به این دو مقام را اداره کند، همچنان به قوت خود باقی بود.

اکنون باید دید چه شخصی حائز شرایط ویژه تصدی این دو مقام بوده، می تواند زمام امور را در این دو مورد به دست بگیرد؟ روشن است که بیان احکام و ارشاد مردم به حلال و حرام الهی و رهبری مردم به فضائل اخلاقی و سجایای انسانی، و در یک کلام: رهبری دینی و زعامت امور معنوی، در گرو عصمت و مصونیت از خطا و گناه و علم وسیع و گسترده می باشد.

زیرا پیشوایی مطلق بر مردم، به نحوی که گفتار و رفتار فرد پیشوا، هادی و راهنمای آنان باشد، نیاز به پاکدامنی و پرهیزگاری مطلق (که آن را عصمت

ص: 152

1- همان منبع، ص 94-97.

2- همان منبع، ص 94-97.

می نامیم) و همچنین به علم وسیع و گسترده دارد.

به تعبیر دیگر: پیشوای جامعه اسلامی بایستی احکام و فروع و اصول آیین را درست و کامل بداند و در غیر اینصورت نمی تواند راهنمای مطلق و زعیم الهی در میان مردم باشد و... راهنمایی مطلق بدون عصمت امکان پذیر نیست.» (1)

نقدی دیگر

نکته دیگری که نباید از نظر دور داشت این است که این شبهات علاوه بر صدمات جبران ناپذیری که بر پیکره عقاید حقه تشیع وارد می آورد و نسل آینده را در تفکیک حق و باطل با تردید مواجه می سازد، از بُعدی دیگر منجر به ترویج تفکری می شود که تنها بر این اندیشه می توان نام «جدایی دین از سیاست» نهاد.

«اسلام آئینی است جامع و شامل همه شئون زندگی بشر، ظاهری و معنوی... اسلام نظامی توین و طرز تفکری جدید و تشکیلاتی تازه عملاً به وجود آورد. در عین این که مکتبی است اخلاقی و تهذیبی، سیستمی است اجتماعی و سیاسی.

اسلام معنی را در ماده، باطن را در ظاهر، آخرت را در دنیا و بالاخره مغز را در پوست و هسته را در پوسته نگهداری می کند. انحراف خلافت و حکومت از مسیر اصلی خود، دستگاه خلافت را به منزله پوسته بی مغز و قشر بدون لب در آورد... این جا بود که سیاست از دیانت عملاً جدا شد، یعنی کسانی که

ص: 153

حامل و حافظ موارث معنوی اسلام بودند (1) از سیاست دور ماندند و در کارها دخالت نمی توانستند بکنند و کسانی که زعامت و سیاست اسلامی در اختیار آنها بود (2) از روح معنویت اسلام بیگانه بودند و تنها تشریفات ظاهری را... اجرا می کردند... از این جاست که می توان فهمید بزرگترین ضربتی که بر پیکر

اسلام وارد شد از روزی (3) شروع شد که سیاست از دیانت منفک شد... این بود خطر بزرگ بر عالم اسلام، و بزرگترین آرزوی هواخواهان ترقی اسلام باید توأم شدن سیاست و دیانت باشد.

نسبت این دو با هم نسبت روح و بدن است. این روح و بدن، این مغز و پوست باید به یکدیگر بیوندند... اهتمام اسلام به امر سیاست و حکومت و جهاد و قوانین سیاسی برای حفظ موارث معنوی و... است.

اگر این پوست از این مغز جدا باشد، البته مغز گزند می بیند و پوسته خاصیتی ندارد...» (4)

ص: 154

1- [ائمه عليهم السلام].

2- [غاصبان خلافت].

3- [ایام شکل گیری سقیفه بنی مساعده].

4- استاد مرتضی مطهری: امامت و رهبری، ص 31_32.

«مسئله امامت از جنبه زعامت و حکومت اینست که حالا بعد از پیغمبر مانند زمان ایشان معصوم وجود دارد و پیغمبر وصی برای خود [به تعیین خداوند متعال] معین کرده است که او در سطح افراد دیگر نیست و از نظر صلاحیت مثل خود پیغمبر استثنایی است، دیگر جای انتخاب و شورا و این حرفها نیست.

همان طور که در زمان پیغمبر نمی گفتند که پیغمبر فقط پیام آور است و وحی به او نازل می شود، تکلیف حکومت با شورا است و مردم بیایند رأی بدهند که آیا خود پیغمبر را حاکم قرار دهیم یا شخص دیگر را، بلکه اینطور فکر می کردند که با وجود پیغمبر، این بشر فوق بشر که در مرحله ای است که با عالم وحی اتصال دارد، اصلاً این مسئله مطرح نیست، بعد از ایشان نیز جای این سخنان نیست.

زیرا پیغمبر صلی الله علیه وآله اوصیای دوازده گانه ای داشته است که... با وجود چنین کسانی برای بیان احکام اسلامی، دیگر جای انتخاب و شورا و این حرفها نیست.

آیا ما شخص معصوم از خطا و عالم به تمام معنا داشته باشیم که حتی امکان اشتباه هم برایش وجود ندارد و با این حال برویم شخص دیگری را به جای او انتخاب کنیم؟! گذشته از این که چون علی علیه السلام به مقام امامت به این معنی که عرض می کنم تعیین شده است، فهدراً مقام زعامت دنیوی هم شأن او خواهد بود، پیغمبر برای همین مقام هم تصریح کرده است.

اما پیغمبر که علی علیه السلام را برای این مقام تصریح کرده به خاطر

اینست که علی علیه السلام آن مقام دیگر را واجد است...» (1) زیرا: «در شبکه امامت مطرح است. یک شأن امام حکومت است و البتّه با وجود امام معصوم جای حکومت کردن کس دیگری نیست، همینطور که با وجود پیغمبر اکرم جای حکومت کردن کس دیگری نیست و پیغمبر اکرم، علی علیه السلام را برای امامت [به دستور و نصب الهی] تعیین کرده است که لازمه (2) امامت، حکومت کردن هم هست و گذشته از این، در مواقعی به خود حکومت هم تصریح کرده ولی بر مبنای این که امام بعد از من اوست.» (3) لذا: «امامت در میان شیعه در سطحی بالاتر از حکومت مطرح است که حکومت یکی از شؤون امامت خواهد بود و آن سطح بالاتر، سطح بیان و توضیح اسلام و مرجع بودن برای احکام دین است در سطح عصمت و خطاناپذیری.

ما میگوییم یکی از شؤون پیغمبر اکرم حکومت بود... ولی این حکومت، حکومت از ناحیه مردم و حقّی نبود که مردم به او داده باشند، حقّی بود که خدا به او داده بود به دلیل این که او بشری بود فوق بشرهای دیگر.

[به عبارت دیگر پیغمبر صلّی الله علیه وآله] به دلیل این که مبین احکام الهی بود و با عالم غیب اتّصال معنوی داشت، حکومت هم در میان مردم داشت... ما می گویم در میان شیعه

ص: 156

1- استاد مرتضی مطهری: امامت و رهبری، ص 80 - 81.

2- [یعنی: حکومت تالی تلو امامت ائمه علیهم السلام است و یکی از شؤون آن می باشد.]

3- همان منبع، ص 81.

مسئله دیگری مطرح است که اگر آن مسئله را ثابت بکنیم، حکومت هم خود بخود ثابت شده است. ما مقامی تالی مقام نبوت قائل می شویم که با وجود و حضور آن مقام، دیگر سخنی از حکومت غیر مطرح نیست.

همینطور که با وجود پیغمبر سخنی از حکومت غیر مطرح نیست، با وجود امام در سطحی که شیعه معرفی می کند نیز سخن حکومت غیر مطرح نیست... با وجود و حضور امام در سطحی که شیعه می گوید تکلیف مسئله حکومت خود بخود مطرح و روشن شده است.»
[\(1\)](#)

ص: 157

1- همان منبع، ص 112-113.

اشاره

کم ارزش جلوه دادن حکومت در کنار امامت

مقدمه

پس از آن که به شبهه تفکیک امامت از حکومت پاسخ گفتیم، نوبت به بررسی دومین نوع از شبهاتی می رسد که در همین راستا مطرح گردیده و همان هدف اصلی در شبهه گذشته (یعنی اثبات وجود صلح، تسالم و رضا میان علیه السلام و خلفا) را تعقیب می نمایند.

این شبهه را در قالب این قبیل اظهارات می توان به دست آورد: «مقام ولایت منصوص امیرالمؤمنین علی (ع) از سوی خدا و پیامبر (ص) آنقدر والاست که این مقامات ظاهری! و خلافت‌های انتخابی! در برابرش به آبی متعفن و یا لقمه ای گلوگیر می ماند و از کهنه کفشی و آب بینی گوسفندی بی ارزش تر است.» (1)

ص: 158

1- عبدالکریم بی آزار شیراز: سیمایی امام متّین، ج 6، ص 8.

او در پشت صحنه! وصی پیامبر(ص) و ولی الله و خلیفه الله بود و شأنش بالاتر از آن بود که در رقابتهای انتخاباتی! برای خلافت ظاهری شرکت و تلاش کند.»(1) «حضرت امیر(ع) با این که بنا بر آیات قرآن و تعیین و تأکید چندین باره پیامبر اکرم، خلیفه و جانشین پیامبر(ص) بود ولی روحش آن چنان بالاتر از این مقامات بود که... فرمود: زمامداری بر مردم همچون آبی متعفن و یا همانند لقمه ای است که گلوگیر می شود... حضرت امیر مدّت کوتاهی از بیعت با ابوبکر خودداری فرمود، ولی سرانجام با نظر بلندی که داشت با وی بیعت کرد.»(2) همان طور که ملاحظه می شود در این نقل آخر بر خلاف سایر اظهارات نویسنده آن که ذاتاً امامت و خلافت را جدای از یکدیگر دانسته و بر آن اساس به بی ارزشی خلافت استدلال کرده است؛ بر این نکته تصریح می گردد که خلافت و حکومت حقّ مسلم و شرعی امیر المؤمنین علی علیه السلام می باشد؛ ولی متأسفانه در ادامه، با مایه گذاشتن از روح بلند آن حضرت علیه السلام حکومت را چنان نزد ایشان بی ارزش و ناچیز جلوه داده که هرگز به برائت(3) آن حضرت علیه السلام از غاصبین حکومت و ربایندگان حقّ خدادادی اش نیانجامد و در نتیجه غصب این حقّ، موجبات نقض صلح و سالم بین دو طرف را فراهم نیاورد!

ص: 159

1- همو: سیمای امام متّین، ج 6، ص 12 .

2- همو: مشعل اتحاد، ص 20 .

3- متأسفانه ابراز کننده این دیدگاه، از برائت که به معنای بیزاری و دوری جستن از مخالفان و دشمنان دین خدا است، با لفظ کینه یاد نموده که در عرف ما به نوعی دلگیری مذموم و غیر خداپسندانه معنا می شود و بدین ترتیب سعی در هدم این رکن السیل تشیع دارد. (در ادامه این نوشتار در این باره بیشتر خواهیم نگاشت.)

همان طور که ملاحظه می شود، با این نوع نگاه به حکومت، بار دیگر نتایج غلط شبهات پیشین حاصل می گردد که عبارت بودند از: الف) بیعت اختیاری آن حضرت علیه السلام با خلفا که به دلیل بلند نظری ایشان می باشد؟! ب) عدم غاصب بودن خلفا که به زعم آنان، شیعه آن را داغ میکنند! زیرا حکومت، حقی بود که امام علیه السلام آن را بی ارزش می دانست و لذا به خاطر غصب آن کدورتی از خلفا به دل نگرفت؟! ج) وجود صلح و تسالم و رضا میان امام علیه السلام و خلفا؟! در همین راستا مطرح شده است: «او حکومت را در خدمت دین و عدالت می خواست و گرنه برای ولایت! خود ارزشی به اندازه لنگه کفش کهنه اش هم قایل نبود.» (1)

نقد و بررسی

همان طور که ملاحظه می شود: «ایشان با این خطای سهوی یا عمدی، اختلاف در بحث امامت را به اختلافی در امر حکومت و زمامداری تنزل داده اند.

باید توجه داد که فروکاستن این چینی بحث، علاوه بر این که تسامح علمی غیرقابل قبول است و تالی فاسدهای زیاد دارد، چیزی جز وحدتی خیالی عاید نمی کند.

این که گفته می شود امامت و ولایت دو جنبه دارد: یکی معنوی و تکوینی و یکی زمامداری، آنگاه بگوئیم اولی قابل غصب نیست (2) و دومی هم چیز مهمی نیست، (پس اختلاف و

ص: 160

1- محمد جواد حجّتی کرمانی: روزنامه اطلاعات، مورخ 26 خرداد 1379 .

2- [فراموش نشود که این مقام قابل انکار است.]

دعوایی نداریم!]]... این علمی بحث کردن نیست... و بنظر می رسد... جمله ای که از امیرالمؤمنین علیه السلام با تغییر یک کلمه زمامداری به ولایت نقل کردند، چندان هم سهو آمیز نبوده، بلکه میانبری برای رسیدن به وحدت بوده است. «(1) نکته دیگری که در این زمینه باید خاطر نشان نمود این است که: حکومت و خلافت الهیّه، مقامی خدادادی است که بستر مناسب را جهت هدایت، رشد، تکامل معنوی و سعادت دنیوی و اخروی بندگان فراهم می آورد و جامعه را به سوی رستگاری سوق می دهد، از این رو هرگز چنین حکومتی نمی تواند برای امیرالمؤمنین علی علیه السلام بی ارزش باشد؛ زیرا چنین رویکردی به معنای بی اعتنائی به مقام و منزلتی است که خدای متعال ایشان را در آن جایگاه قرار داده و مسئولیت آن را بر عهده ایشان نهاده است.

درست است که اعمال ولایت هدایت از سوی امام علیه السلام منحصر به این نیست که حکومت در اختیار ایشان باشد؛ اما نباید از یاد بُرد که وجود حکومت، زمینه تحقق این هدایت را به درجه تمام و کمال فراهم می آورد؛ آن چنان که با ظهور امام زمانی علیه السلام رُخ می نماید.

غصب حکومت نه تنها بر مبنای انکار امامت و ولایت صورت گرفت؛ بلکه زمینه فراموشی، انگار و روی برتافتن امت از امام علیه السلام را که باب عبودیت، هدایت و در نتیجه راه رستگاری اخروی می باشد فراهم آورد.

دنیا از نظر امیرالمؤمنین علیه السلام بی ارزش است و حکومتی که بنای آن بر دنیا داری باشد (چنانچه در عقاید اهل سنت درباره خلافت مندرج

ص: 161

است) از نظر ایشان هیچ ارزشی ندارد، مگر آن که برای آن حضرت علیه السلام موجبات برپایی حق و نابودی باطلی را فراهم نماید.

به عبارت دیگر خلافت و حکومتی از نظر امام علیه السلام بی ارزش است که بنای آن بر دنیا خواهی و روش رسیدن به آن بر نقض نصّ الهی استوار باشد و این نوع دستیابی به حکومت، در طول دوران حکومت غاصبانۀ خلفای ثلاث در ذهن مردم نقش بسته بود.

در واقع آنها از حکومت چیزی جز جنبۀ مادی آن (یعنی دنیاداری) را درک نمی نمودند.

درست بر اساس همین گزنگری بود که امت پس از به ستوه آمدن از تبعیض ها و بی عدالتی های عثمان به سوی امام علیه السلام روی آورد.

این رویکرد به عنوان رجوع به فردی که پیامبر صلی الله علیه وآله وی را از طرف خداوند سرپرست امت اسلامی قرار داده بود، صورت پذیرفت؛ بلکه تحت عنوان انتخاب صحابه ای بود که در اجرای عدالت استوار است.

چنین رجوعی درست به معنای فراموشی نصّ الهی در زعامت و رهبری امت اسلامی است.

اساس حکومتی که تشکیل آن از امیرالمؤمنین علیه السلام خواسته شد و امام علیه السلام به موجب دستورالعمل حکیمانۀ الهی و استحقاق خدادادی، آن را پذیرفتند، بر انکار ولایت و غصب حقّ آن حضرت صلی الله علیه وآله (یعنی اوج مفهوم دنیا پرستی) استوار بود.

مسلم است حکومتی که این گونه پایه های آن استوار گردد، برای امام علیه السلام ارزشی ندارد؛ وگرنه آن حضرت علیه السلام در مسیر احقاق حقّ خدادادی و ضایع شده خود کوشش های فراوانی نمودند که با هجوم و حشیانه به بیت فاطمه علیها السلام خاموش گردید.

اشاره

خارج نمودن امامت از اصول دین و قراردادن آن به عنوان اصل مذهب

مقدمه

به این شبهه دقت فرمایید: «...اختلاف در امامت هم اختلاف در اصول دین نیست.

لذا از ابتدا هم به ما یاد داده اند که اصول دین سه تاست و اصول مذهب دو تاست، اصول مذهب را از اصول دین جدا کرده اند.»⁽¹⁾

یکی از تقسیم بندی های متداولی که ریشه در تعالیم اسلام ندارد ولی امروزه بسیار به کار برده می شود، تفکیک مباحث عقیدتی به «اصول دین و اصول مذهب» یا به تعبیر دیگر وحدت طلبان، تفکیک به مسائل اصلی (اشتراکی!) و فرعی (اجتهادی!) است.

ص: 163

1- محمد واعظ زاده خراسانی: پیام وحدت، ص 258.

چنین به نظر می‌رسد که این تقسیم‌بندی ریشه در اندیشه وحدت اسلامی داشته و یا دست کم در این مسیر کاربرد بسیار زیادی دارد؛ زیرا بر اساس این چیدمان، مبحث امامت که وجه اختلاف اعتقادی میان مکتب اهل بیت غلیهم السلام و مکتب خلفا می‌باشد از شمول مسائل اصلی و اساسی اسلام خارج گردیده! و به یک مسأله فرعی تبدیل می‌شود؛ لذا اختلاف نظر درباره آن اجتهادی و خارج از محدوده اصول مشترک میان فرق اسلامی خواهد بود! چنانچه اظهار گردیده: «خلافت اسلامی _ به این معنا که اسلام دارای حکومت است و سیاست از ارکان اسلام است و قهر نیازمند متصدی هم هست _ اینها از اصول مشترک اسلامی است... اما در مقام تفصیل بحث می‌شود که... این را باید یک مسئله فرعی بدانیم و نباید بگوییم با آن اصل ناسازگار است... مثلاً شیعه و سنی با این که در مصداق خلیفه اختلاف دارند... این که بر سر مسئله مصداق خلافت دعوا کرده اند نشان می‌دهد که اصل خلافت و سیاست مفروغ عنه بوده است... اما این که چه کسی باید متصدی این مقام شود بحثی فرعی است.»⁽¹⁾ «بعضی از آن روایات ناظر به ولایت به همان معنای خاص شیعی است... ولایت به این معنا، فرعی اعتقادی است.»⁽²⁾ «به نظر من کسانی که امروزه می‌گویند در اسلام سیاست و حکومت

ص: 164

-
- 1- محمد واعظ زاده خراسانی: مصاحبه با فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی 9 و 10، بهار و تابستان 8، ص 12 و ص 13 و ص 18
 - 2- همو: مصاحبه با فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی 9 و 10، بهار و تابستان 80، ص 18.

نیست، انحرافشان از اسلام، بیشتر از کسانی است که می گویند مثلاً علی خلیفهٔ بلافصل نبوده است؛ برای این که این مسئله نسبت به آن مسئله، فرعی است.»! (1) وحدت طلبان با طرح چنین تقسیم بندی ای می توانند بحث امامت را که عمده ترین اختلاف عقیدتی میان فرقه های اسلامی است، به کناری انداخته و به بهانه هایی همچون اصول مذهب و یا اجتهادی و فرعی بودن این مبحث، آن را در حاشیه ای بسیار دور قرار دهند.

چنانچه اظهار گردیده: «اما مسایل دیگر که در آنها اختلاف بین مذاهب است، از اصول مذهبند، هر مذهبی برای خودش اصولی دارد.»! (2) و به هر حال در هر فرقه ای از این نوع عقاید جانبی و غیر اصلی که ربطی به مسائل اساسی اسلام ندارد، می توان یافت؟! چنانچه ابراز شده: «تنها اختلافی که در آغاز امر به وحدت صف اسلامی زیان وارد آورده، همانا موضوع ریاست عالیّه مسلمانان بود که... از مسائل درجهٔ دوم دینی بوده که با وحدت اصول و هدف مخالفت پیدا نمیکرده، بلکه اختلاف در آن به وحدت صف مسلمین تنها ضرر می زده است.»! (3) به عبارت دیگر امامت در مقابل اصول دین، تنها یک فرع اعتقادی است.

زیرا بر اساس این ادّعا_ اسلام آن را به عنوان یک اصل، معتبر ندانسته است!؟

ص: 165

1- همو: مصاحبه با فصلنامهٔ هفت آسمان، شمارهٔ پیاپی 9 و 10، بهار و تابستان 80، ص 15.

2- همو: ندای وحدت، ج 27.

3- محمّد محیط طباطبائی: سید جمال الدین اسدآباد و بیداری مشرق زمین، ص 169.

از سوی دیگر، طرح این تقسیم بندی همه فرقه های اسلامی را در مسائل اساسی و اصول دین اسلام مشترک جلوه می دهد و همگی را از اتصال به ریشه اسلام بهره مند می سازد! (1) و بدین ترتیب گامی دیگر در جهت وحدت برداشته می شود.

چنانچه اظهار شده: «مسلمان کسی است که آن چه را اسلام از اصول و فروع (2) معتبر دانسته، پذیرفته و بدان معتقد باشد و آن اصول سه تاست: توحید و نبوت و معاد... بنابراین امامت اصلی از اصول اسلام نیست، بلکه اصلی است از اصول مذهب شیعه؛ پس منکر آن در صورتیکه به توحید و نبوت و معاد معتقد باشد، مسلمان است، اما شیعه نیست. (3)»! امامت از اصول مذهب است نه اصول دین و انکار آن باعث خروج از

ص: 166

1- برای آشنایی با دیگر مذاهب اسلامی به کتاب «حقیقت گمشده»، تألیف: شیخ معتصم سید احمد که آن را پس از هدایت به مذهب حقه جعفری نگاشته است، مراجعه فرمایید.

2- «فروع ضروری دین عبارت است از هر حکمی که همه مذاهب اسلامی بدون تفاوت بر آن اتفاق دارند، مانند وجوب نماز و روزه و حج و زکات، حرمت ازدواج با مادر و خواهر و این قبیل چیزها.» (محمد جواد مغنیه: مقاله ضروری های دین و مذهب، مندرج در کتاب همبستگی مذاهب اسلامی.) [نکته جالب این جا است که یکبار معیار اصول و فروع بودن را «آن چه را اسلام از اصول و فروع معتبر دانسته» در نظر گرفته اند؛ ولی در این جا به «اتفاق مذاهب اسلامی» استناد نموده اند! به نظر می رسد در تشخیص اصول نیز همین معیار اخیر مدنظر بوده است!]

3- [با توجه به آن چه در بحث مربوط به اصول ایمان و اسلام گفتیم، دستیابی به این نتیجه، نمی تواند توجیهی جهت در حاشیه قرار دادن امامت محسوب شود.]

اسلام نتواند بود...»⁽¹⁾ در یک نگاه کلی می توان گفت: پس از تفسیر اخیر درباره جدایی امامت و خلافت؛ «تفسیر نوع دوم در جهت تقریب و همبستگی، در مهمترین مسئله اختلافی یعنی امامت، از طرف استاد محمد جواد مغنیه ارائه شده است.

او می گوید امامت از اصول دین اسلام نیست، بلکه اصل مذهب تشیع است... امامت از ضروری های مذهب شیعه است که به اصول بازگشت می کند.»⁽²⁾

نقد و بررسی

هنگامی که درباره استخوان بندی و ساختمان وجودی دین اسلام سخن می گوئیم، تعالیم دین اسلام را می توان به دو دسته زیربنا و روبنا تقسیم نمود؛ در این تقسیم بندی برخی تعالیم دینی اعم از تکلیفی یا عقیدتی نسبت به سایر آموزه های رفتاری با اعتقادی، در جایگاه زیربنا قرار دارند که در روایات اهل بیت علیهم السلام به آنها اساس اسلام یا اصول دین گفته اند و معنایی کاملاً متفاوت با تعریف متداول از اصول دین دارد در این جا و بر این مبنا، به آن دسته از تعالیم دینی اساس یا اصول دین گفته می شود که ریشه و بنای اسلام بر آنها قرار یافته است، نه این

ص: 167

-
- 1- دکتر علی شریعتی: تشیع علوی و تشیع صفوی (مجموعه آثار 9)، ص 75، نقل قول به عنوان عقیده شیعه علوی؛ به نقل از: شیخ محمد جواد مغنیه: مقاله ضروری های دین و مذهب، مندرج در کتاب «همبستگی مذاهب اسلامی».
 - 2- سید احمد موثقی: استراتژی وحدت، ج 2، 204.

که چون ظاهر آن عقیده_ دونه حتّی محتوای آن_ وجه اشتراک فرّق اسلامی است، بدان اصول دین گویند ابر اساس آن چه ذکر شد، شیعه معتقد است که امامت جزء اصول و

پایه های اساسی دین اسلام می باشد؛ بلکه در دین اسلام هیچ اصلی بدین رتبه و جایگاه نمی رسد.

در این جا به برخی نمونه ها در کلمات محققین شیعه اشاره می نماییم: «پوشیده نیست که اصل چیزی، همان ریشه و اساس آن است که بنایش را روی آن می سازند، بنابراین اصول دین چیزی است که ساختمان دین روی آنها بنا می گردد... اعتراف به امام نیز چنین است به دلیل قرآن و سنّت.» (1)

«امامت و پیشوایی در مکتب شیعه، جزء اصول دین بوده و از نظر لزوم اعتقاد، در ردیف توحید و نبوت و معاد قرار دارد...» (2)

«ما شیعیان وقتی که می خواهیم اصول دین را بر طبق مذهب شیعه بیان بکنیم... امامت را جزء اصول دین می شماریم.» (3)

«ما معتقدیم که امامت یکی از اصول دین است که ایمان جز با اعتقاد بدان تمامیت نمی یابد.» (4) «بی شک و تردید تنها راه دست یابی به عناصر اصلی «معارف» یعنی آن چه شناختن و اعتقاد به آن در متن دین لازم است،

ص: 168

1- علامه شیخ محمد حسن مظفر: دلائل الصّدق، ج 2، ص 29 .

2- استاد جعفر سبحانی: پیشوایی از نظر اسلام، ص 3 .

3- استاد مرتضی مطهری: امامت و رهبری، ص 45 .

4- علامه شیخ محمد رضا مظفر، عقائد الأمامیّة، ص 94 .

تنصیص و تبیین صریح شارع اقدس اسلام حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله می باشد.

وما وقتی به سراغ بیان روشن آن حضرت میرویم می بینیم آن رسول گرامی به امر حضرت حق، اصیل ترین پایه از پایه های دین را از بُعد اثر گذاری در نجات اخروی انسان، اصل

«اعتقاد به امامت» امام معصوم منصوب از سوی معبود _ عزّ و علا _ می داند و بس! تا آن جا که مرگ بدون معرفت و شناخت او را مرگ جاهلیتی یعنی همچون مردن مردم عهد جاهلیت و کفر و شرک می شناسد... یعنی چنین فردی به حقیقت توحید و وحی و نبوت انبیا نرسیده و از هدایت آسمانی قرآن بهره ای نبرده و زندگیش زندگی اسلامی و قرآنی نبوده است، هر چند معتقد به تمام عقاید حقّه و متّصف به تمام صفات فاضله و عامل به تمام اعمال صالحه بوده و در تمام مدّت عمر از اسلام و قرآن و روزه و نماز و مسجد و محراب و حجّ و زکات و جهاد، جدایی نداشته است!» (1) «حاصل آن که: اصل اعتقاد به امامت و ولایت علی امیرالمؤمنین و دیگر ائمّه معصومین علیهم السلام پشتوانه و ارزش بخش به تمام اصول و فروع دین از عقاید و اخلاق و اعمال می باشد و بدون آن تمام عناوین دینی... از ارزش و اعتبار الهی ساقط است و همچون «صفر» است که اگر صد هزار از آن، کنار هم چیده شوند، تا دنبال عددی قرار نگیرند اصلاً به حساب نمی آیند!

ص: 169

1- استاد سیّد محمّد ضیاء آبادی: در جستجوی علم دین، ص 131 - 132.

همچنین نظامات اعتقادی و عملی دین تا به دنبال «اصل امامت» قرار نگیرند و با سلک «ولایت اهل البیت علیهم السّلام» تنظیم نگردند، در پیشگاه حضرت معبود _ عزّوجلّا_ اصلاً به حساب نمی آیند و ارزش و اعتباری پیدا نمی کنند.» (1) «از این تقسیم بندی عرفی و مشهور که اعتقاد به ولایت و امامت در اصول مذهب قرار گرفته، برخی به غلط این نتیجه را گرفته اند که اعتقاد به امامت و ولایت اهل بیت علیهم السّلام ضرورت اسلامی نداشته، ایمان اسلامی بدون آن امکان پذیر است! در حالی که

نصوص دینی خلاف این دیدگاه را اثبات می کند... پس امر ولایت از همه واجبات دینی اوجب و از یکایک فرائض الهی مهم تر است... نکته قابل توجه این جا است که از پنج رکن

نماز، زکات، روزه، حجّ و ولایت... در چهار اصل آنها عذر موجه افراد در ناچارها پذیرفته است و شارع مقدّس تخفیف قائل گردیده است، مثل این که در سفر، نماز شکسته شده، زکات تا زمانی که مال به حدّ نصاب نرسد واجب نبوده، روزه بر بیمار و مسافر و پیر واجب نیست، حجّ به شرط استطاعت واجب می باشد؛ ولی ولایت با هیچ عذری از دوش افراد برداشته نشده، در همه شرائط و حالات افراد به معرفت و اطاعت امام، موظّف بوده و بدان آزموده میگردند.» (2)

ص: 170

1- همان منبع، ص 146_ 147 .

2- دکتر هادی قندهاری: آثار اعتقاد به امام زمان علیه السّلام، ص 11_ 13 .

اشاره

حذف برائت از تعالیم شیعه (1)

مقدمه

اشاره

در معارف اسلامی بحث «تبری» همدوش و همراه با بحث «تولی» یعنی اعتقاد به امامت و ولایت اهل بیت علیهم السلام مطرح شده و به همان میزان مورد تأکید و سفارش قرار گرفته است.

برائت از دشمنان اهل بیت علیهم السلام جایگاهی همدوش با بحث ولایت دارد و این دو لازم و ملزوم یکدیگراند. تحقق «تولی» که به معنای اعتقاد به امامت و ولایت اهل بیت رسول صلی الله علیه وآله و رکن اصیل دین است، مشروط به یک امر بسیار عظیم و خطیر می باشد و آن مسأله «تبری» است؛ به گونه ای که دین داری بدون آن تحقق نمی یابد.

ص: 171

1- کلیات مطالب مندرج در این مقدمه از دو کتاب ارزشمند «در جستجوی علم دین»، تألیف: استاد سید محمد ضیاء آبادی و «معرفت امام عصر علیه السلام، چاپ سوم»، تألیف: دکتر سید محمد بنی هاشمی اقتباس گردیده است.

رکن و اصل «تبری» به معنای: «به انحراف و گمراهی مخالفین با اهل بیت علیهم السلام معتقد بودن؛ در دل از آنها ناخشنود و ناراضی بودن؛ در گفتار از آنها اظهار جدایی نمودن و در عمل از راه و رسم و آیین و مذهبشان دوری و بیزاری جستن» می باشد.

بنابراین با وجود چنین اصلی در دین، هرگز نمی توان از «اختلافات دوستانه» و «رفتار صمیمانه» اولیای خدا با دشمنان دین خدا سخن به میان آورد و بانفی وجود حالت مذموم

«کینه و دشمنی» در اولیای خدا (1)، برائت را تعطیل نمود و منکر وجود آن در اولیای دین شد، چراکه؛ «تبری» بیزاری و دوری جستن از دشمنان خدا و دشمنان اولیای خدا، در راه خدا و به امر خدای تعالی می باشد. لذا به هیچ روی در برائت جستن، هواهای نفسانی و حالت های پست روحی و رنگ غیرالهی که در عرف ما از آنها به «کینه» و «دشمنی» و... یاد می شود، وجود ندارد. محور حبّ و بغض ها در برائت، دوستی و دشمنی افراد با دین خدا و اولیای خدای متعال و اساس برائت مبتنی بر خدا محوری است.

برائت به هیچ روی همانند حبّ و بغض های مادی و دنیوی، برخاسته از مصالح و منافع شخصی نبوده و اصولاً با این گونه حالات نفسانی که در زندگی روزمره افراد مشاهده می شود، قابل قیاس نیست.

به کار بردن امثال این تعبیّرات چیزی جز استفاده از الفاظ نامناسب و یا کاربرد نابجای الفاظ _ کَلِمَةٌ حَقٌّ يُرَادُ بِهَا الْبَاطِلُ _ جهت کوبیدن «اصل برائت» که اساس آن مبتنی بر خدا محوری در حبّ و بغض ها است، نمی باشد.

ص: 172

1- کینه و دشمنی تنها نسبت به مؤمنان مذموم است، نه نسبت به دشمنان دین.

از سوی دیگر، لازمه تحقق دین داری، شناخت هدایت است که برای دست یابی به هدایت، ناگزیر باید ضلالت و اهل آن را نیز شناخت.

هم بدعت گذاران را باید شناخت و هم با بدعت ها باید آشنا بود تا بتوان بر این اساس، حساب دین را از غیر دین جدا کرد.

به عبارت دیگر، اگر بخواهیم دین را به عنوان روش صحیح بندگی خدا به دست آوریم و بدان عمل کنیم، ناگزیر باید دشمنان دین را بشناسیم و کارهایی را که در جهت منحرف کردن راه دین انجام داده اند بدانیم و به دیگران بیاموزیم.

در واقع آن چه لازم است شناخت گمراهی ها و انحرافات از اصل دین می باشد و آشنا شدن با پیشوایان ضلالت و معرفی آنان به جامعه اسلامی از این جهت که ما را از بدعت ها و کجروی های ایشان آگاه می سازد و دور نگاه می دارد، ضروری است.

از این رو طرح چنین مباحثی در واقع از لوازم تحقیق و جستجوی در علم دین و پژوهش جهت درک معارف اسلامی بوده و هرگز نمی توان بر دستاورد این کاوش های علمی نام

«اهانت، جسارت، بدزبانی و هتک حرمت» نهاد و به این بهانه ها از طرح این قبیل مباحث و نتایج مهم آن نهی نمود.

سؤالی که در این جا به ذهن می رسد این است که: وحدت طلبانی که از مرز اتحاد سیاسی پا را فراتر نهاده و عملاً در مسیر تزیب در عقاید اهل سنت جهت ایجاد «وحدت اسلامی» حرکت می کنند، از طریق القای چه شبهاتی سعی دارند تا برائت را از تعالیم تشیع حذف کنند؟

در پاسخ باید گفت:

با توجه به آن چه تاکنون درباره روند حرکت علمی _ فرهنگی جهت ایجاد وحدت اسلامی مطرح نموده و مورد نقد و ارزیابی قرار دادیم، در افکار و دیدگاه های وحدت طلبان افراطی پنج محور عمده را می توان یافت که در نهایت به طور مستقیم و یا غیر مستقیم با اصل تبری به تعارض می رسند و عبارت اند از:

الف) «استفاده از تفکر انحرافی سکوت به بهانه رعایت ادب اسلامی»؟!

چنانچه اظهار گردیده است که: «مگر می شود به مقدّسات یک میلیارد مسلمان توهین کرد و در عین حال مدّعی وحدت اسلامی شد.»! (1) «هیچ منطقی قبول نمی کند ما اجازه داشته باشیم از طریق رسانه های گروهی خودمان و به وسیله گویندگان و نویسندگان مان به بزرگان اهل

سنّت اهانت روا بداریم... ما اگر دنبال اجرای حکم وحدت و الفت قلبها هستیم باید این رویه را از صدا و سیما و متیرها و مجامع رسمی مان حذف کنیم... آن چه که به وسیله صدا و سیما، روزنامه ها، کتابها یا منبرها باعث جریحه دار شدن احساسات دینی اهل سنّت می شود، حرام است...»! (2) «آیا توهین و جسارت و جعل! احادیث در «مساوی» و «مثالب» بزرگان اسلام و هتک حرمت شخصیت های مورد احترام حدود یک میلیارد برادران مسلمان سنّی مذهب ما از اصول مذهب تشیع است؟»! (3)

ص: 174

1- محمد جواد حجّتی کرمانی: روزنامه جام جم، مورخ 10 بهمن 1379.

2- همو: مصاحبه مندرج در مجله ندای اسلام، شماره، زمستان 79، ص 63_64.

3- همو: روزنامه جام جم، مورخ 8 بهمن 1379.

«بد زبانی و اهانت به دیگران و به کسانی که در بین عده ای از مسلمین احترام دارند، خلاف ادب است و ائمه اهل بیت از آن منع کرده اند.»! (1)

ب) «دوستانه جلوه دادن اختلافات امیرالمؤمنین علیه السلام و خلفا»!؟

چنانچه اظهار گردیده است که: «آن چه در صدر اسلام میان مسلمانان گذشت، بخصوص آن چه پس از وفات پیامبر(ص) میان حضرت علی(ع) و صحابه نامدار پیامبر گذشت، قطعا از نوع اختلافات دوستانه بوده است...»! (2) «آن چه من با آن مخالفم... در یک کلام تبدیل اختلاف واقعی دوستانه حضرت علی(ع) و صحابه پیغمبر به اختلافات و همی دشمنانه است.»! (3)

ج) «نفی دشمنی به معنای مذموم آن، جهت صمیمانه جلوه دادن روابط میان امیرالمؤمنین علیه السلام و خلفا»!؟

چنانچه اظهار گردیده است که: «اگر بنا باشد ظاهر و باطن ما متفاوت باشد و حسابمان نسبت به صدر اسلام پیش خودمان و خدا روشن نشده باشد و گمان کنیم که ما برای

مصلحت باید اسم وحدت و تقریب را ببریم و این گونه بیندیشیم که بین حضرت علی(ع) و اقرانشان دشمنی بوده، بجایی نخواهیم رسید...»! (4) «تا آن جا که مربوط به شخص حضرت علی(ع) و خلفا ثلاث و بالاخص آن چه مربوط به حضرت علی(ع) است، آن حضرت هیچ گاه با

ص: 175

1- محمد واعظ زاده خراسانی: پیام و حث ص 274 .

2- محمد جواد حجّتی کرمانی: روزنامه جام جم، مورخ 10 بهمن 1379.

3- همو: روزنامه جام جم، مورخ 12 بهمن 1379.

4- همو: مصاحبه مندرج در مجله ندای اسلام، شماره 4، زمستان 79، ص 62.

رقبای خود رفتار دشمنانه نکرد...»! (1) «بزرگان و پیشوایان ما یعنی حضرت علی (ع) و جناب ابوبکر و جناب عمر و جناب عثمان هم دشمن یکدیگر نبوده اند...»! (2)

د) «بی ارزش جلوه دادن حکومت از نظر امیرالمؤمنین علیه السلام»!؟

چنانچه اظهار گردیده است که: «حاشا! که آن حضرت برای «امارت»ی که آن را از یک لنگه کفش بی ارزش تر می دانست، کینه مسلمانان را در دل نمی گرفت.»! (3) علی (ع)... بالاتر از آن بود که بخاطر مقامات تاجیز دنیوی کینه کسی را به دل گیرد...»! (4)

«حضرت علی (ع)... از آن جا که روحش بالاتر از آن بود که بخاطر مقامات دنیوی کینه کسی را به دل بگیرد، با آنان صمیمانه رفتار نمود.»! (5)

ه) «اصلاح شیوه تبلیغ تشیع»!؟

چنانچه اظهار گردیده است که: مشکل ما در شیوههای تبلیغی مان است. با این روشی که ما داریم تشیع را تعریف میکنیم که اولش لعن خلفا و صحابه است، هرگز نمی توانیم پیش برویم.»! (6)

ص: 176

- 1- همو: روزنامه جام جم، مورخ 10 بهمن 1379 .
- 2- همو: روزنامه جام جم، مورخ 12 بهمن 1379 .
- 3- همو: روزنامه جام جم، مورخ 12 بهمن 1379 .
- 4- عبدالکریم بی آزار شیرازی: مشعل اتحاد، ص 22
- 5- همو: همبستگی مذاهب اسلامی (مقدمه چاپ سوم)، ص 11.
- 6- محمد واعظ زاده خراسانی: مصاحبه با فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی 9 و 10 ، بهار و تابستان 80، ص 26.

استاد سید محمد ضیاء آبادی می نویسنده: «البته می دانیم چون امت منتحل به اسلام و قرآن در مقابل دشمن مشترکی قرار گرفته که طمع به هدم اساس دین بسته است، طبعاً به حکم عقل، لازم است تمام امت - اعم از شیعه و سنی - بصف واحد، در مقام دفاع از موجودیت خود برآیند و متحداً به مبارزه با آن دشمن مشترک پردازند.

ولی این مستلزم این نیست که شیعه در مسئله «تولی و تبری» که دو رکن اصیل مذهب وی می باشد و او دقیقاً مرگ و حیات اسلام و قرآن را بسته به وجود و عدم آن دو اصل مسلم می داند، تسالمی با فرقه مخالف از خود نشان داده و انعطافی بپذیرد و در مرحله بحث و تحقیق استدلالی یا در مقام ارشاد و تبلیغ در محافل عمومی و رسانه های همگانی، یا در روند فعالیت آموزشی در مراکز تعلیم و تربیت اعتقادی کودکان و جوانان، به عذر لزوم

احترام به عقیده طرف مخالف و خوف از حصول شکاف در صف اتحاد، از اظهار عقاید حقه خویش استتکاف ورزد و از صراحت در بیان خودداری نماید و بالمآل، نسل آینده را در هاله ای از ابهام نسبت به عقیده اش باقی گذارد.» (1) «شدیداً باید مراقب و هوشیار بود که وسوسه های اغواگر ابلیسی تحت عناوینی فریبنده از قبیل: ایجاد وحدت و اتحاد و احترام به اخوت اسلامی و اخذ مشترکات و چشم پوشی از متفردات و امثال این امور بظاهر زیبا، خدشه در گوهر ایمان ما وارد نسازد و مخصوصاً پایه اعتقادات نسل جوان را متزلزل و احیاناً منهدم نگرداند و مسئله اتحاد سیاسی را مبدل به وحدت اعتقادی ننماید، به گونه ای که اسلام راستین را در اذهان ساده دلان ناآگاه، منشعب به دو شعبه شیعه و سنی ارائه کرده، هر دو گروه را پویندگان راه حق و صراط مستقیم معرفی نماید و سرانجام مسئله «تولی و تبری» که دو رکن اصیل و اساسی اسلام ناب محمدی است، از فضای اعتقادی شیعه، خارج گشته و بالمآل اسلام عزیز از پایه فروریزد و حیات ابدی عالم انسان، به بهای بسیار ناچیز فتح سیاسی و گسترش دامنه حکومت اسلامی ـ آن هم در عالم خیال ـ مبادله گردد.» (2)

ص: 178

1- استاد سید محمد ضیاء آبادی: در جستجوی علم دین، ص 157_158 .

2- همان منبع، ص 157

ماجرای غم انگیز تحریف در عقاید شیعه جهت دست یابی به وحدت اسلامی، با حرکت های سیاسی و اجتماعی سید جمال الدین اسدآبادی و این ایدهٔ او آغازید: «اختلاف لفظ علی و عمر را باید کنار گذاشت و به طرف خلافت نظر افکند.»⁽¹⁾ هر چند تلاش و تکاپوی گستردهٔ شاگردان و پیروان مکتب سیدجمال برای به اجرا در آوردن آرمان وی به خاموشی گراییده و دیگر امروز _ در میدان عمل _ صحبتی از خلافت گستردهٔ اسلامی در میان نیست؛ لیکن این تلقی که :

ص: 179

1- ناظم الاسلام کرمانی: تاریخ بیداری ایرانیان، ج 1، ص 114 - 115.

«... نظام خلافت در نزد اهل سنت، می توانست مایهٔ یگانگی مسلمین و همهٔ بلاد اسلامی بشود...»! (1) از سوی پویندگان طریق فکری و عقیدتی او، جهت تحقق وحدت اسلامی و به عنوان راهکاری اصلی برای فروکاستن از اختلافات تشیع و تسنن مورد استقبال ویژه ای قرار گرفت؛ به نحوی که از دوران

مشروطه تا این زمان، به حیات خود ادامه داده است.

توجه به دستگاه فکری اهل سنت در موضوع «امامت و خلافت»، در مرحلهٔ نخست به گزینش و پالایش عناصر موجود در این مکتب نیاز داشت؛ چرا که عین اندیشه های اهل سنت در این زمینه، در میان شیعیان قابل ترویج نبوده و با انتقادات جدی مواجه می شد.

در حالی که گزینش و پالایش برخی عناصر متعلق به این نظام فکری، آن هم با در نظر گرفتن حساسیت های اعتقادی شیعیان در مبحث امامت و خلافت، مجال جایگزین ساختن تدریجی عناصر فکر سنتی در لابه لای عقاید شیعی را فراهم می آورد.

هر چند که این اندیشه های خطا وام دار ذوق و سلیقه پدیدآورندگان آن بودند، اما ثمرهٔ واحدی را به وجود آوردند که عبارت بود از: «نفوذ انحراف در عقیده به امامت».

این انحراف آرام و خزنده، تا بدان جا پیش رفت که به دگرگونی معنا و مفهوم امامت در دوران ظهور معصومین علیهم السلام نیز انجامید و سایه تیرهٔ خود را بر خورشید غدیر و خلافت منصوصهٔ امیر المؤمنین علیه السلام افکند؛ به گونه ای که امروز شاهد گسترش تبعات انحرافی این کژاندیشی به ویژه در قالب های جدید روشنفکرانه هستیم.

ص: 180

سیری در افکار و اندیشه های این طیف درباره «امامت و خلافت» و مقایسه آن با دستگاه فکری اهل سنت در این موضوع (1)، ما را با عناصری مشترک میان دیدگاه های وحدت طلبان و عقاید سنیان مواجه می سازد (2) که عبارت اند از:

شبهه یکم) امامت و ولایت در اسلام فقط به معنای حکومت است !

حکومت و زمامداری امور سیاسی و اجتماعی امت نیست.!! (3) «امامت که همان زمامداری و تمشیت امور سیاسی ملت اسلامی است...»! (4) «در آثار اسلامی از امام که رئیس حکومت بشمار می آید و نیز وظایف وی مکرر بحث شده است...»! (5) «نزاع شیعه و سنی که چند قرن ادامه یافته بر سر حکومت! بوده است.»! (6) «پس اولوالامر و حاکم اسلام یعنی اجراء کننده این دو آیه از قرآن، که وظیفه حاکم اسلامی است...»

ص: 181

-
- 1- برای آشنایی با نظام فکری اهل سنت در خصوص مبحث «امامت و خلافت» به کتاب های «پیشوایی از نظر اسلام» و «رهبری امت»، تألیف: استاد جعفر سبحانی مراجعه فرمایید .
 - 2- ر.ک: علی لبّاف: مظلومی گمشده در سقیفه، ج 4، فصل دوم.
 - 3- حیدر علی قلمداران: حکومت در اسلام، ج 1، ص 52 .
 - 4- همو: حکومین در اسلام، ج 1، ص 51 .
 - 5- مصطفی حسینی طباطبایی: حکومت دینی و حکومت مردمی، ص 2.
 - 6- همو: حکومت دین و حکومت مردمی، ص 2 .

یعنی حاکم اسلامی... اگر اجرای حکم اسلامی را بکنند مصداق اولوالامر است.»! (1) «مجری احکام اسلام همان مصداق اولوالامر است.»! (2)

شبهه دوم) حکومت در اسلام منصبی انتخابی است!

چنانچه اظهار شده: «اختیار امر حکومت بعد از پیغمبر حتی در دست پیغمبر هم نیست بلکه در اختیار مردم است که هرکس را که خواهند برگزینند.»! (3) «امر حکومت حقّ خاصّ ملت است.»! (4) «اختیار و انتخاب امام حقّ خاصّ امت است.»! (5) «پس رئیس اجرائی مسلمین انتخابی است که اوصاف او را قرآن بیان نموده، و مسلمانان در هر دوره باید مصداق این صفات را انتخاب نمایند.»! (6) «انتخاب اولوالامر با آن اوصاف و وظیفه ضمیمه، مستفاد از قرآن است.»

تا قرآن باقی است انتخاب از حتمیات تغییر ناپذیر عموم مسلمین است.»! (7)

ص: 182

-
- 1- سید اسدالله میر اسلامی خارقانی: راه تجدید عظمت و قدرت اسلامی (با مقدمه سید محمود طالقانی)، ص 101 .
 - 2- همو: راه تجدید عظمت و قدرت اسلامی (با مقدمه سید محمود طالقانی)، ص 38 .
 - 3- حیدر علی قلمداران: حکومت در اسلام، ج 1، ص 129 .
 - 4- همو: حکومت در اسلام، ج 1، ص 77 .
 - 5- همو: حکومت در اسلام، ج 1، ص 128 .
 - 6- سید اسدالله میر اسلامی خارقانی: راه تجدید عظمت و قدرت اسلامی (با مقدمه سید محمود طالقانی)، ص 38 .
 - 7- همو: راه تجدید عظمت و قدرت اسلامی (با مقدمه سید محمود طالقانی)، ص 290 .

«مسئولیت برپا داشتن حکومت قرآنی بر عهده همه مسلمانان است و... حاکم مسلمین از میان خود آنها با رأی جمهور مردم انتخاب می شود.»! (1) «امر خلافت، امر امت و تعیین والی به دست مردم است.»! (2) «رأی مردم در حکومت اسلامی به عنوان یک عنصر اصیل در تعیین زمامدار شناخته می شود.»! (3) «مردم حق دارند فردی را که دارای شرایط زمامداری باشد به ولایت انتخاب کنند و به او حاکمیت بدهند.»! (4)

چگونگی به کارگیری این شبهات برای ایجاد تحریف در معنای خلافت منصوصه علوی

اشاره

تا بدین جا از چگونگی وام گرفتن وحدت طلبان از دستگاه فکری اهل سنت و تلاش آنان برای ترویج دیدگاههای سنی گرایانه در زمینه «امامت، ولایت و خلافت» سخن گفتیم و دانستیم که ایده اصلی آن ها عبارت است از: «فرو کاستن منزلت والای امامت به منصب اجتماعی حکومت و انتخابی دانستن آن.»! بدیهی است که کار آمد بودن این دیدگاه جهت دست یابی به وحدت اسلامی، به ایجاد نوعی سازگاری و رفع تعارض میان این ایده و خلافت حقه الهیه امیرالمؤمنین علیه السلام نیازمند می باشد.

ص: 183

-
- 1- مصطفی حسینی طباطبایی: مقاله مندرج در کتاب «دین و حکومت»، ص 547.
 - 2- حسینعلی منتظری: مبانی فقهی حکومت اسلامی (ترجمه محمود صلواتی)، ج 2، فصل 4، دلایل صحیح انعقاد خلافت با انتخاب مردم، ص 299.
 - 3- نعمت الله صالحی نجف آبادی: حکومت صالحان، ص 77.
 - 4- همو: حکومت صالحان، ص 201.

از این رو شاهد ایجاد نوع خاصی از تحریف در معنای خلافت منصوبه علوی می باشیم؛ تحریفی که این ایده را در میان شیعیان قابل طرح نموده و بر عدم اصالت و ناخالصی آن نیز سرپوش گذارد.

این تحریف با ترویج دو شبهه آغاز گردید که عبارت اند از:

شبهه الف) تحریف در معنای ولایت از طریق تفکیک میان امامت و حکومت

چنانچه اظهار شده: «اساساً ما ائمه معصومین را حجت‌های خدا و هادیان مردم براه حق و راویان صادق و صحیح القول احکام خدا و حافظین شریعت از تبدیل و تغییر و مراقبین از تصریف و تحریف و مبین آیات و اخبار و سنت رسول الله می دانیم و این مقام خیلی والاتر از امامت بمعنی حکومت است.

البته در زمان حضور ایشان بر تمام امت واجب است که ایشانرا بعنوان خلافت و امارت پذیرفته و اطاعت نمایند، اما هرگاه متصدی امر امامت نشدند مقام والای ایشان همچنان محفوظ است.»⁽¹⁾ «مقام رهبری و هدایت با مقام زمامداری و ولایت دو چیزند.»⁽²⁾

«این قضیه هیچ ربطی به امر حکومت و سلطنت ندارد.»⁽³⁾ «نبوت و ولایت در ماهیت و جوهر خود با هم فرق دارند و میان ولایت و نبوت تفاوت از زمین تا آسمان است. نبوت در اوج عالم ملکوت قرار

ص: 184

1- حیدر علی قلمداران: حکومت در اسلام، ج 1، ص 92.

2- همو: حکومت در اسلام، ج 1، ص 156 .

3- همو: حکومت در اسلام، ج 1، ص 159 .

دارد در حالیکه ولایت یک امر مردمی و اجتماعی است.»! (1)

شبهه ب) تحریف در معنای نصّ به دنبال ایجاد تحریف در معنای امامت

اشاره

چنانچه اظهار شده: «دین مبین اسلام برای رهبری انام و اجرای احکام برای حاکم که در اصطلاح شرع باو امام میگویند شرایطی معین کرده و صفاتی قائل شده که زمامدار اسلام باید واجد آن صفات و شرایط باشد.

که مهمترین آن شرائط و صفات: علم و تقوی و لیاقت و شجاعت و سخاوت است... لذا رسول محترم که می خواست شریعت اقوم خود را از روز اول روی پایه ای قرار دهد که تا انقراض عالم محکم و مستحکم باشد، علی را که بتصدیق دوست و دشمن فرد اکمل و الیق و اعلم امت بود بعنوان نمونه حاکم و امام امت اسلام پیروان خود تأکید و سفارش

فرمود تا... نمونه یک حاکم و امام را بنفس نفیس خود بدست مردم داده باشد و بهمین جهت بود که در موارد بسیار از فضایل بیشمار علی (ع) پاره ای را عنوان کرد... در آخر بار مانند غدیر خم و امثال آن، جنابش را برای احراز مقام خلافت و امامت شایسته و لایق معرفی میکرد.»! (2) «بدیهی است بزرگترین مسئله ای که با مرگ رسول خدا(ص) رابطه مستقیم دارد موضوع خلافت و جانشینی زعیم بزرگ مسلمین است... از این جهت طبعاً در میان مردم متفکر و مآل اندیش از مرگ زعیم بزرگ اسلام و جانشین آینده وی سخن بمیان می آید... ولی بیش از مردم، خود پیشوای بزرگ اسلام در فکر این موضوع حیاتی و حساس است .

ص: 185

1- نعمت الله صالحی نجف آبادی: حکومت صالحان، ص 141.

2- حیدر علی قلمداران: حکومت در اسلام، ج 1، ص 123 .

در مسئلهٔ خلافت دو مطلب بسیار مهم است: یکی اینکه شخصیتی که از هر جهت لایق جانشینی پیغمبر اسلام (ص) باشد کیست؟... پیشوای اسلام در وجود پسر عم عزیزش روح ملکوتی و عظیمی را می‌دید که در هیچیک از صحابه چه بستگان و چه غیر بستگان نمیدید... همین نبوغ و استعداد خارق العاده و مجاهدتهای خالصانهٔ او باعث میشد که پیشوای بزرگ اسلام... در موارد زیادی علی (ع) را با بلیغ‌ترین کلمات و رساترین عبارات بستاید و مقام وی را چنان که هست در میان اجتماع تا سرحد امکان بالا ببرد...» (1) «هر چند مسلمین بعد از رحلت رسول اکرم برای تعیین خلیفه، حق تشکیل شورا داشته‌اند! اما ضروری و اصلح بوده اصل وصیت را هم در اجرای اصل شورا رعایت می‌کردند.

اگر منظور از شورا رسیدن به حکم خدا و یافتن درست‌ترین راه است، چه کسی جز آورنده مکتب و بنیانگذار مذهب می‌تواند شایسته‌ترین را کاندیدا نماید؟... وصیت تکمیل‌کننده شورا است.

هنگامی که مطلبی از ناحیه رسول الله توصیه گشته کار شورا از قبل آسان شده و راه آن روشن گردیده است.» (2)

ص: 186

1- نعمت الله صالحی نجف آبادی: مجموعهٔ مقالات، ص 110_106 .

2- عبدالعلی بازرگان: شورا و بیعت؛ ص 83_82 .

بدین ترتیب خلافت الهیّه و منصوبه امیرالمؤمنین علیه السلام و عقیده حقه شیعه در این زمینه، به گونه ای تأویل و تفسیر به رأی می شود که با ایده اصلی وحدت طلبان قابل جمع بوده و تنها با همین معیار و فقط در راستای «حکومت انتخابی» تحلیل می گردد.

چنانچه اظهار شده: «حکومت مردمی! نیز چند نوع است: ... اینکه رهبر محبوب و مورد علاقه مردم که زبان مردم است و آن چه می گوید سخن دل مردم است، چنین رهبری، یک فرد محبوب و مورد علاقه مردم را به جانشینی خود نصب کند که این نصب او منعکس کننده خواست و رضای مردم باشد و در اینجا نصب با انتخاب و پذیرش مردم توأم است (نصب حضرت امیر(ع) در غدیر خم چنین بود).»! (1)

ص: 187

1- نعمت الله صالحی نجف آباد: حکومت صالحان، ص 137.

نخستین نتیجه غلط

(1) خلافت مقام انحصاری و انتصابی امیرالمؤمنین علیه السلام نمی باشد! (2) چنانچه اظهار شده: شرايطی که در اسلام برای ولی امر مقرر شده در این جمله خلاصه می شود که باید لایق ترین فرد برای زمامداری انتخاب شود. (3) «ائمه معصومین را دو شأن است یکی که از همه مهمتر است آن است که ایشان راهنمایان و هادیان و حجج الهیه اند که برای احکام خدا و

ص: 188

1- دقت در این موارد نشان می دهد که چرا وحدت طلبان ایده اصلی خود را در بحث امامت و خلافت، «حکومت انتخابی» قرار داده اند.

2- این دیدگاه انحرافی را می توان ریشه راه یابی اندیشه ناصواب «امامت اکتسابی» در آثار افرادی چون دکتر علی شریعتی دانست .

3- نعمت الله صالحی نجف آبادی: حکومت صالحان، ص 97 .

تبیین و تفسیر ما انزل الله از طرف رسول خدا تعیین شده اند... و دیگر شأن حکومت و ولایت که بر امت واجب است که در انتخاب و بیعت و اطاعت ایشان از آن جهت که افضل واعلم زمانند برای این منظور انتخاب و اطاعت نمایند.»! (1) «در اینکه پس از رسول اکرم (ص)... احقّ صحابه رسول خدا (ص) به

خلافت و جانشینی آن حضرت، حضرت علی ابن ابیطالب (ع) بوده است نه من شیععه و نه... هیچ گونه تردیدی ندارند.»! (2) «شخص شیخ مولى الموحدين سلام الله عليه از دیگران بامر حکومت امت اولی و احقّ بوده است؛ نه اینکه مقام خلافت خاصّ حضرت اوست و در صورت نبودنش تصدی این امر بر دیگران حرام است.»! (3)

دومین نتیجه غلط

خلیفه منحصر به فرد پس از پیامبر صلی الله علیه وآله، امیرالمؤمنین علیه السلام نمی باشد! چنانچه اظهار شده: «پس حکومت و خلافت بمعنی زمامداری هر چند چنان که گفته شد حقّ ایشان و با وجود قبول ایشان! بر دیگران حرام است اما به هر صورت آن چنان مقام معلمی نیست... بلکه خلافت و حکومت شأنی از شئون ایشان است که هرگاه نبودند یا

ص: 189

1- حیدر علی قلمداران: حکومت در اسلام، ج 1، ص 124 .

2- محمّد جواد حجّتی کرمانی: روزنامه آفتاب یزد، مورخ 8 خرداد 1381.

3- حیدر علی قلمداران: حکومت در اسلام، ج 1، ص 14

نشندند! دیگری را میتوان بجای ایشان کاندید کرد و گماشت.»! (1) «در این صورت تکلیف دوم یعنی تشکیل خلافت با اجماع مهاجر و انصار... فعلیت و مشروعیت! پیدا میکند.»! (2) غضب خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام منتفی می باشد!

سومین نتیجه غلط

غضب خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام منتفی می باشد! چنانچه اظهار شده: «اگرچه به حق، خود را برای خلافت اولی و الیق و أعلم می دانست اما خلافت ایشان را کفر یا غضب یا باطل نمی شمرد.»! (3)

چهارمین نتیجه غلط

خلافت ایخلافت خلفا نامشروع نمی باشد! چنانچه اظهار شده: «پس تصمیم و مباشرت اصحاب حضرت رسالت مآب... در انتخاب خلیفه بوسیله مشورت، چیزی جز رعایت احکام الهی و اجرای مقررات اسلام نبود.»! (4) «پس از رحلت رسول اکرم (ص) بلافاصله اصحاب پیامبر در اندیشه خلافت افتادند و حکومت دینی! خلفای راشدین پدید آمد.»! (5)

ص: 190

-
- 1- همو: حکومت در اسلام، ج 1، ص 125 .
 - 2- محمد واعظ زاده خراسانی: فصلنامه نهج البلاغه، شعار پیاپی 4 و 5، ص 176 .
 - 3- سید الوافضل برقی: مقدمه بر کتاب «شاهراه اتحاد»، صفحه د.
 - 4- حیدر علی قلمداران: حکومت در اسلام، ج 1، ص 112 .
 - 5- مصطفی حسینی طباطبایی: مقاله مندرج در کتاب «دین و حکومت»، ص 545 .

با توجه به فریبندگی نام «انتخاب از سوی مردم» و شباهتی ظاهری که در این خصوص میان دستگاه فکری اهل سنت و دموکراسی غربی وجود دارد، شبهات فوق مورد توجه روشنفکران جامعه نیز قرار گرفته است.

چنانچه اظهار شده: «بنا بمفهوم و محتوی آیات و احادیث و بنا بمنطوق صریح پیام حضرت مولی الموالی علی ابن ابیطالب (ع) (که مشابه و مؤید آن فراوان است) صاحب حکومت و برگزیننده زمامدار خود مردم هستند و حکومت اسلامی یک حکومت دموکراسی اعلی یا حکومت عامه است.»! (1) «انتصاب و عزل امام یا زمامدار کل نیز باید با مشورت و انتخاب مردم صورت گیرد... بنا به نصوص صریح و بیانات مکرر و عمل حضرت ختمی مرتبت و چهار تن دیگر آل عبا، امامت به معنای حکومت عالیه مسلمین متعلق و مربوط به خود مردم است، با مشورت و انتخاب آنها تعیین می گردد... با این ترتیب برادران سنی نیز ایراد اصولی نخواهند داشت.»! (2)

ص: 191

1- مهندس مهدی بازرگان: بعثت، وایدئولوژی، ص 115.

2- همو: بعثت وایدئولوژی، ص 148 .

استاد مرتضی مطهری در این باره می گویند: «... یک مسئله در باب امامت، مسئله حکومت است یعنی تکلیف حکومت، بعد از پیغمبر صلی الله علیه وآله چیست؟ آیا به عهده خود مردم است و این مردم هستند که باید حاکم در میان خودشان را انتخاب کنند و یا اینکه پیغمبر، حاکم در میان مردم برای بعد از خودش را تعیین کرده است؟ چون اخیراً مسئله را به این شکل طرح می کنند، قهراً اذهان در ابتدا متوجه نظریه اهل تسنن می شود یعنی اینطور فکر میکنند که نظر آنها عادیت و طبیعیت است.

طرح غلط مسئله مطلب را اینطور طرح می کنند که ما مسئله ای داری-م به نام حکومت، می خواهیم ببینیم تکلیف حکومت از نظر اسلام چیست؟... (1) اگر امامت را به این شکل ساده و در سطح حکومت طرح کنیم و بگوئیم امامت یعنی حکومت، آنوقت میبینیم جاذبه آنچه که اهل تسنن می گویند بیشتر از جاذبه آن چیزی است که شیعه می گوید... (2) ما هرگز نباید چنین اشتباهی را مرتکب شویم که تا مسئله امامت در شیعه مطرح شد بگوئیم یعنی مسئله حکومت، که در نتیجه

ص: 192

1- استاد مرتضی مطهری: امامت و رهبری، ص 67.

2- همان منبع، ص 69.

مسئله به شکل خیلی ساده ای باشد و این فروعی که برایش پیدا شده است پیدا شود و بگوئیم حالا که فقط مسئله حکومت و اینکه چه کسی حاکم باشد مطرح است، آیا آن کسی که می خواهد حاکم باشد حتماً باید از همه افضل باشد یا نه، ممکن است کسی که حاکم می شود افضل نسبی باشد نه افضل واقعی؟... این، تابع اینست که ما این مسئله را فقط در سطح حکومت و کوچک گرفتیم.

و این، اشتباه بزرگی است... امروز این اشتباه خیلی تکرار می شود.

تا می گویند امامت، متوجه مسئله حکومت می شوند در حالیکه مسئله حکومت از فروع و یکی از شاخه های خیلی کوچک مسئله امامت است... (1) همان منبع، ص 70_71. (2)

ما می گوئیم در میان شیعه مسئله دیگری مطرح است که اگر آن مسئله را ثابت بکنیم، حکومت هم خود بخود ثابت شده است.

ما مقامی تالی مقام نبوت قائل می شویم که با وجود و حضور آن مقام، دیگر سخنی از حکومت غیر مطرح نیست. همینطور که با وجود پیغمبر سخنی از حکومت غیر مطرح نیست، با وجود امام در سطحی که شیعه معرفی می کند نیز سخن حکومت غیر مطرح نیست... (3)

مسئله امامت اساساً مسئله ای است تالی تلو نبوت، ولی نه به این معنی که مقامش از هر نبوتی پائینتر است، بلکه مقصود اینست که

ص: 193

-1

-2

-3 همان منبع، ص 113.

چیزی است شبیه نبوت که انبیای بزرگ این را داشته اند یعنی نبوت را با امامت توأم داشته اند... (1) در شیعه امامت پدیده و مفهومی است درست نظیر نبوت آنهم عالی ترین درجات نبوت... (2) نبوت خودش یک حقیقتی است که هزاران مطلب در آن هست.

از شئون پیغمبر این است که با بودن او مسلمین حاکم دیگری ندارند و وی حاکم مسلمین هم هست... (3) یکی از شئون که پیغمبر اکرم در میان مردم داشت حکومت بود ولی این حکومت، حکومت از ناحیه مردم و حقی نبود که مردم به او داده باشند، حقی بود که خدا به او داده بود به دلیل اینکه او بشری بود فوق بشرهای دیگر.

به دلیل اینکه مبین احکام الهی بود و با عالم غیب اتصال معنوی داشت، حکومت هم در میان مردم داشت... (4) وقتی چنین حقیقتی را قبول کردیم، همانطور که تا پیغمبر هست صحبت این نیست که چه کسی حاکم باشد زیرا او یک جنبه فوق بشری دارد، تا امام هست نیز صحبت کس دیگری برای حکومت مطرح نیست... (5) از نظر شیعه مسئله حکومت در زمان امام نظیر مسئله حکومت

ص: 194

1- همان منبع، ص 186.

2- همان منبع، ص 163.

3- همان منبع، ص 162.

4- همان منبع، ص 112.

5- همان منبع، ص 163.

است در زمان پیغمبر، یعنی حکم استثنایی دارد.

همان طور که در زمان پیغمبر این مسئله مطرح نیست که با وجود پیغمبر تکلیف مسئله حکومت چیست، با فرض وجود و حضور امام در سطحی که شیعه بدان قائل است نیز مسئله حکومت یک مسئله فرعی و طفیلی است... (1) بنابراین ما نباید مسئله امامت را از اول به صورت یک مسئله خیلی ساده دنیاوی یعنی حکومت مطرح کنیم... نه، مسئله، به این شکل مطرح نیست.

در شیعه امامت مطرح است. یک شأن امام حکومت است و البته با وجود امام معصوم جای حکومت کردن کس دیگری نیست همینطور که با وجود پیغمبر اکرم جای حکومت کردن کس دیگر نیست.

و پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله علی علیه السلام را برای امامت تعیین کرده است که لازمه امامت حکومت کردن هم هست و گذشته از این، در موافقی به خود حکومت هم تصریح کرده ولی بر مبنای اینکه امام بعد از من اوست.

«(2)»

ص: 195

1- همان منبع، ص 147.

2- همان منبع، ص 81.

ایشان همچنین ذیل عنوان «با وجود معصوم جای انتخاب نیست» می نویسند: «مسئله امامت از جنبهٔ زعامت و حکومت این است که حالا که بعد از پیغمبر مانند زمان ایشان معصوم وجود دارد و پیغمبر وصیّی برای خود معین کرده است که او در سطح افراد دیگر نیست و از نظر صلاحیت مثل خود پیغمبر استثنایی است، دیگر جای انتخاب و شورا و این حرفها نیست.

همان طور که در زمان پیغمبر نمی گفتند که پیغمبر فقط پیام آور است و وحی به او نازل می شود، تکلیف حکومت با شورا است و مردم بیایند رأی بدهند که آیا خود پیغمبر را حاکم قرار دهیم یا شخص دیگر را، بلکه اینطور فکر می کردند که با وجود پیغمبر، این بشر فوق بشر که در مرحله ای است که با عالم وحی اتصال دارد، اصلاً این مسئله مطرح نیست، بعد از ایشان نیز جای این سخنان نیست... آیا ما شخص معصوم از خطا و عالم به تمام معنا داشته باشیم که حتی امکان اشتباه هم برایش وجود ندارد و با این حال برویم شخص دیگری را به جای او انتخاب کنیم؟! گذشته از اینکه چون علی علیه السلام به مقام امامت به این معنی که عرض می کنم تعیین شده است قهراً مقام زعامت دنیوی هم شأن او

خواهد بود، پیغمبر برای همین مقام هم تصریح کرده است.

اما پیغمبر که علی علیه السلام را برای این مقام تصریح کرده به خاطر این است که علی علیه السلام آن مقام دیگر را واجد است.» (1)

ص: 196

1- همان منبع، ص 80.

همان طور که می دانیم تحلیل و تفسیر وقایع رخ داده در صدر اسلام به در نظر گرفتن تمامی جزئیات حوادث در کنار توجه به مبانی اعتقادی و تعالیم مکتب تشیع نیازمند می باشد.

والا به راحتی می توان با صرف نظر کردن از تعدادی وقایع یا حذف ابتدا و انتهای آن و توجه به وقایعی دیگر یا قسمتی از آنها و نیز در نظر نگرفتن اصول اعتقادات شیعی، یک یا چند واقعه پراکنده را در کنار هم قرار داده و برای آنها تحلیل و تفسیری مطابق با میل و نظر خود در نظر گرفت.

این شیوه ای انحرافی است که نه تنها در بررسی های تاریخی، بلکه در برخی بررسی های عقیدتی نیز مشاهده می گردد.

چنین رویکردی در واقع به معنای ترک محکّمات اعتقادی و روی آوردن به متشابهات در تاریخ است؛ تا بتوان از طریق آن رأی و نظر خود را در این زمینه بر تاریخ اسلام، احادیث و به طور کلی بر متون اسلامی تحمیل کرد و حتی نظر دیگر محققان را نیز وارونه جلوه داد! یکی از اندیشه های نادرستی که در جهت ایجاد وحدت اسلامی ترویج می گردد، دنباله گیری تک حادثه هایی جدای از کلّ تاریخ و رها از عقاید شیعه، به منظور ارائه این تحلیل است که هیچ گونه اختلافی میان امیرالمؤمنین علیه السّلام و خلفا وجود نداشته است!

نه ظلم و ستمی رخ داده و نه حقی غصب شده است! به نظر می رسد که بزرگترین مانع جهت القای این مطلب، حوادث مسلّم تاریخی است که از سقیفه بنی ساعده آغاز یافت.

به هر حال هر خواننده ای که اندک مطالعه ای درباره تاریخ صدر اسلام و حوادث پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه وآله - حتی بر اساس منابع اهل سنت داشته باشد، به این سادگی نمی تواند پذیرای نظریه عدم وجود اختلاف گردد، مگر آن که ظاهر و شکل این بحث تغییر کرده و با حفظ کلمه اختلاف، از اختلاف دوستانه و نه دشمنانه! سخن گفته شود و با نفی دشمنی از یک طرف، دشمنی طرف مقابل و اعمال شدید آن بعد از واقعه سقیفه که به شهادت حضرت زهرا علیها السّلام و حضرت محسن علیه السّلام انجامید، نادیده گرفته شده و در نهایت، کلّ روابط دوستانه جلوه داده شود؟! چنانچه نوشته اند: «اختلاف در درون یک جامعه - مثل جامعه اسلامی پس از وفات پیغمبر (ص) می تواند دو گونه باشد و دو گونه تفسیر شود: یکی اختلاف

برادرانه و دیگری اختلاف دشمنانه... برداشت این نگارنده این است که: آن چه در صدر اسلام میان مسلمانان گذشته، بخصوص آن چه پس از وفات پیامبر(ص) میان حضرت علی

(ع) و صحابه نامدار پیامبر(ص) گذشت، قطعاً از نوع اختلافات دوستانه بوده است.!!⁽¹⁾ گویا القا کنندگان این قبیل شبهات فراموش نموده اند که یکی از طرفین این اختلافی که از آن با نام فریبنده دوستانه یاد می کنند، امام معصومی است که خداوند یکی از شؤن وی را رفع اختلافات از میان امت اسلامی قرار داده است! اصولاً یکی از دلایل شیعه مبنی بر حکمت استمرار امامت پس از ختم نبوت، وجود اختلافات میان مسلمانان و لزوم رفع آن از سوی مرجعی معصوم است.

همان گونه که خداوند از جانب خود، پیامبر صلی الله علیه و آله را رافع این اختلافات قرار داد، به تعیین خداوندی، امام معصوم و برگزیده از جانب خداوند نیز که خطا و جهل در آگاهی عطاشده به وی راه ندارد، تنها مرجع رفع اختلاف پس از پیامبر صلی الله علیه و آله است؛ اختلافات با رجوع به وی رفع می گردد و قول و فعل او در همه مسائل حجّت قاطع و جدا کننده حق از باطل خواهد بود؛ که تخلف از آن به هیچ وجه پذیرفتنی نیست .

بنابراین، نظر دادن در مقابل منش و روشی که امام معصوم علیه السلام اتخاذ می فرمایند، عین تمرد از دستور خداست و تمرد از فرمان خدا و رودررو ایستادن با حجّت خدا _ که خود منشأ اصلی اختلاف مذکور

ص: 199

1- محمد جواد حجّتی کرمانی: روزنامه جام جم، مورّخ 10 بهمن 1379 .

است - هیچ توجیهی برای پدیدار شدن ندارد تا بخواهد نوع دوستانه نیز داشته باشد.

به هر حال حتی اگر به این خطای مهم اعتقادی هم نپردازیم، باز نکته مهمی که بایست بدان توجه نمود این است که قبل از آن که وجود اختلاف دوستانه را بین دو نفر بپذیریم، نخست باید به این سؤال پاسخ بگوییم که منشأ این اختلاف ولو دوستانه چه بوده است؟ پاسخی که تاریخ به ما می دهد این است که این اختلاف از آن جا آغاز شد که حق مسلم و خدادادی امیرالمؤمنین علی علیه السلام در سقیفه غصب گردید و بر ایشان و همسرشان در این باره ستم های فراوان شد، چنانچه خود آن حضرت علیه السلام فرمودند: «... در این وضعیت جز بر من و تنها بر من ستم نمی شود.» (1) بر این اساس باید پرسید: آیا ظلم و ستم می تواند نوع برادرانه و خانوادگی داشته باشد؟! تا ما بتوانیم چنانچه اظهار شده، از اختلاف برادرانه سخن بگوییم و گلایه و شکوه حضرت زهرا علیها السلام از جور و ستم خلفا را از این نوع بدانیم! (2) نکته دیگر این که: اگر امیرالمؤمنین علی علیه السلام پس از این ظلم و ستم و غصب خلافت، به جهت حفظ اسلام (3) و وظیفه ای که پیامبر صلی الله علیه و آله به از سوی خداوند بر عهده ایشان نهاده بودند، از اعاده حق خود، آن هم تنها به وسیله قیام با شمشیر خودداری ورزیدند، آیا به این معناست که نسبت به ظلم و

ص: 200

1- سید رضی: نهج البلاغه، خطبه 74.

2- ر.ک: محمد جواد حجّتی کرمانی: روزنامه جام جم، مورخ 12 بهمن 1379.

3- یعنی حفظ قرآن و عترت علیهم السلام و عدم ارتداد و بازگشت امت به شرایط بت پرستی جاهلیت.

ستمی که درباره ایشان و همسر گرامیشان حضرت زهرا علیها السلام صورت گرفت، در قلب خود بی تفاوت بودند و آن همه جور و جفا را رفتارهای برادرانه می دانستند؟! آیا طبیعی نیست که آن حضرت علیه السلام و در برابر ظالم، غاصب، قاتل و ستمگر همان حالت روحی و عاطفی را داشته باشند که خود بدان امر فرمودند؟ (1) آیا عدم اقدام به جنگ و خونریزی به جهت پایمال نشدن قرآن و عترت علیهم السلام را می توان نشانه دوستی و اختلاف برادرانه دانست؟! آیا دخالت های دلسوزانه امیرالمؤمنین علی علیه السلام در امور خلفا، که برای رعایت مصالح امت اسلامی و حفظ دین از نابودی کامل بوده است و رفتار مصلحانه و دلسوزانه اولیای خدا، حتی با بزرگترین دشمنانشان که همراه با کمال بزرگواری و تا جای ممکن با مدارا و دعوت به خیر همراه بوده را می توان دلیل بر عدم دشمنی و اختلاف دیگران با آنها دانست؟ و این ویژگی را به رفتار و نحوه برخورد آنها با امام علیه السلام نیز سرایت داد و گفت: «بزرگان و پیشوایان ما یعنی حضرت علی (ع) و جناب ابوبکر و جناب عمر و جناب عثمان هم دشمن یکدیگر نبوده اند، بلکه با یکدیگر اختلاف داشته اند، اختلاف جدی هم داشته اند، اما دشمن یکدیگر نبوده اند.» (2) اگر فجایی که پس از سقیفه رخ داد، نشانه دشمنی نبود، پس چه بود؟

ص: 201

-
- 1- «و کونا لِلظَّالِمِ حَصّاً مَا وَلَّيْ مَظْلُومٍ عَوْنًا.» [امیر المؤمنین علیه السلام در وصیت خود به حسنین علیهم السلام فرمودند: [دشمن ظالم و یاور مظلوم باشد.] (نهج البلاغه عبده، نامه 47)
- 2- محمد جواد حجّتی کرمانی: روزنامه جام جم، مورخ 12 بهمن 1379 .

اختلافاتی که بین اصحاب پیامبر (ص) بوده، اختلافات داخلی بوده، اما دوستانه بوده...»! (1) متأسفانه از آن جایی که طرح کنندگان این گونه دیدگاه‌ها، اصل مهم و اعتقادی حجیت قول و فعل معصوم علیه السلام را از یاد برده‌اند، بدیهی است که دیگر به جای آن که به اصل و سرچشمه این اختلاف - که روی برتافتن از حجت الهی است - توجه نمایند و صرف وجود اختلاف در برابر امام معصوم علیه السلام را ناحق قلمداد کنند، به نوعی سعی در توجیه شکل‌گیری این اختلافات نموده‌اند.

منطق شیعه این است که امام معصوم علیه السلام محور حق است و هر آن که حول این محور نچرخد، به ضلالت و تباهی را پیموده است.

چنانچه قرآن کریم می‌فرماید: (فَمَاذَا بَعَدَ الْحَقُّ إِلَّا الضَّلَالُ) (2) آیا اگر بپذیریم که پیامبر صلی الله علیه وآله درباره امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرموده‌اند: «عَلَيْتَ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ» (3) باز هم می‌توانیم اصل بروز و ظهور اختلاف را موجه بدانیم تا بخواهیم آن را تقسیم بندی کنیم؟! اصل پیدایش اختلاف در این موارد بر باطل است و تمرّد از دستور خداوند می‌باشد؛ این اختلاف خواه دوستانه و یا نباشد؛ فرقی در اصل

ص: 202

1- همو: مصاحبه مندرج ندای اسام، شماره 4، زمستان 79، ص 61.

2- یونس/ 32.

3- برای آشنایی با مصادر این حدیث به کتاب شرف «احقاق الحق» (ج 5، ص 28، ص 43، ص 623_638 و ج 16 ص 384_397) مراجعه فرمایید.

مسأله ایجاد نمی کند.

رسیدن به اختلاف در مقابل امام معصوم علیه السلام تا از ریشه و اساس بر باطل است، ولو نامش را دوستانه! بگذاریم.

از آن جایی که اساس شکل گیری این اختلاف بر پایه ظلم و ستم به اهل بیت علیهم السلام و غصب حقوق مسلم و خدادادی ایشان و در نتیجه انکار مرجعیت ایشان در رفع اختلاف استوار گردیده است؛ دیگر نمی توان از این نوع اختلاف - که از پای بست ویران است - با نام اختلاف دوستانه با اختلاف در روش یاد نمود.

همچنین هر گونه منش، ارتباط و رفتاری که از سوی یک طرف این اختلاف، تنها به جهت حفاظت از دین خدا (قرآن و عترت علیهم السلام) صورت گرفته است؛ هر چقدر هم گسترده باشد، هرگز نمی تواند دلیلی بر وجود دوستی و یا برخورد برادرانه امام علیه السلام با غاصبین خلافت و نیز دلیلی بر عدم وجود کینه و دشمنی در طرف دیگر و عدم ابراز آن در اختلافاتی همچون غصب حکومت و خلافت باشد.

به راستی اگر اینان از رجوع به محور حقیقت روی برنمیگردانند، اصلاً اختلافی رخ می داد؟ امیرالمؤمنین علی علیه السلام جهت انجام رسالتی که از جانب خدای متعال بر دوش داشتند، نوع و شیوه خاصی از ارتباط و برخورد با خلفا (ترک قیام به سیف) را در پیش گرفتند؛ و در عین حال هیچ گاه از اقامه حق خود خودداری نرورزیده و از مطالبه آن کوتاهی نفرمودند. (1)

ص: 203

1- «علی علیه السلام پیوسته در دوران خلافت خلفا از بیان این مطلب که خلافت، حق طلق اوست خودداری نمی کرد.» (استاد مرتضی مطهری: سیری در سیره ائمه اطهار علیهم السلام، ص 22)

خلفا نیز بر اساس نیاز به عدم رسوایی به علت جهل در شناخت اسلام و حکومت داری، تنها گاهی به ایشان مراجعاتی داشته اند (1) که

1- اگر در موارد اندک و قوع مشاوره دقت شود، در اغلب موارد خلیفه با محایید مشورت نموده و از این رو امام علیه السلام نیز اعلام نظر فرموده اند. جز در مواردی که خلفا با سوالات علمی و مذهبی از سوی غیر مسلمانان مواجه می شدند، کمتر مشاهده می شود که مراجعه مستقیم به امام علیه السلام به صورت گرفته باشد. حتی در برخی موارد نظر امام علیه السلام را نپذیرفته و یا در آن مسأله، خلیفه وجود امام علیه السلام را نادیده گرفته و بدون توجه به حضور امام علیه السلام و امکان سؤال از وی، حکم صادر کرده است. جهت آشنایی با تعداد محلود موارد مشاوره خلفا یا امیر المؤمنین علیه السلام بلغ به جلول مندرج در جلد دوم از این مجموعه مراجعه فرمایید. نکته مهمی که نباید از نظر دور داشت این است که ادعاهایی همچون: ادعای الف: «خلیفه دوم معمولاً نظر آن حضرت را بر نظر سایر صحابه مقدم می داشت به طوری که دستور داده بود تا وقتی علی (ع) در مسجد است کسی حق فتوی ندارد، یا در جلسات شوری نظر نهایی را از امام علی (ع) می خواست و اظهار می داشت: بگو که تو اعلم و افضل صحابه ای.»! (عبدالکریم بی آزار شیرازی: کیهان فرهنگی، شماره 184، بهمن 80، ص 16) ادعای ب: «عمر نیز این گفته را تکرار می کرد و می گفت: قضاوت علی از همه ما بهتر است. و چون به خلافت رسید همواره! پناه می برد به خدا از مسئله پیچیده و مشکلی که ابوالحسن علی بن ابی طالب برای پاسخگویی آن نباشد. قبل از وی ابوبکر و بعد از وی عثمان نیز همواره! از علی مشورت می کردند.»! (همو سیمای الهام متقین، ج 2، ص 7) که ریشه آن ها به برخی اعترافات خلفا بر می گردد، در واقع به جهت توجیه و سرپوش نهادن بر غضب حکومت حقه و خدادادی امیر المؤمنین علیه السلام به عنوان گردیده است. برای مثال هنگامی که عمر در دوران خلافتش به ابن عباس گفت: علی براتی حکومت از من و ابی بکر سزاوارتر بود، با این سوال ابن عباس مواجه شد که چرا با اعتراف به این مطلب وی را کنار زدید؟ عمر بلافاصله در پاسخ گفت: بدون مشورت و اذن او تصمیم نمی گیریم!! (ر.ک علی محمد میرجلیلی: امام علی علیه السلام و زمامداران، ص 167) اقدامات خلفا جهت کسب مشورت از صحابه را می توان به سیاستمداری تیز تحلیل کرد؛ چرا که به وسیله آن، صحابه احساس مشارکت در امور مملکتی نموده و از اعتراضات آنها به مقدار زیادی کاسته می گردید. به کارگیری چنین روشی برای پیشبرد اهداف بلند مدت سردمداران امری لازم و ضروری به نظر می رسید و می توان یکی از دلایل قتل خلیفه سوم را در عدم رعایت معین تکتک جستجو کرد. از جمله اعتراضات محاصره کنندگان عثمان عبارت بود از: «عدم مشورت عثمان با صحابه». در این کلام معترضان و محاصره کنندگان خطاب به عثمان دقت نمایند: «تو در دوران خلافت خود، عده ای از یاران و اصحاب رسول خدا و همچنین جمعی از مسلمانان را تنها به جرم راهنمایی و ارشادت، و اینکه تو را به بازگشت به حق و عدالت نموده اند، ناروا به زیر ضربات تازیانه خود گرفته ای، و اکنون وقت آن رسیده که خود را آماده قصاص کنی!» (علامه عسکری: نقش عایشه در تاریخ اسلام، ج 1، ص 251) از سوی دیگر، خلفا همواره برای کسب مشروعیت خود در تلاش بودند تا به هر نحوی که امکان داشت، نظر امیر المؤمنین علی علیه السلام را به سوی خود جلب کرده و یا دست کم در انظار عمومی جنین جلوه دهند که میان آن ها و امام علیه السلام تفاهم برقرار می باشد؛ بنابراین از هیچ گونه تلاشی جهت دستیابی به این هدف فروگذار نمی کردند.

خود دلیلی بر عدم لیاقت و کاردانی آن‌ها «به عنوان تکیه زننده بر جای پیامبر صلی الله علیه وآله» در امر خلافت می‌باشد.

هیچ کدام از این دو نوع رابطه، نشان دهند روابط دوستانه میان دو طرف نمی‌باشد؛ هر چند که لزوماً جدال و درگیری هم در میان نبوده باشد، که متأسفانه به فجیع‌ترین شکل آن رخ داده است.

درگیری شدیدی که به طور یکطرفه، آن هم در روزهای آغازین غصب خلافت رخ داد و به هجوم به بیت فاطمه علیها السلام منجر گردید.

ولی با این حال، باز هم شاهد چنین ادعاهایی هستیم: «علی (ع)... همینکه با خلیفای بیعت کرد... در پنهان و آشکار با آنان صمیمانه رفتار کرد...»! (1) حضرت علی (ع)... با خلیفای بیعت کرد و از آن جا که روحش بالاتر از آن بود که بخاطر مقامات دنیوی کینه کسی را به دل بگیرد با آنان صمیمانه رفتار نمود.؟! (2)

ص: 205

1- عبدالکریم بی‌آزار شیرازی: مشعل اتحاد، ص 22.

2- همو: همبستگی مذاهب اسلامی (مقدمه چاپ سوم)، ص 11

«علی با این که می دانست از دیگران به خلافت سزاوارتر است ولی با ابوبکر و عمر و عثمان به مدارا رفتار کرد و از هیچ گونه کمک نسبت به آنان دریغ نفرمود...»! (1) «چنانیتی از این بالاتر نیست که میان امام و خلیفه باشد و در این مورد میان مردم تفرقه بیفکنند...» (2) این گونه تفسیرها با القای وجود رابطه صمیمانه و صلح و مدارا میان امام علیه السلام و خلفا، نتایج غلطی را به دنبال می آورد که برای مثال به برخی از آنها اشاره می کنیم: حکومت ابوبکر و عمر از حصار غصب بیرون آمده و منطق اهل سقیفه صورتی شرعی به خود می گیرد.

تأسف بارتر آن که با تحلیل تحریف آمیز و غلط از تاریخ، سیره حضرت علی علیه السلام نیز، مؤید و شاهد بر این ادعا! و حتی گواه بر مشروع بودن آن حکومت های غاصبانه قلمداد می شود! چنانچه اظهار شده است: «رضایت و بیعت آن حضرت با خلفا نیز دلالت دارد بر این که حکومت ایشان از دیدگاه علی (ع) نامشروع تلقی نشده است.»! (3) متأسفانه این گونه تفسیرها در نهایت به موجّه جلوه نمودن حکومت خلفا و چهره آنان در تاریخ اسلام و فراموش نمودن انحرافات، جنایات و بدعت های آنها در دین اسلام و خصومتشان با اهل بیت علیهم السلام منتهی می گردد؛ چنانچه ابراز شده:

ص: 206

-
- 1- همو: همبستگی مذاهب اسلامی، ص 207
 - 2- همو: همبستگی مذاهب اسلامی، ص 217 .
 - 3- مصطفی حسینی طباطبایی: راهی بسوی وحدت اسلامی، ص 176 .

«اصل تبری... مصداقی جز خلفای ثلاث دارد.»! (1) «باید در چهره پردازی خشن تاریخی از خلفای ثلاث تجدیدنظر کنیم.»! (2) عدم قیام امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیهما السلام با هدف حفظ اسلام_ و نه دوستی با خلفا_ و به جهت جلوگیری از ارتداد امت و بازگشت آنان به عصر بت پرستی جاهلیت (3)، دفاع از کیان سرزمین وحی در مقابل دشمنان خارجی دین و حفظ جان اهل بیت رسالت علیهم السلام در مقابل توطئه منافقان داخلی صورت گرفت.

این عملکرد را به «سکوت» تعبیر نمودن و این سکوت را با همکاری و همیاری (4) امیرالمؤمنین علی علیه السلام با خلفا همراه کردن و در نهایت روابط خلفا با امام علیه السلام را نیز دوستانه جلوه دادن و از دشمنی خلفا با اهل بیت علیهم السلام یاد نکردن، آیا نتیجه ای جز قائل شدن به حقیقت و مشروعیت حکومت خلفا و صلاحیت آنان در پی خواهد داشت؟! آیا چنین حرکتی فراتر رفتن از میزان لازم برای حفظ اتحاد سیاسی و فرورفتن در ورطه تذبذب نیست؟

ص: 207

1- محمد جواد حجّتی کرمانی: روزنامه آفتاب یزد، مورّخ 9 تیر 1381 .

2- همو: روزنامه آفتاب یزد، مورّخ 9 تیر 1381 .

3- سکوت جهت حفظ وحدت به این معانی می باشد؛ نه به معنای رضایت به اتّفاق و اجتماع مردم درباره غصب خلافت منصومه و تلاش برای حفظ این حکومت غاصبانه!

4- امثال این کلمات در فصل اول از جلد کتاب «استراتژی وحدت» (بخش مربوط به سیره ائمه اطهار علیهم السلام) بسیار به کار رفته است!

«علی علیه السلام از اظهار و مطالبه حق خود و شکایت از ربایندگان آن خودداری نکرد، با کمال صراحت ابراز داشت و علاقه به اتحاد اسلامی را مانع آن قرار نداد. خطبه های فراوانی در نهج البلاغه شاهد این مدعی است.

(1) در عین حال این تظلمها موجب نشد که

از صف جماعت مسلمین در مقابل بیگانگان خارج شود.... علی علیه السلام در عمل نیز همین روش را دارد.

از طرفی شخصاً هیچ پستی را از هیچیک از خلفا نمی پذیرد، نه فرماندهی جنگ و نه حکومت یک استان و نه اماره الحاج و نه یک چیز دیگر از این قبیل را.

(2) زیرا قبول یکی از این پست ها به معنی صرف نظر کردن او از حق

ص: 208

1- [در حالی که بر اساس همان تحلیل غلط (یعنی القای روابط دوستانه جهت حفظ وحدت امت حول محور خلافت سقیفه ای!) ابراز شده است: «علی (ع) برای حفظ وحدت مسلمین، از حق خود و همسرش گذشت، ناکامی ها و ناروایی ها را تحمل می کرد و اتحاد و اتفاق مسلمین را بر خود و همسر و فرزندان و تمام شؤون خویش مقدم می داشت.»! (سید جواد مصطفوی: مقاله وحدت در نهج البلاغه مندرج در «کتاب و حدت» ص 131) «سیره علی این بود که وحدت امت شاخص اصلی است. به همین جهت، اگر نسبت به حقوق خودش مدعیاتی داشت، در اقداماتی که انجام می داد مواظب بود تا به این اصل لطمه وارد نشود و اگر می دید که به این اصل لطمه وارد می شود از حق خود صرف نظر میکرد.»! (محمد واعظ زاده خراسانی: مصاحبه با فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی 9 و 10، بهار و تابستان 80 ص 11)]

2- «در این دوره علی علیه السلام و همچنان از صحنه سیاست و رزم دور بود. و همان طور که در زمامداری ابوبکر مسندی را به عهده گرفت در زمان عمر نیز چنین کرد و حتی پیشنهاد فرماندهی سپاه را در حمله به ایران پذیرفت. تنها مورد استثناء در این باره بود که هنگام سفر عمر به فلسطین که وی همه اصحاب عمده پیامبر را برای تأیید مقررات فتح و پیروزی با خود برد، علی علیه السلام مسئولیت اداره مدینه را عهده دار شد. البته شایان ذکر است که عمر به شدت از خروج بنی هاشم از مدینه مخالفت به عمل می آورد تا بدین ترتیب با از نفوذ آنها در مناطق دیگر بکاهد و یا از خطر ایجاد تشکلهای مخالف نظامی که از ناحیه آنها احساس می کرد جلوگیری کند.» (جلال در خشه: مواضع سیاسی حضرت علی علیه السلام در قبال مخالفین، ص 54)

مسلم خویش است و به عبارت دیگر کاری بیش از همکاری و همگامی و حفظ وحدت اسلامی است.

اما در عین حال که خود پستی نمی پذیرفت، مانع نزدیکان و خویشاوندان و یارانش در قبول آن پستها نمی گشت، زیرا قبول آنها صرفاً همکاری و همگامی است و به هیچ وجه امضای خلافت تلقی نمی شود.»⁽¹⁾ بنابراین بهتر است حقایق تلخ و دردآور تاریخ را تحقیقی بیان کنیم⁽²⁾، نه با تحریف و مسامحه زیرا در غیر این صورت نسل آینده ما بر خلاف میانی حقّه شیع، به عنوان یک اعتقاد، خواهد پذیرفت که: «نباید خلفای راشدین را از خلافت ممنوع دانست، مخصوصاً وقتی که امام با آنان تسالم و سازگاری نموده و خالصانه به آنها دوستی ورزیده و در پنهان و آشکار ایشان را راهنمایی می کرده است.»⁽³⁾ آیا با این بیان، پایه های حکومت سقیفه ای که در برابر نصّ الهی قرار می گیرد، تثبیت نگردیده؟! بازی سیاسی سقیفه که چیزی جز ایجاد انحراف در مسلمین و نظام حکومت الهی نبود، با استناد به صلح و صفایی کاذب توجیه نمی شود؟! صلح و صفایی دروغین که در آن امام بر حقّ یعنی علی ابن ابی طالب علیها السلام به عنوان خلیفه برگزیده خدا، برای خلافت دروغین

ص: 209

1- استاد مرتضی مطهری: امامت و رهبری، ص 20 - 21.

2- پرده برداشتن از حوادثی که در واقعه شوم سقیفه بنی ساعده، حمله به بیت فاطمه علیها السلام و غضب فدک اتفاق افتاد، علاوه بر آن که ماهیت زشت و نامردمی سردمداران حکومت وقت را فاش می نماید، راه هر گونه مصالحه ای که منجر به تقسیم کردن مناصب و مقامات الهیه شود را نیز می بندد و روشن می کند که خاندان رسالت علیهم السلام هرگز قدمی در این گونه از تقریباً برداشتند.

3- محمد صالح حائری مازندرانی: مقاله مندرج در «همبستگی مذاهب اسلامی» (ترجمه عبدالکریم بی آزار شیرازی)، ص 222.

ابوبکر قائل به مشروعیت می گردد و آن را تأیید می نماید! شیعه منصب خلافت و امامت را جدایی ناپذیر، غیر قابل تقویض و الهی می داند؛ و لذا هر گونه انتخاب و گزینشی جهت احراز مقام خلافت، از غیر طریق نصّ الهی را باطل و غاصبانه اعلام می کند.

تاریخ چه می گوید؟

«اگر این سخن درست باشد که در حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله دو جریان سیاسی مختلف در میان مهاجران وجود داشته و کسانی برای به دست آوردن خلافت تلاش می کرده اند، باید پذیرفت که میان امام و شیخین از همان زمان مناسبات خوبی نبوده است.

در اخبار سیره چیزی که شاهد نزاع اینان باشد دیده نشده، اما هیچ خاطره ای نیز که رفاقت اینها را با یکدیگر نشان دهد وجود ندارد.

دشمنی های عایشه با امام علی علیه السلام که به اعتراف خودش از همان زمان پیامبر صلی الله علیه و آله وجود داشته، می تواند شاهی بر اختلاف آل ابی بکر با آل علی تلقی شود.

زمانی که فاطمه علیها السلام رحلت کرد، همه زنان پیامبر صلی الله علیه و آله در عزای بنی هاشم شرکت کردند، اما عایشه خود را به مریضی زد و نیامد و حتی برای علی علیه السلام چیزی نقل کردند که گویا عایشه اظهار سرور کرده بود. هر چه بود، بلافاصله پس از خلافت ابوبکر، و اصرار امام در اثبات حقایق خود نسبت به خلافت، سبب بروز مشکلاتی در روابط آنان شد.

حمله به خانه امام و حالت قهر حضرت فاطمه علیها السلام و عدم اجازه برای حضور شیخین بر جنازه آن حضرت، اختلاف را عمیق تر کرد.

از آن پس امام گوشه گیر شده و به سراغ زندگی شخصی رفت.

حکومت انتظار داشت که امام، همان طور که بیعت کرده (1)، دست از ادعای حقانیت خود نیز بردارد و شمشیر به دست برای تحکیم پایه های قدرت آنان با مخالفانشان از مرتدان بجنگد.

امام این درخواست را رد کرد.

با چنین موضعی، طبیعی بود که حکومت باید او را در دیدگان مردم تحقیر می کرد. (2) این سیاست می توانست به انزوای بیشتر آن حضرت بینجامد. (3)

ص: 211

1- «با شهادت حضرت زهرا علیها السلام، امیرالمؤمنین علیه السلام پشتوانه خود را از دست داد و مجبور شد برای حفظ اسلام و دفع غائله مرتدین با ابوبکر بیعت کند زیرا که در خارج مدینه چند نفر ادعای پیامبری کرده بودند؛ مانند مسیلمه که از زمان پیامبر صلی الله علیه وآله ادعای پیامبری داشت و بعد از پیامبر عشیره و فامیلش دورش جمع شدند. او سجعهایی ساخته بود و می گفت از قبیله ما پیامبری و از قریش پیامبری و چهل هزار مرد جنگی آماده کرده بود که به مدینه حمله برده و آنجا را با خاک یکسان کند و اگر به مدینه می رسید، اول کسی را که میکشت علی و حسنین علیهم السلام بودند و آثار پیامبر صلی الله علیه وآله را بطور کلی نابود می کرد. دیگری زنی بود از بنی تمیم به نام سجاج که او هم ادعای پیامبری داشت و عده ای را دور خود جمع کرده بود و عده ای دیگر مرتد شده و ادعای پادشاهی می کردند مثل نعمان بن منذر ساوی تمیمی که در بحرین تاجگذاری کرده بود یا لقیط بن مالک از بنی ناجیه در عمان که او را ذوالتاج می گفتند. در این حال عثمان خدمت حضرت امیر علیه السلام رسید و گفت: ای پسر عمو! وضع را می بینی، اگر بیعت نکنی اسلام با خطر روبه روست و حضرت امیر علیه السلام که برای حفظ اسلام بیعت کرد. خود ایشان می فرماید: پس دست کشیدم تا دیدم جمعی از مردم از اسلام برگشتند و به نابودی دین پیامبر صلی الله علیه وآله دعوت می کردند، پس ترسیدم چنان چه اسلام و مسلمین را یاری نکنم لطمه و شکستی در اسلام واقع شود که مصیبت آن برای من نسبت به از دست دادن حکومت چند روزه پر شما بزرگتر باشد. بعد از بیعت آن حضرت علیه السلام بود که ابوبکر توانست از مدینه لشکر به اطراف اعزام کند، چون تا آن روز دستگاه حکومت نتوانسته بود یک لشکر از مدینه اعزام کند. در هر حال برای حفظ مرکز اسلام، بیعت حضرت امیر علیه السلام لازم بود، و اگر ایشان بیعت نمی کرد، اسلام نمی ماند. پس این عمل آن حضرت علیه السلام در حفظ اسلام و رسیدن آن به ما مؤثر بوده است.» (علامه عسکری: نقش ائمه در احیاء دین، ج 14، س 35_36) جهت بررسی دقیق تر ماجرای فوق به فصل یکم از جلد چهارم کتاب مراجعه نمایید.

2- «عمر، برای شکستن علی علیه السلام، ابن عباس را بزرگ می کرد. این یک سیاست بود که ابن عباس حدیث روایت کند و تفسیر بگوید.» (علامه عسکری: سقیفه، ص 73)

3- رسول جعفریان: حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص 53.

«روابط امام با ابوبکر بسیار سرد بوده و گویا خاطره ای باقی نمانده است.

در برخورد با عمر خاطرات زیادی به دست آمده است که عمدتاً کمکهای قضایی امام به عمر و نیز پاسخ به برخی رایزنیهاست... (1) عمر از پرخاش ظاهری به امام خودداری کرده و به احتمال، امام نیز مراعات می کرد؛ اما عثمان چنین نبود، او تحمّل اظهار نظرهای امام را نداشت...» (2) «مخالفت با حکومت برای امام کار دشواری بود. امام، به ویژه در سالهای نخست کوشید تا با پناه بردن به انزوا خود را از مواجه شدن با حکومت باز دارد.

سعدبن عباده (3) تجربه خوبی بود.

او بیعت نکرد و ناگهان ... خبر رسید که جنیان او را کشتند.» (4) «البته این بدان معنا نبود که امام از فرصتهای مناسب برای حقّ از دست رفته خود تلاش نکند.

آن حضرت در همان مرحله نخست، برای چند ماهی از بیعت خودداری کرد.

به علاوه در همان روزهای نخست، دست همسر و فرزندان خود را گرفته و به خانه های انصار می رفت تا حقّ از دست رفته را بازیابد.

این اصرار در حدّی بود که او را متّهم کردند که حریص بر خلافت است.» (5)

ص: 212

-
- 1- «عمر در اموری که اهمّیت فوق العاده داشت و خود توان تصمیم گیری فردی نداشت با افرادی چون علی علیه السّلام مشورت می کرد.» (جلال درخشه: مواضع سیاسی حضرت علی علیه السّلام در قبال مخالفین، ص 55)
 - 2- رسول جعفریان: حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص 57.
 - 3- ر.ک: علامه عسکری: عبدالله بن سبا و دیگر افسانه های تاریخی، ج 1، ص 143_147.
 - 4- رسول جعفریان: حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص 57.
 - 5- همان منبع، ص 58.

«درباره ارزیابی امام از خلافت سه خلیفه، باید گفت: امام در هیچ زمانی آزاد نبود تا ارزیابی خود را از شیخین به دست بدهد.

بر عکس نسبت به عثمان، هرآن چه که به آن اعتقاد داشت، فرصت بازگو کردن آن را داشت.

دلیل این امر این بود که سپاه او در کوفه، کسانی بودند که جز عده معدودی، شیخین را پذیرفته بودند و امام نمی توانست در جمع آن ها در سخن گفتن درباره آنها آزاد باشد.

یک بار که فرصتی بدست آمد، به بیان بخشی از رنجهای خود پرداخت و بلافاصله از ادامه سخن بازماند. «(1)» «با همه احتیاطی که امام داشت، در زمان شورای خلافت، حاضر به پذیرفتن شرط عبدالرحمن بن عوف برای قبول خلافت نشد.

ابن عوف شرط کرد، اگر امام بپذیرد تا به سیره شیخین عمل کند، حاضر است خلافت را به او واگذار کند. اما امام فرمود: تنها به اجتهاد خود عمل خواهد کرد.

این رد آشکاری از امام نسبت به روش و سیره شیخین بود که به اعتقاد امام در قسمتهای زیادی بر خلاف سیره رسول خدا صلی الله علیه وآله و بر پایه اجتهادی نادرست صورت گرفته بود.

سخنان امام در دوره خلافت، و نیز روش برخورد امام با مسائل مختلف نشان می دهد که امام شیوه های گذشته را نمی پسندیده است. «(2)»

ص: 213

1- همان منبع، ص 59.

2- همان منبع، ص 59.

«به هر روی زندگی منزویانه امام در آن جامعه، نشان آن است که هم امام و هم خلفا می دانستند که نمی توانند با دیگری به نحوی برخورد کنند که به معنای تأیید دیدگاه او به ویژه در امر خلافت باشد.»⁽¹⁾ همچنین: «کمترین تردیدی وجود ندارد که امام در دوره خلافت سه خلیفه نخست، مشارکت فعال سیاسی در امور جاری نداشته و جز مشورت‌هایی که در برخی امور قضایی، و محدودتر از آن در مسایل سیاسی در کار بوده، حضور جدی در صحنه سیاست نداشته است.

به عبارت دیگر، در مجموع ترکیب حکومتی خلفا، امام علی علیه السلام عضویتی نداشته و توان گفت که دورادور رهبری حزب مخالف را عهده دار بوده است.»⁽²⁾

تذکر

نکته ای که در تبیین فعالیت های علمی _ اعتقادی امیرالمؤمنین علی علیه السلام باید بدان توجه نمود این است: هویت اصلی اقدامات امام علیه السلام یا که در راستای زدودن غبار تحریف و تخریب از چهره تعالیم واقعی اسلام و تبلیغ مبانی دین صورت پذیرفته است و جای هیچگونه تردیدی هم در وقوع آن وجود ندارد،

ص: 214

1- همان منبع، ص 60.

2- همان منبع، ص 61.

زمانی آشکار می شود که قبل از آن، حرکت ضد فرهنگی و فعالیت های اسلام زدایانه خلفا - به طور همه جانبه - ترسیم گردد.

چراکه در غیر این صورت، عملکردهای محدود شده امام با یک بزرگ نمایی عوام فریبانه، به همکاری و همیاری فرهنگی با جو عمومی غالب بر اجتماع و هم راستا با سایر سیاستهای نظامی - اقتصادی به اجرا در آمده در آن دوران تفسیر خواهد شد؛ چنانچه ابراز شده: «از آنجا که انقلاب اسلامی، انقلابی دینی و فرهنگی بود، بیش از مبارزه مسلحانه، نیاز به مبارزه علمی و فرهنگی داشت.

امام علی (ع) بعد از رحلت پیامبر عالیقدر اسلام، به این امر مهم پرداخت... تا پاسخگوی تهاجمات فرهنگی و اشکالات اعتقادی دانشمندان کشورهای فتح شده باشند و نیازهای فقهی و حقوقی حقوقدانان را برآورند و اصول اعتقادی و مسائل فقهی و دیگر مسائل فرهنگی اسلام را به بهترین وجه به ملل تازه به اسلام درآمده تعلیم دهند.»⁽¹⁾ «امام علی (ع) بعد از رحلت پیامبر در زمان هر سه خلیفه با وزارت و تدبیرهای الهی خود، قطب و محور انقلاب اسلامی بود و بار انقلاب فرهنگی را به عهده داشت و به حفظ وحدت مسلمین و دادن رهنمود به مردم و خلفا پرداخت.»⁽²⁾ «آن حضرت در تمام صحنه های سیاسی و جهادی آن دوران در نقش عالی ترین مشاور امین و صدیق خلفاء حضور فعال داشت و با نصیحت و دعوت به خیر و امر به معروف و نهی از منکر، خلفا و مردم را تا آن جا که می توانست از انحراف و فساد و عصیان و طغیان باز می داشت.»⁽³⁾

ص: 215

1- عبدالکریم بی آزار شیرازی، کیهان فرهنگی، شماره 184، بهمن 80، ص 15 .

2- همو: سیمای امام متّین، ج 7، ص 18.

3- محمّد جواد حجّتی کرمانی، روزنامه اطلاعات، مورّخ 26 خرداد 1379.

با توجه به این که دومین جلد از این مجموعه را به بررسی همه جانبه این نوع نگرش در میان طلبان افراطی اختصاص داده ایم؛ در این جلد، به همین مختصر بسنده نموده و در پایان علاقمندان را به مطالعه تحلیل های استاد جعفر مرتضی عاملی که در کتاب «تحلیلی از زندگانی سیاسی امام حسن مجتبی علیه السلام» (ویرایش دوم، صفحات

88 - 125) درج گردیده است، دعوت می نمایم.

ایشان تحلیل خود را با عنوان «نقشه شگفت انگیز» آغاز نموده و می نویسند: «پس از آن که علی علیه السلام از خلافت اسلامی کنار گذاشته شد و خانه نشین گردید، حوادثی پیش آمد که در تاریخ معروف و مشهور است.

سیاست نظام حاکم و کسانی که بعد از آنان روی کار آمدند، امامت را از دو جهت هدف قرار داد:

ص: 216

دمیدن روح یأس و نومیدی در مخالفان، خصوصاً شخص امیرالمؤمنین علیه السلام که وی را نیرومندترین و حتی یگانه رقیب و مزاحم خویش می دیدند... و محو تمامی آثار تمایل و رقبت برای رسیدن به خلافت...» استاد جعفر مرتضی در ادامه این محور از تحلیلش، اسناد و شواهدی از تاریخ را ارائه داده و از مجموع آنها نتیجه می گیرد: «هیأت حاکمه تلاش میکرد تا در نهایت علی علیه السلام مسأله امامت و خلافت را به فراموشی سپرده و از رسیدن به خلافت ناامید شود و از آن قطع امید کند.» وی سپس به بررسی دومین هدف خلفا هدف خلفا پرداخته و می نویسد: «2_ زمینه سازی برای تحکیم و تثبیت حکومت و خلافت به نفع افراد مورد نظر و ایجاد عوامل و شرایطی که به امیرمؤمنان و سایر اهل بیت علیهم السلام در آینده دور و نزدیک، مجال روی کار آمدن ندهد.» ایشان سپس به تدابیر سیاسی خلفا در راستای تحقق این هدف اشاره کرده و با ارائه اسناد و مدارک تاریخی، ده روش را در این خصوص بر می شمرد و به شرح یکایک آنها می پردازد.

همان طور که دانستید برخی از طرفداران وحدت اسلامی با ارائه تحلیلی ناخالص، مدعی شده اند که هیچ گونه اختلاف اساسی میان امیرالمؤمنین علیه السلام و خلفا وجود نداشته است، یکی از مشکلاتی که این طیف با آن مواجه می باشند، انتقادات شدید امیرالمؤمنین علیه السلام از خلفا (1) است؛ به گونه ای که نمی توان این شدت در نقد را به صلح و صفا و دوستی تفسیر نمود.

لذا وحدت طلبان اینگونه برخوردها و نقدها را بر شایستگی برتر و بیشتر امیرالمؤمنین علی علیه السلام در مقایسه با توانایی خلفا برای اداره حکومت حمل کرده اند! و با این تحلیل، علاوه بر توجیه تحلیل های خود، به طور ضمنی اصل وصایت و نص الهی را نادیده انگاشته و به سقیفه اعتبار بخشیده اند؛ به گونه ای که گویا تنها اشتباه سقیفه این بود که امیرالمؤمنین علی علیه السلام در آن جا حضور نداشت! (2) اینان با اظهاراتی مانند آن چه می آوریم در مسیر القای این تفکر قدم برداشته اند: «البته اگر صحیح باشد که بگوییم در رأی و نظر حضرت امیر(ع) مصلحتی بود که تنها بخودش باز می گشت، ولی حقیقت این است که او

ص: 218

1- برای آشنایی با موارد آن به کتاب «صحابه از دیدگاه نهج البلاغه»، تألیف: داود الهامی مراجعه نمایید.

2- «بعد از رحلت پیامبر بدون مشورت آن حضرت سقیفه بنی ساعده تشکیل و ابوبکر به جانشینی انتخاب شد.»! (عبدالکریم بی آزار شیرازی: مشعل اتحاد، ص 20) «... می بایست (با آن حضرت به جهت مقام ولایت و امامتش) مشورتی صورت می گرفت (و با نظر آن حضرت خلیفه برای اداره مملکت اسلامی انتخاب می شد.»! (همو: سیمای امام متقین، ج 5، ص 22)

خود را از آنجهت به خلافت سزاوارتر می‌دید که خود و خاندانش برای انجام مصالح مردم از دیگران تواناتر بودند...»⁽¹⁾ در واقع چنین دیدگاهی ابتدا میان مقام امامت و حکومت قائل به استقلال شده و آن دو را کاملاً مجزای از هم در نظر گرفته است! سپس بر اساس همین تفکیک، به اشتباه سقیفه را برای انتخاب حاکم اسلامی واجد صلاحیت انگاشته! و در نهایت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را فرد واجد شرایطی دانسته است که در آن جا به فراموشی سپرده می‌شود! لذا انتقادات امام علیه السلام به سطحی بسیار کم رنگ یعنی گلایه از انتخاب شایسته با وجود شایسته تر تقلیل می‌یابد! چنانچه در همین راستا اظهار شده: «اگر هم در این باره تبادل آراء و اقوالی شده است، در غیر اساس و اصل این دو مقام بوده است... بنظر من بهتر است که حتی نام خلاف هم بر آن نگذاریم... بلکه تنها گلایه ای بود که چرا بی حضور و مشورت وی به امر خلافت و انتخاب خلیفه مبادرت ورزیده اند.»⁽²⁾

ص: 219

1- همو: مشعل اتحاد، ص 22.

2- محمد صالح حائری مازندرانی: مقاله مندرج در «همبستگی مذاهب اسلامی» ترجمه عبدالکریم بی‌آزار شیرازی، ص 220.

استاد جعفر سبحانی در همین زمینه می نویسد: «دانشمندان محقق از اهل تسنن که شرحی بر نهج البلاغه نوشته اند، منطق امام را در شایستگی خویش به خلافت، یکی پس از دیگری مورد بررسی قرار داده اند و از مجموع آنها چنین نتیجه گرفته اند که هدف امام علیه السلام از این بیانات اثبات شایستگی خود به خلافت است، بدون این که از جانب پیامبر نصی بر خلافت امام علیه السلام در میان باشد.

چون امام علیه السلام از نظر قرابت و خویشاوندی، پیوند نزدیکتری با رسول خدا داشت و از نظر علم و دانش از همه بالاتر بود و در رعایت اصول عدالت و اطلاع از اصول سیاست و

کشورداری، سرآمد همه یاران پیامبر بشمار می رفت، از این جهت شایسته بود که امت او را بر خلافت برگزینند، ولی چون سران امت به عللی فاضل را بر افضل مقدم داشتند و به جای گزینش برتر، غیر او را برگزیدند، از این جهت امام علیه السلام زبان به تظلم و شکایت گشوده است که من بر خلافت و ولایت از دیگران شایسته تر و اولی میباشم.

حقی که امام علیه السلام در بیانات خود از آن یاد می کند و می گوید: از روزی که رسول خدا صلی الله علیه وآله درگذشت، حق مرا گرفته و مرا از آن محروم کرده اند، حق شرعی نیست که از جانب صاحب شریعت به او داده شده باشد و تقدیم غیر برتر بر او، یکنوع مخالفت با دستور شرع به حساب آید، بلکه مقصود یک حق طبیعی است که بر هر انسانی لازم است که با وجود برتر، دیگری را انتخاب

نماید و زمام کار را به انسان داناتر و تواناتر و بصیرتر بسپارد، ولی هرگاه گروهی روی مصلحتی از این اصل پیروی نکنند و کار را به دست فردی که از نظر علم و قدرت و شرایط روحی و جسمی در سطح پایین تر قرار گیرد بدهند، جای دارد که در این موقعیت، شخصیت برتر زبان به شکوه و گله بگشاید...» (1) «این مطلب که به عنوان تحقیق از آن یاد می شود، پنداری بیش نیست.

هیچگاه نمی توان مجموع سخنان امام علیه السلام را بر شایستگی ذاتی حمل نمود و یک چنین شایستگی نمی تواند مجوز حملات تند امام علیه السلام بر خلفا گردد... به عبارت دیگر هرگاه مشکل مسأله رهبری در اسلام از طریق مشاوره و مذاکره و با رجوع به افکار عمومی باید گشوده گردد، در این صورت مادامی که شخص (هر چند از هر جهت فضیلت و برتری بر دیگران داشته باشد) برای چنین مقامی انتخاب نگردد، او نمی تواند خود را صاحب حق بشمارد، که عدول از آن را یک نوع ظلم و ستم معرفی کند و به افرادی که به جای او انتخاب شده اند، حمله نماید، در صورتی که لحن امام علیه السلام در خطبه های خود بر خلاف این است و او خود را صاحب حق مسلم میدانند و عدول از آن را یک نوع ظلم و ستم بر خویش تصور می نماید و قریش را متعديان و متجاوزان به حقوق خود می اندیشد... آیا یک چنین حملات تند را می توان از طریق شایستگی ذاتی توجیه کرد... هرگز صحیح نیست این نوع انتقاد از خلافت خلفا را از طریق لیاقت و شایستگی ذاتی تفسیر نمود.

ص: 221

1- استاد جعفر سبحانی: پشویی از نظر اسلام، ص 264_265.

این جمله‌ها و تعبیرها حاکی است که امام علیه السلام خلافت را حقّ مسلم خویش می‌دانست و هر نوع انحراف از خود را انحراف از حقّ تصوّر میکرد و چنین حقّی مسلم، جز از طریق تنصیب و تعیین الهی برای کسی ثابت نمی‌گردد.

هرگز نمی‌توان این گونه تعبیرها را از طریق اصلحیت و اولویت تفسیر نمود. گروهی که سخنان امام علیه السلام را از این راه تفسیر میکنند، پیش‌داورانی هستند که اعتقاد آنان به استواری خلافت انتخابی، مانع از آن شده است که نصوص و کلمات امام علیه السلام را به طور صحیح ارزیابی نمایند.» (1) حال باید پرسید با توجه به این گونه انتقادات شدید امام علیه السلام از خلفا که بر اعتقاد به حقّ مسلم و شرعی آن حضرت از سوی خداوند متعال استوار می‌باشد، باز هم می‌توان پذیرفت که:

«حضرت علی (ع) نه تنها هیچ‌گاه به خلفای قبل از خود جسارت‌هایی از آن قبیل که در میان پاره‌ای عوام ما متداول بوده و هست، نکرده است، بلکه در بسیاری از موارد لب به مدح آنها گشوده است.» (2) آیا چنین ادعاهای پوچی علاوه بر تعطیل نمودن اصل «تبری» تشویقی جهت مدح خلفا به جای دوری جستن از آنها نمی‌باشد؟! چرا نباشد! وقتی که ادعا می‌شود: «اگر ما چنین کنیم به حضرت علی (ع) اقتدا کرده ایم.» (3)

ص: 222

1- همان منبع، ص 265 - 268

2- محمد جواد حجّتی کرمانی، روزنامه اطلاعات، مورّخ 29 خرداد 1379.

3- همو: روزنامه اطلاعات، مورّخ 29 خرداد 1379.

آیا سیره آن حضرت که بایستی الگوی شیعیان قرار گیرد، مدح و تمجید آن هم در موارد بسیار_ از کسانی است که با تشکیل سقیفه حَقّ خدادادی امام علیه السّلام را ربودند، به خانه اش حمله کردند، و بر در آن آتش افروختند و همسر و فرزندش را شهید نمودند؟!!

ص: 223

عدم پابندی به رعایت ضابطه اصالت و خلوص در ایده های مطرح شده جهت برقراری وحدت اسلامی، سرانجام به اظهار دیدگاه تأسف باری منجر شد که خلافت ابوبکر را با صراحت کامل از حصار غضب بیرون آورده و با اعطای نشان «شرعی و اسلامی» به آن، بر همه اختلافات برخاسته از بحث «امامت و خلافت» خطّ بطلان می کشد و آنها را به فراموشی می سپارد.

چنانچه اظهار شده: «مسئله خلافت دارای دو مرحله و دو اولویت بوده است: اولویت اول همان التزام به نصّ بر خلافت و امامت علی (ع) و خاندانش... اولویت دوم که در شرایط خاصّ از قبیل فقدان زمینه اجتماعی برای

نیل به اولویّت اول با سرپیچی جامعه اسلامی و اکثریت مردم به هر دلیل از آن فعلیت! و مشروعیت! پیدا می کند.»! (1) به عبارت دیگر، این کژاندیشی قائل به آن است که: با کنار نهادن وزیر پا گذاشتن خلافتی که مبتنی بر نصّ و نصب الهی است، بلافاصله نوبت به انتخاب خلیفه از سوی مردم و شورای مهاجر و انصار می رسد.

لذا، گزینش خلیفه از سوی امت کاملاً جنبه دینی و اسلامی به خود گرفته و خلافت انتخابی، مشروعیت می یابد.

چنانچه اظهار شده: «مسلماً همین اولویّت پس از رحلت رسول اکرم حاکم گردید...»! (2) این دیدگاه انحرافی با دفاع از مشروعیت خلافت ابوبکر و تحت عنوان فریبنده «اولویت دوم»، سعی در ایجاد وحدت اسلامی داشته و ابراز می دارد: از این بحث طولانی قبول دو اولویّت در مسئله خلافت، قهراً دو

دیدگاه در این مسئله پیدا می شود: دیدگاه اول، اکتفا به اولویّت اول و نفی دوم، که مستلزم نفی مشروعیت خلافت خلفا است، که باید اعتراف کنیم ذهنیت شیعیان همین است.

ص: 226

-
- 1- محمّد واعظ زاده خراسانی: مصاحبه با فصلنامه نهج البلاغه، شماره پیاپی 4 و 5، ص 176. [جای تعجب از دست اندرکاران «بنیاد نهج البلاغه» است که موجبات طرح دیدگاه های انحرافی محمّد واعظ زاده خراسانی را در شماره پیاپی 4 و 5 از فصلنامه نهج البلاغه فراهم آورده اند. با کمال تأسف در سر مقاله همین شماره (صفحه 7) می خوانیم: «بر آنیم که دیدگاه نهج البلاغه! را درباره حکومت و حکومت داری و رهبری بازگویم، و دور از غور در مباحث لفظی و تکیه بر تحلیلها و برداشتهای فردی! تصویری واقعی!... ارائه کنیم»!]
- 2- همو: مصاحبه با فصلنامه نهج البلاغه، شماره 4 و 5، ص 178.

اما دیدگاه دوم مستلزم قبول مشروعیت خلافت خلفا است... که من اصرار دارم! باید در زمان ما از این دیدگاه مسئله را بررسی کرد.»! (1) طراح این دیدگاه انحرافی، همه پویندگان مسیر وحدت اسلامی را به پیروی از همین دیدگاه (یعنی پذیرش فعلیت یافتن خلافت شورایی و قبول مشروعیت آن پس از پیامبر صلی الله علیه وآله) دعوت نموده و می گوید: «افرادی که طرفدار وحدت اسلامی و تقریب مذاهب و داعیان تقریب هستند و وحدت اسلامی را در این روزگار... یک ضرورت می دانند... در چنین وضعی باید با وسعت نظر همین دیدگاه را دنبال کنند... این گروه اگر بخواهند از اصرار بر دیدگاه اول به وحدت برسند، عادتاً محال می نماید...»! (2)

نقد و بررسی

چنین رویکردی سعی دارد تا کودتای سیاه مهاجرین منافق (3) در سقیفه بنی ساعده را به صورت واکنشی متعهدانه نسبت به دومین اولویت مطرح شده درباره خلافت اسلامی! جلوه دهد؛ تا بر همین اساس، تلاش جهت به حکومت رساندن ابوبکر را اقدامی شرعی و دینی قلمداد نماید! چرا که بر مبنای این نظریه، همه این کارها پس از بروز سرپیچی جامعه از خلافت امیر المؤمنین علیه السلام و ظهور فقدان زمینه های اجتماعی

ص: 227

1- همو: مصاحبه با فصلنامه نهج البلاغه، شماره پیاپی 4 و 5، ص 181 .

2- همو: مصاحبه با فصلنامه نهج البلاغه، شماره پیاپی 4 و 5، ص 181 .

3- ر.ک: سید حسن فاطمی: دانشنامه امام علی علیه السلام، ج 8، مقاله سقیفه؛ مصطفی دلشاد تهرانی: میراث ربوده؛ سید مرتضی عسکری: سقیفه؛ یوسف غلامی: پس از غروب.

برای استقرار حکومت علوی، یعنی پس از فعلیت و مشروعیت یافتن اولویت دوم به وقوع پیوسته است!

برای توجیه این ایده انحرافی، ابتدا بایست اجتماع انصار در سقیفه بنی ساعده را به عنوان بارزترین مصداق (1) حذف شرایط لازم برای تحقق یافتن خلافت علوی مطرح نمود.

چنانچه ابراز شده: «پیش گام در این قضیه انصار هستند... انصار بدون آگاهی و یا شور با دیگران، در سقیفه بنی ساعده... گرد آمدند... در آنجا نامی از علی (ع) و بنی هاشم برده نشد.»! (2) «در جلسه نامی از علی و بنی هاشم نبردند و مسئله نص بر خلافت علی (ع) به هر دلیل نادیده گرفته شد که اولویت اول بود، بلکه زمینه برای اولویت دوم... فراهم گردید.»! (3) سپس بایستی چنین وانمود کرد که مهاجرین حاضر در سقیفه بنی ساعده هیچ طرح و نقشه قبلی برای تصاحب حکومت نداشته و تنها با مشاهده زمینه های طرد خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام و مشروعیت یافتن انتخاب خلیفه از سوی مهاجر و انصار (تحقق اولویت دوم)، اقدام به تلاشی مشروع! جهت به خلافت رساندن ابوبکر نمودند!

ص: 228

1- به همین دلیل، ارائه هرگونه تحلیل دیگری از اجتماع انصار در سقیفه، منکوب گردیده و طرد می شود؛ چنانچه اظهار شده: «حال عجیب است که بعضی می گویند: انصار طرفدار علی (ع) بودند و قصدشان آن بود که به وسیله سعد بن عباد خلافت را از مهاجرین بگیرند و به علی تحویل دهند، که ابدأ قابل قبول نیست.»! (محمد واعظ زاده خراسانی: مصاحبه با فصلنامه نهج البلاغه، شماره پیاپی 4 و 5، ص 183)

2- همون مصاحبه با فصلنامه نهج البلاغه، شماره پیاپی 4 و 5، ص 183.

3- همون: مصاحبه با فصلنامه نهج البلاغه، شماره پیاپی 4 و 5، ص 183.

چنانچه ابراز شده: «بیعت با ابوبکر، چنانچه گفته می شود یک نقشه با توطئه پیش ساخته نبوده است.»! (1)

آری! در این کژاندیشی، خلیفه و هوادارانش بندگان مؤمن و متعهد به قوانین شرعی و تعالیم دینی معرفی می شوند که تا قبل از اجتماع انصار در سقیفه بنی ساعده، تابع اولویت اول یعنی نص و نصب الهی درباره خلافت بوده اند! سپس با خبر یافتن از اجتماع انصار در سقیفه بنی ساعده، زمینه های سرکشی جامعه از خلافت امیر المؤمنین علیه السلام و فقدان بسترهای لازم برای استقرار خلافت از نوع اولویت اول را مشاهده نموده و بر مبنای تعهد دینی و وظیفه شرعی خود! در این کانون فتنه و آشوب حضور یافتند و با تلاش های خود، به تعالیم اسلامی و دستورات الهی در رابطه با اولویت دوم! جامه عمل پوشاندند! بدین ترتیب ابوبکر از سوی آنان به خلافت برگزیده شد! چنانچه ابراز شده:

«ابوبکر با این سوابق در میان صحابه موقعیتی داشته است که آنان به هر دلیلی وقتی علی را برگزیدند که مسلماً اولویت اول بود، سراغ ابوبکر رفتند.»! (2) زیرا طراح این کژاندیشی معتقد است: «زمینه هایی که برای ابوبکر فراهم بود برای علی نبود.»! (3)

ص: 229

-
- 1- همو: مصاحبه با فصلنامه نهج البلاغه، شماره پیاپی 4 و 5، ص 183.
 - 2- همو: مصاحبه با فصلنامه نهج البلاغه، شماره پیاپی 4 و 5، ص 187.
 - 3- همو: مصاحبه با فصلنامه نهج البلاغه، شماره پیاپی 4 و 5، ص 183.

بنابر این دیدگاه انحرافی باید گفت: اقدامات ابوبکر و هوادارانش در محلّ سقیفه جهت دستیابی به خلافت، ظلم در حقّ امیرالمؤمنین علیه السلام نبوده و خلافت ابوبکر نیز غاصبانه و نامشروع نمی باشد! زیرا پس از فعلیّت و مشروعیّت یافتن اولویّت دوم صورت گرفته است! چنانچه اظهار شده: علی (ع) هم برای آن با وجود این شرایط اعتبار قائل بود. «(1) مسلماناً همین اولویّت پس از رحلت رسول اکرم حاکم گردیده و علی هم بالاخره به آن تن داد و با خلفا بیعت و بلکه با آنان در کارها به جدّ همراهی و همکاری فرموده است.»! «(2) بدون اجبار و با اختیار خود با ابوبکر بیعت کرده و نهایت همکاری را در خلال تمام حوادث اهل رده با او داشته است... بعد هم با عمر بیعت کرده، رفتار آن دو تن را ستوده است.»! «(3)

ص: 230

1- همو: مصاحبه با فصلنامه نهج البلاغه، شماره پیاپی 4 و 5، ص 176.

2- همو: مصاحبه با فصلنامه نهج البلاغه، شماره پیاپی 4 و 5، ص 178.

3- همو: مصاحبه با فصلنامه نهج البلاغه، شماره پیاپی 4 و 5، ص 181.

از آن جایی که طرح کننده این نظریه (یعنی قائل شدن به اولویت دوم در خلافت) همه وحدت طلبان را دعوت می نماید تا: «با وسعت نظر همین دیدگاه را دنبال کنند و شواهد آن را در کتاب و در لابه لای تاریخ جستجو نمایند.»⁽¹⁾ لذا در پایان این بررسی، همه محققان و پژوهشگران را به جستجو درباره یافتن پاسخ هایی عالمانه و متعهدانه به پرسش های زیر و مقابله و تطبیق این پاسخ ها با تبعات حاصل از التزام به نظریه فوق، فرامی خوانیم: به راستی اگر اولویت دوم در خلافت امری دینی، شرعی و اسلامی می باشد و خلافتی که بر مبنای فعلیت یافتن آن تحقق می یابد، مشروعیت دارد؛ و از سوی دیگر باور داریم که امیر المؤمنین علی علیه السلام و

ص: 231

1- همو: مصاحبه با فصلنامه نهج البلاغه، شماره پیاپی 4 و 5، ص 181 .

حضرت فاطمه زهرا علیها السلام، «بندگان معصوم، مؤمن، آگاه و مطیع محض دستورات الهی» هستند؛ پس: پرسش 1_ علت هجوم هواداران خلیفه به خانه امیرالمؤمنین علیه السلام و شکستن حریم مقدس بیت فاطمه علیها السلام چه بود؟ پرسش 2_ علت هجوم هواداران خلیفه به حضرت زهرا علیها السلام و ایراد ضرب و جرح شدید به ایشان_ که به سقط حضرت محسن علیه السلام منجر گردید_ چه بود؟ پرسش 3_ علت ریسمان افکندن بر گردن حضرت علی علیه السلام و به زور کشیدن ایشان به سوی مسجد چه بود؟

پرسش 4_ علت امتناع شدید حضرت علی علیه السلام از انجام بیعت با ابوبکر چه بود؟ پرسش 5_ علت دعوت حضرت علی علیه السلام از مهاجر و انصار جهت قیام به سیف علیه خلافت ابوبکر چه بود؟ پرسش 6_ علت دفاع خونبار حضرت زهرا علیها السلام از حضرت علی علیه السلامدر ماجرای اخذ بیعت برای ابوبکر چه بود؟ پرسش 7_ علت غضب و خشم شدید حضرت زهرا علیها السلام بر خلیفه و یارانش چه بود؟ پرسش 8_ علت مرگ زودرس حضرت زهرا علیها السلام در اوائل خلافت ابوبکر چه بود؟ پرسش 9_ علت دفن شبانه حضرت زهرا علیها السلام و عدم حضور خلیفه و اطرافیانش در مراسم تشییع و تدفین حضرت زهرا علیها السلام چه بود؟ خرد و انصاف را به داوری طلبیده و قضاوت را به شما وامی گذاریم.

از همه علاقمندان به یافتن پاسخ های مستند به حقایق تاریخی و مدارک مندرج در کتب شیعه و سنی، دعوت می نمایم تا به آثار زیر مراجعه فرمایند.

- 1) مأساة الزهراء علیها السلام (جلد دوم)، تألیف: علامه جعفر مرتضی عاملی.
- 2) رنج های حضرت زهرا علیها السلام، ترجمه اثر فوق به قلم: محمد سپهری.
- 3) الهجوم علی بیت فاطمه علیها السلام، تألیف: شیخ عبد الزهراء مهدی.
- 4) الحجة الغراء علی شهادة الزهراء علیها السلام، تألیف: استاد جعفر سبحانی.
- 5) یاس در آتش، ترجمه اثر فوق به قلم: سید ابوالحسن عمرانی.
- 6) ظلمات فاطمة الزهراء علیها السلام، تألیف: شیخ عبدالکریم عقیلی.
- 7) المحسن بن فاطمة الزهراء علیها السلام، تألیف: شیخ عبدالمحسن قطیفی.
- 8) أين الإنصاف؟ المحسن: ابن امیرالمؤمنین علیه السلام أيضاً، تألیف: وفق سعد عاملی.
- 9) محنة فاطمه علیها السلام، شیخ عبدالله ناصر.
- 10) احراق بیت فاطمه علیها السلام، تألیف: شیخ حسین غیب غلامی.
- 11) آتش به خانه وحی، تألیف: سید محمد حسین سجّاد.
- 12) حور در آتش، تألیف: مسعود پورسید آقایی.
- 13) بر خانه فاطمه علیها السلام چه گذشت؟، تألیف: سید ابوالحسن حسینی.
- 14) شهادت مادرم زهرا علیها السلام، تألیف: غلامرضا علیخواه.

راهکار شیعه برای ایجاد وحدت اسلامی یکی از سؤالاتی که پس از نقد و بررسی نظریه های وحدت اسلامی مطرح می گردد، پرسش از راهکاری خالص و در عین حال کاربردی

جهت ایجاد اتحاد میان مسلمانان جهان می باشد.

به ویژه آن که ادعا می شود حرکت در مسیر وحدت اسلامی توأم با اعتقاد به نفی مشروعیت حکومت خلفا و غاصبانه قلمداد کردن آن، عادتاً محال می نماید.

چنانچه ابراز شده: «این گروه اگر بخواهند با اصرار بر دیدگاه اول به وحدت برسند، عادتاً محال می نماید.»⁽¹⁾ لذا این پیوست در چنین فضایی و با توجه به اینکه لزوم حفظ موقف هر مذهب و پرهیز از تدویب و پریشان سازی مبانی هر یک از

ص: 234

1- محمد واعظ زاده خراسانی: مصاحبه با فصلنامه نهج البلاغه، شماره پیاپی 4 و 5، ص 181.

مذاهب اسلامی، همواره مورد تأکید طلایه داران وحدت اسلامی بوده، نگاشته شده است.

هدف از این نوشتار کوتاه، تنها یادآوری دو نکته می باشد که به نظر می رسد توجه بدان ها در مباحث مربوط به تقریب، راهگشا و کلیدی بوده و نظریه پردازان وحدت اسلامی را از طرح بسیاری مطالب بی نیاز نموده و رعایت ضابطه اصالت و خلوص در این نوع احیای عملی را هموار می سازد.

از این رو امیدواریم که این دو تذکر مورد توجه تکاپوگران وحدت اسلامی، به ویژه آنانی که در مسیر دست یابی به این هدف، خود را ناگزیر از برخی تساهل و تسامحهای اعتقادی در مبانی فکری _ عقیدتی تشیع می بینند، قرار گیرد.

نکته یکم هرگاه سخن از وحدت، عناصر و موانع آن به میان می آید، به دنبال خود اختلاف نظر مکتب اهل بیت علیهم السلام و مکتب خلفا در مبانی «امامت و خلافت» را به همراه می آورد.

شاید یکی از علل اصلی این همراهی، وجود فاصله ژرفی است که در مسأله یاد شده میان اصول فکری این دو مکتب وجود دارد و حراست تنش های اجتماعی که گمان می رود با طرح و بررسی این مباحث در میان امت اسلامی ایجاد می گردد، توجه احیاگران وحدت طلب را به فروکاستن این اختلافات، جلب نموده است.

البته این فروکاستن ها اغلب به دگر وارسازی مبانی عقیدتی شیعه در بحث «امامت و خلافت» منتهی می شود و ایده های تقریبی را از جهت

رعایت ضابطه اصالت و خلوص در احیاگری، به شدت زیر سؤال می برد.

در حالی که به نظر می رسد دغدغه این طیف از وحدت طلبان با طرح کامل و دقیق مبانی فقهی شیعه در این بحی اساسی و بررسی دیدگاه اهل سنت در این موضوع کاملاً برطرف می گردد و دیگر جای هیچ گونه نگرانی نسبت به ورود خلل در وحدت باقی نمی ماند.

توجه احیاگرانی که در مسیر دستیابی به اتحاد اسلامی، ضابطه اصالت و خلوص را فدای توانمندی و کارآیی می نمایند، به این نکته جلب می کنیم که اختلاف میان مبانی و اصول مکتب اهل بیت علیهم السلام و مکتب خلفا در زمینه «امامت و خلافت» هر چند به نظر شیعه اختلافی کاملاً اصلی و اساسی بوده و به مهم ترین رکن تشکیل دهنده دین اسلام

باز می گردد، لیکن همین اختلاف بنا به اعتقاد اهل سنت، تنها یک اختلاف در مسأله های فرعی و جزئی است که زیر مجموعه ای از فروع فقهی و احکام عملیه باب امر به معروف می باشد و به زعم آنان چندان هم حائز اهمیت نیست، به گونه ای که می توان نظر مخالف را در این زمینه تحمل کرد و بر شیعیان به واسطه اعتقادشان در بحث «امامت و

خلافت» بر نیاشفت.

توجه به نوع نگاه اهل سنت نسبت به جایگاه این مسأله در تعالیم اسلامی، این اطمینان را در وحدت طلبان پدید می آورد که به دلیل تلقی خاصی که اهل سنت از این گونه مباحث دارند، هرگز نباید نگران شد که عرضه این گونه مطالب از سوی شیعیان، خدشه ای بر وحدت فراهم می آورد و می تواند موجب نزاع میان پیروان مذاهب اسلامی گردد.

ص: 236

زیرا اگر اهل سنت به مبانی نظری مکتب خود در این مبحث ملتزم و پایبند باشند، نایستی طرح این دسته از اختلافات باعث بدنگری آنان به شیعیان گردد تا بدین دلیل برخی از تلاش گران وحدت طلب را در استواری بر مبانی تشیع سهل انگار گردانند.

لذا پیشنهاد می گردد همگام و همراه با تلاش جهت دعوت شیعیان به اتحاد اسلامی، به مبانی فکری و عقیدتی اهل سنت در مسأله «امامت و خلافت» نیز اشاره گردد و با ملتزم ساختن آنان به رعایت عملی تبعات و لوازم عقیده شان در این موضوع، امکان رویش هرگونه حساسیت ناروا گرفته شود.

به عبارت دیگر، یکی از راه حل های پویا و توانا در مسیر احیای اتحاد امت مسلمان این است که در این مسیر، اقدام به ملتزم ساختن اهل سنت نسبت به لوازم عملکردی عقاید خودشان در بحث «امامت و خلافت» بنماییم.

همان گونه که می دانید و به برخی شواهد آن در آینده اشاره خواهیم نمود، از دیدگاه اهل سنت اختلاف در مسأله «امامت و خلافت» به سان اختلاف فقهای مذاهب اربعه با فقهای ظاهریه در حجیت قیاس در استنباط احکام شرعی و یا همانند اختلاف فقهای حنفی و شافعی در حجیت استحسان است.

لذا اگر وجود این نوع اختلافات فقهی در میان فقهای اهل سنت (که همگی به اختلاف در فروع دین و مباحث غیر اصلی آنان باز می گردد) مایه ایجاد شکاف در وحدت نمی باشد؛ طرح مسأله «امامت و خلافت» نیز نباید با واکنش های منفی مواجه گردد؛ زیرا بنا به

اعتقاد سنّی‌ها که بایستی در عمل نیز بدان ملتزم باشند، «امامت و خلافت» نیز همانند یکی از احکام جزئی و فروع فقهی بوده و وجود اختلافات در آن هر چقدر هم ژرف باشد، نباید به عنوان عاملی جهت ایجاد خدشه در وحدت مطرح شود؛ که در این صورت اهل سنّت از التزام عملی به مبانی فکری خود عدول نموده و به تعارضی آشکار در عقیده و رفتارشان دچار آمده‌اند.

در پایان جهت اثبات فرعی بودن مبحث امامت و خلافت «از دیدگاه اهل سنّت» به برخی مدارک و شواهد اشاره می‌نماییم: غزالی در کتاب الاقتصاد في الاعتقاد، صفحه 234 می‌گوید: «بدان که نظر در امامت از مسائل مهمّ نیست و جزء علوم عقلی نمی‌باشد، بلکه از مسائل فقهی است.» آمدی در کتاب غایة المرام في علم الکلام، صفحه 363 می‌گوید:

«بدان سخن گفتن در امامت از اصول دین و جزء امور ضروری نیست به گونه‌ای که برای ترک گفتگو در آن راهی نباشد و یا ناآگاهی از آن عذری شمرده نشود.» ایجی در کتاب المواقف، صفحه 395 می‌گوید: «امامت نزد ما از فروع است و اگر در کتب عقاید یادی از آن می‌کنیم، به پیروی از پیشینیان است.»

ص: 238

تفتازانی در کتاب شرح المقاصد، جلد دوم، صفحه 271 می گوید: «شکّی نیست که مباحث امامت به فروع دین شایسته تر است، زیرا محور سخن این است که نصب امام باصفات مشخص از واجبات کفایی است.» (1)

نکته دوم یکی دیگر از مباحثی که از جانب برخی وحدت طلبان به منزله مانعی برای ایجاد وحدت اسلامی تلقی گردیده، دیدگاه شیعه درباره مصادیق عملی و نحوه اجرای رکن

«تبری» در زندگی ایمانی و عقیده شیعه نسبت به «عدم عدالت برخی از صحابه» به عنوان آثار و ثمرات بحث درباره «امامت و خلافت» در اسلام می باشد.

از آن رو که گمان شده است با طرح این گونه نظرها، برخی واکنش های منفی و بازدارنده از سوی اهل سنت پدید می آید، لذا شاهد تلاش هایی جهت دگروارسازی این بخش از عقاید شیعه می باشیم.

در حالی که هرگونه موضع گیری منافی وحدت اسلامی که در این زمینه از سوی اهل سنت رخ نماید، بر خلاف مبانی اعتقادی آنان در مبحث «معذور و مأجور بودن مجتهد» است که از قضا مورد تأکید و توجه خاص وحدت طلبان نیز می باشد. (2) بنابر این دیدگاه، از آن جایی که اعتقاد شیعه در مبحث «عدالت

ص: 239

1- تمامی این نقل ها برگرفته از کتاب «در هم از همین خاطره ها» (سخنرانی استاد جعفر سبحانی در دانشگاه برمک) می باشند.

2- ر.ک: محمد واعظ زاده خراسانی: ندای وحدت، ص 178 _ 180 و ص 3، ص 27، ص 28، ص 101.

صحابه» و «تبری» از ادله و براهین قرآنی و روایی برخوردار بوده و خط سیر فکری خاصی را در این موضوع دنبال می نماید، در واقع از مصادیق بارز و آشکار اجتهاد به شمار آمده و بر فرض هم که شیعه در این اجتهاد به خطا رفته باشد، بایستی از نظر اهل سنت مشمول قاعده «معذور بودن مجتهد خطاکار» شود.

بدین ترتیب یکی دیگر از موانع وحدت اسلامی به سادگی بر طرف شده و دیگر نیازی به دگروارسازی مبانی عقیدتی شیعه و سعی در منصرف ساختن شیعه از عمل به اجتهاد خود در این موضوع نمی باشد.

به عبارت دیگر، یکی از راهکارهای عملی در مسیر وحدت اسلامی، ملتزم ساختن اهل سنت نسبت به رعایت عقیده خود درباره خطای در اجتهاد» هنگام مواجهه با دیدگاه های ناموافق شیعه با مواضع فکری مکتبشان می باشد.

این راه حل به مراتب خالص تر و تواناتر از تلاش جهت ایجاد تغییر در مبانی اعتقادی شیعیان در این موضوعات می باشد.

به هر حال عقیده امامیه در این موضوعات، بر پایه ادله و براهین مجتهدانه خاص خود استوار است و با توجه به ایده اهل سنت درباره مقوله اجتهاد، بایستی در مسیر وحدت اسلامی مورد احترام قرار گیرد؛ زیرا مبحث «خطای در اجتهاد و معذور بودن مجتهد خطاکار» از اصول مسلم و مورد قبول مکتب خلافت است.

شواهد تاریخی نشان می دهد نخستین فردی که این قاعده را پایه گذاری نمود ابوبکر بن ابی قحافه می باشد.

او درباره رفتار جنایت کارانه خالد یا مالک بن نویره و خانواده اش

چنین گفت: **تَأْوَلُ فَأَخْطَأُ (یا) إِجْتَهَدَ فَأَخْطَأُ (1)**.

شکل گیری چنین اعتقادی در میان دانشمندان اهل سنت موجب گردید: ابن حزم (م 456 ق)، ابوالغادیه را در کشتن عمار یاسر شخصی متأول و مجتهد و دارای اجر و پاداشی واحد نزد خدای متعال معرفی کند! ابن ترکمانی حنفی (م 750 ق) همداستان با ابن حزم شده و هر دوی آنها ابن ملجم مرادی را در کشتن امیرالمؤمنین علی شخصی متأول

و مجتهد توصیف کنند! ابن حجر (م 852 ق) همه مخالفان و دشمنان امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ های جمل، صفین و نهروان را افرادی متأول خوانده و بگوید: هر مجتهد خطاکار را نزد خداوند پاداشی واحد می باشد! (2) همچنین ابن حجر درباره معاویه و عمرو عاص قائل است که در

مسأله خونریزی ها دست به اجتهاد زده اند و همان گونه که مفتیان اجتهاد می کنند و گاه می شود که دو مفتی یکی کشتن ساحر را روا می دارد و دیگری با آن مخالف است، عملکرد معاویه و عمرو عاص نیز این گونه بوده است. (3) به راستی اگر چنین است، اهل سنت بایستی قضاوت و اعتقاد شیعه درباره عدالت برخی از صحابه و لزوم تبری از آنان را مشمول قاعده اجتهاد دانسته و «دست کم» به شیعیان به چشم یک «مجتهد خطاکار» که معذور و حتی مأجور است، بنگرند.

ص: 241

-
- 1- ر.ک: علامه عسکری: عبدالله بن سبا و دیگر افسانه های تاریخی، ج 1، ص 199 به بعد
 - 2- ر.ک: همو: دیدگاه دو مکتب درباره مدارک تشریحی اسلام، ص 92.
 - 3- ر.ک: همان منبع، ص 105.

به هر حال تا زمانی که می توان از قاعده «معذور بودن مجتهد» به نفع هرگونه تنش زدایی و ایجاد آرامش استفاده کرد و از این قاعده جهت برقراری تقریب بهره برد، نیازی به ایجاد تغییر و تبدیل در اصول اعتقادی شیعه و تحوّل آفرینی در مبانی فکری شیعیان نمی باشد.

مادامی که اهل سنت به عقیده خود درباره «معذور بودن مجتهد» ملتزم باشند و در عمل، برخلاف نظر خود رفتار نکنند، هیچ خدشه ای در راه وحدت اسلامی پدید نمی آید.

بنابراین تا زمانی که اهل سنت به عنوان یکی از طرفین اختلاف _ قائل به فرعی بودن بحث های مرتبط با امامت و خلافت و همچنین معتقد به معذور بودن مجتهد و پذیرش خطای در اجتهاد می باشند، نبایستی شاهد نابردباری آنان نسبت به طرح عقاید شیعه باشیم.

از سوی دیگر، از آنجایی که فقه جعفری که مورد تبعیت محض شیعیان می باشد، قائل به حرمت جان و مال و برخورداری هر اقرار کننده به شهادتین از حقوق و حمایت های اسلامی می باشد و در این حدود برای اسلام ظاهری اعتبار قائل است، باید آسوده خاطر بود که این آرامش هرگز آشفته نخواهد شد.

زیرا اسلام ظاهری در فقه جعفری لوازمی دارد و همه پیروان مذاهب اسلامی را مشمول احکام خود قرار می دهد که عبارت اند از: احترام جانی و مالی و آبرویی هر مسلمان ظاهری، جواز خوردن ذبیحه او، جواز ازدواج با او، جواز معامله با او و استیفای حقوق شهروندی مانند قصاص و شکایت به دادگاه و دفاع از او در مقابل کفّار و نظایر اینها که در کتب فقهی شیعه مندرج است و خود تضمینی جهت حفظ وحدت از سوی شیعیان محسوب می گردد.

انعکاس آرمان شیعه برای ایجاد وحدت اسلامی در سخنان حضرت زهرا علیها السلام در پایان، با اشاره به فرازی از سخنان حضرت فاطمه زهرا علیها السلام که به خطبه فدک مشهور گردیده، بررسی و نقد قرائت های وحدت اسلامی را به پایان می بریم.

همان طور که می دانید آن بانوی دو سرا علیها السلام جهت احقاقِ حَقِّ به تاراج رفته امیرالمؤمنین علیه السلام به مسجد رفتند و با حضور مهاجر و انصار، ابوبکر را مورد عتاب قرار داده و فدک را از او طلب نمودند تا بدین وسیله چهره غاصبانۀ خلافت را بر همگان هویدا سازند. لذا خطبه مفصّله‌ای را ایراد نمودند که در ضمن آن «یگانه راه در امان ماندن از هرگونه اختلاف» چنین ترسیم شده است: فَجَعَلَ اللَّهُ... طَاعَتَنَا نِظَامًا لِلْمِلَّةِ (1) وَ إِمَامَتَنَا أَمَانًا مِنَ الْفُرْقَةِ...

ص: 243

1- ملّۀ به معنای آیین و نظام؛ به نحی گویند که با آن دانه های مروارید را به رشته کشند.

خداوند... پیروی ما را سبب وفاق و پیشوایی ما را مانع افتراق قرار داد.» (1) آشفتگی دیدگاه های پویندگان مسیر وحدت اسلامی و اصرار روزافزون آنان جهت فروکاستن از مقام و جایگاه مباحث شیعه درباره «امامت و خلافت» (که هیچ ثمری جز فراموشی نصّ و نصب الهی و تحریف عقاید حقّه و هیچ موفقیتی جز بدبینی شیعیان و امتیازگیری سنیان به ارمان نمی آورد) خود نشانگر آن میباشد که تنها راه ایجاد وحدت واقعی و از بین بردن تفرقه، بازگشت به پذیرش و باورداشت همان اصلی است که روی برتافتن از آن موجبات تفرقه و جدایی را پدید آورده است.

آری! این اصل، همان «امامت و ولایت اهل بیت» است که همواره در میان هیاهوی شیطنی غدیر ستیزان به فراموشی سپرده شده و امت را در اختلاف و تفرقه نگه داشته است.

بنابراین: امامت حجّت معصوم تنها محور وحدت است.

ص: 244

1- مهدی جعفری: مستوره آفتاب سرمد، ص 158 - 159؛ به نقل از: ابن طیفور: بلاغات النساء، ص 12؛ جوهری: السقیفه و فدک، ص 98؛ ابن ابی الحدید: شرح نهج البلاغه، ج 16، ص 211. برای آشنایی با متن این خطبه به کتاب تحقیقی «صدای فاطمی فدک»، تألیف: محمد باقر انصاری و سید حسین رجایی مراجعه فرمایید.

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتابخانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

